کار

چهارشنبه ۳۱ مرداد ۱۳۸۰ - ۲۲ آگوست ۲۰۰۱ - دورهٔ سوم - شماره ۲۶۳

KAR - No. 263 Wednesday 22. Aug 2001

موج مخالفت علیه کابینه پیشنهادی خاتمی

- **جبهه مشارکت اعضای شورای مرکزی خود را از صحبت علیه وزیران پیشنهادی منع کرده بود**
- **فراکسیون زنان مجلس شورا از عدم حضور زنان در کابینه اعلام نارضایتی کرد**
- **ابراهیم محبیان: ما سیاست «حمایت انتقادی» از خاتمی را پیش می‌بریم**

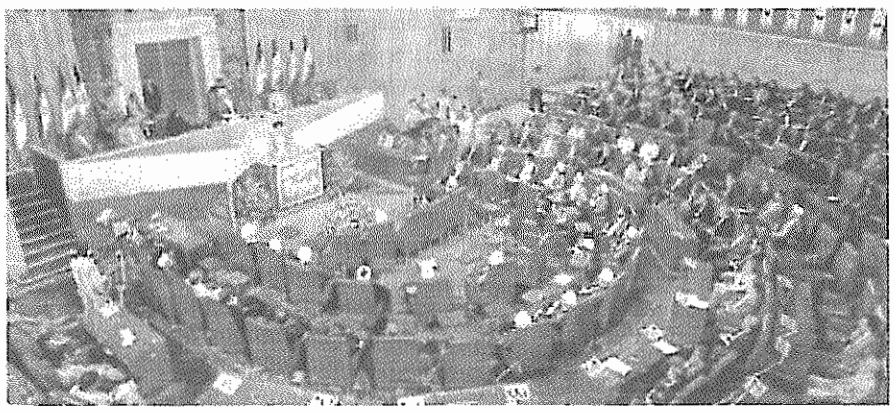

روز ۲۲ مرداد نامه‌ای از جانب خاتمی به مجلس شورا رسید. این نامه که حاوی اسامی وزیران پیشنهادی خاتمی بود، شماری از نمایندگان مجلس شورا را شوکه کرد و خبر آن بلافاصله در مطبوعات بازتاب پیدا کرد و عکس‌العمل‌های متفاوتی را برانگیخت. اولین موج مخالفت‌ها از میان نمایندگان وابسته به فراکسیون جبهه دوم برخاست و سپس به مطبوعات و سایر فراکسیون‌ها کشیده شد. عده‌ای از نمایندگان سخن از رای‌ندادن مجلس به ۸ وزیر پیشنهادی به میان آوردند.

محسن آرمین نایب‌رئیس مجلس شورا اظهار داشت که: وظیفه مجلس آن نیست به کابینه‌ای که ایده‌آل نیست، رای بدهد. او اعلام داشت که شخصاً انتقاداتی به وزرای معرفی شده دارد و احتمالاً به چند تن از آنان رای نخواهد داد. الیاس حضرتی از فراکسیون همبستگی ترکیب این کابینه را مایه شگفتی خواند و رسول منتخب‌نیا عضو مجمع روحانیون شش تن از وزیران پیشنهادی را ناکارآمد معرفی کرد. حسین مرعشی از فراکسیون سازندگی تغییرات انجام شده را در جهت تضعیف دولت دانست.

فراکسیون زنان مجلس نیز نارضایتی خود از وزرای پیشنهادی خاتمی را اعلام کرد. دکتر فاطمه خاتمی نماینده مشهد اظهار داشت: با توجه به دیدگاه خاتمی نسبت به جایگاه زنان توقع داشتیم در کابینه یک زن حضور داشته باشد. وی اضافه نمود: بر اساس یک قضاوت عادلانه باید بگویم که خانم‌هائی که از طریق فراکسیون و تشکل‌های صنفی زنان به آقای خاتمی پیشنهاد شدند، به مراتب قوی‌تر از وزرای معرفی شده هستند.

خاتمی که از نارضایتی و مخالفت‌های نمایندگان مجلس آگاهی یافته بود، از یک سو وزرای پیشنهادی خود را راهی مجلس نمود تا آنان با نمایندگان به گفتگو بنشینند و برنامه‌هایشان را توضیح و نظر نمایندگان را جلب کنند و از سوی دیگر وی با فراکسیون‌های مجلس شورا دیدار کرد. خاتمی ۳۰ نفر از نمایندگان فراکسیون دوم خرداد را دعوت کرد که تنها ۱۲ نفر پاسخ مثبت دادند سرحدی زاده، بهزاد نبوی، پورنجاتی، محتشمی‌پور، حضرتی، سازگارنژاد، خلیلی رحمانی، نعیمی‌پور، آرمین، هادی خامنه‌ای، کولائی، جلودارزاده و راکعی در این نشست حضور داشتند.

اعضای هیئت رئیسه فراکسیون اقلیت به همراه ۳ تن از نمایندگان همسوی خود با وی دیدار کردند. احمد ناطق‌نوری که در این جلسه به همراه حداد عادل، محبی‌نیا، بروجردی، یاری، عبداللهی، میرمحمدی، موسی قربانی و سبحانی حضور داشتند از برگزاری این جلسه اظهار رضایت کرد و اظهار داشت: ما در این جلسه به آقای خاتمی اطلاع دادیم که نهایت همکاری را با وی در انتخاب وزرای معرفی شده خواهیم داشت. فراکسیون کارگزاران نیز با خاتمی ملاقات کردند.

خاتمی در این گفتگوها اظهار داشت که از میان فهرست پیشنهادی ۶۰۰ نفر به ۲۰ نفر معرفی شده رسیده است. رفت و آمدها و نشست‌ها تاثیرات خود را گذاشت و آن موج انتقادی برخاسته به تدریج فروکش کرد. در این امر فراکسیون مشارکت سهم داشت. محمد نعیمی‌پور رئیس فراکسیون مشارکت اعلام کرد که مجلس نهایت همکاری با رئیس جمهور خواهد کرد. علی هاشمی رئیس فراکسیون سازندگی اعلام کرد که: جبهه مشارکت اعضای شورای مرکزی خود را از اینکه علیه وزیران پیشنهادی صحبت کنند، منع کرده است.

ادامه در صفحه ۲

www.iran-archive.com

اطلاعیه هیئت سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در باره کابینه پیشنهادی آقای خاتمی

چنین کابینه‌ای بازتاب ۱۸ خرداد نیست

در صفحه ۲

اعلامیه هیات سیاسی اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

درباره اعدام‌های روزهای اخیر

به این جنایات باید پایان داد

در صفحه ۲

سالگرد فاجعه ملی

اعدام زندانیان سیاسی در بند

«... تا کشتار»

خاطرات یک زندانی سیاسی

بیست سال پس از اعدام‌های تابستان ۶۰

اگر از خواب برآید بیمار

شعری از سعید سلطانپور

در صفحه ۴

سرمقاله

این کابینه برآمده از رای مردم نیست

لیست پیشنهادی خاتمی برای کابینه آتی با ناباوری رای دهندگان از جمله اصلاح‌طلبان حکومتی روبرو شد. عده‌ای از نمایندگان مجلس شورا با مشاهده آن شوکه شدند و مخالفت خود را با تعدادی از وزرای معرفی شده اعلام نمودند.

بحث‌ها و تبادل‌نظرهائی که بعد از انتخابات ۱۸ خرداد پیرامون کابینه صورت گرفته بود، در بین مردم و مجلسیان، این انتظار را ایجاد کرده بود که از میان عده زیادی از افراد معرفی‌شده کابینه‌ای با چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب و عناصر توانمند، شایسته و متخصص تشکیل شده و برای نخستین بار دایره تنگ ۳۰۰ ـ ۲۰۰ نفره که از ابتدای انقلاب بهمن امورات کشور را بدست گرفته و در پست‌های مختلف جابجا شده‌اند، شکسته خواهد شد و چهره‌های جدید و کارآمد در ترکیب کابینه جای خواهند گرفت.

از سوی دیگر ۲۱/۶ میلیون نفری که به خاتمی رای دادند، انتظار آن را داشتند که وی کابینه‌ای را معرفی کند که در جهت تداوم اصلاحات و پاسخگوئی به مطالبات مردم، گام‌های جدی بردارد. به بیان دیگر کابینه اصلاحات و برآمده از ۱۸ خرداد باشد. ترکیب ارائه‌شده انتظارات را برآورده نساخت.

مشخصه‌های ترکیب پیشنهادی خاتمی را می‌توان در خطوط زیر شمرد:

۱ - در اساس ترکیب، کابینه قبلی حفظ و تنها پنج نفر جدید وارد کابینه شدند (همراه با یک جابجائی). این ترکیب ضعیف‌تر از کابینه‌ای است که خاتمی بعد از دوم خرداد معرفی کرد. در حالی که در آن زمان مشکل مجلس پنجم وجود داشت که در آن اکثریت با مخالفین اصلاحات بود.

۲ - ترکیب کابینه قبل دو چهره شاخص داشت که بازوی پیشبرد اصلاحات وزارت کشور و ارشاد بودند (عبدالله نوری و مهاجرانی). ترکیب فعلی فاقد چنین چهره‌هائی است.

۳ - خاتمی کسانی چون خرازی، شمخانی را همچنان در پست‌هایشان نگهداشت. در حالی که عملکرد آنان و عدم همراهی‌اشان با اصلاحات بر همگان آشکار است.

۴ - ترکیب معرفی‌شده فاقد مدیران برجسته و کارآمد بوده و باز از همان

ادامه در صفحه ۳

بیانیه مطبوعاتی عفو بین‌الملل در باره موج تازه اعدام‌ها در ایران

اعدام‌ها را متوقف سازید!

سازمان عفو بین‌الملل با انتشار یک اطلاعیه مطبوعاتی نگرانی شدید خودرا نسبت به افزایش زیاد اعدام‌ها در ایران ابراز داشت. در بیانیه عفو بین‌الملل آمده است: تنها در دو روز گذشته بیش از ده مرد حلق‌آویز شده‌اند که برخی از آنها در ملاعام صورت گرفته است. بر اساس گزارش‌های رسانه‌های خبری ایران، تنها در این هفته ۱۰۰ مورد حکم اعدام توسط دیوان عالی تائید شده است و ممکن است اعدام‌های بیشتری در راه باشد. در این بیانیه آمده است: روز چهارشنبه این هفته در یک مراسم اعدام در ملاء عامدر جنوب شرقی تهران، پلیس به سوی جمعیتی که با چوب و سنگ تلاش داشتند مانع اجرای اعدام شوند گاز اشک‌آور شلیک کرد. عفو بین‌الملل از مقامات ایران می‌خواهد همانگونه که کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۱ بدان فراخوانده است، اجرای احکام اعدام را به حالت تعلیق درآورند. این سازمان همچنین خواهان بازنگری در پرونده‌های زندانیانی است که در حال حاضر محکوم به اعدام شده‌اند. در بیانیه همچنین آمده که مسئولان قضائی باید اطمینان دهند که استفاده زندانیان از فرصت و امکانات خود، از جمله درخواست تجدیدنظر تضمین می‌شود. استانداردهای بین‌المللی ایجاب می‌کند که دولت‌هائی که مجازات اعدام را منسوخ نکرده‌اند، آن را تنها در مورد جرائم سنگین اعمال کنند که محدوده آن نیز نباید از جنایت‌های عمدی با نتایج مرگ‌آور و بشدت خطرناک فراتر رود. ▣

۱/۲ میلیون ایرانی از بیماری روانی رنج می‌برند

دکتر بوالهری رئیس انستیتو روانپزشکی تهران در میزگرد «ساماندهی بیماری روانی» در تهران اعلام کرد: یک میلیون و دویست هزار ایرانی مبتلا به بیماری شدید روانی هستند. وی اضافه نمود: بر اساس آخرین تحقیق ۲۳ درصد مردم تهران از بیماری رنج می‌برند و حدود ۴۰ تا ۶۰ درصد ایرانیان نیز به نوعی از مشکلات روانی در رنج هستند که نیاز به کمک مشاورین روانپزشک و متخصصان دادند.

به گفته بوالهری بودجه کمی از سوی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی به امور بیماران روانی اختصاص یافته است. از سوی دیگر هیچ بودجه مستقلی نیز برای بهداشت روانی و خدمات روانپزشکی در نظر گرفته نشده است.

دکتر بوالهری اضافه می‌کند: بیماران روانی به دلیل تنش‌ها و مشکلاتی که ایجاد می‌کند از سوی مسئولان بیمارستانها هیچ‌گونه حمایتی نمی‌شوند. حتی بسیاری از این بیمارستانها حاضر به اختصاص تخت‌های خالی برای بیماران روانی نیستند. ▣

انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران:

دیگر هیچ خطا و اشتباهی از اصلاح‌طلبان پذیرفته نیست

واگذاری دستگاه اجرائی به نیروهای خنثی، متمایل به محافظه‌کاران و یا ناتوان، انتحار سیاسی است

در صفحه ۳

در این شماره

به یاد ماندگار استاد امیرحسین آریانپور
خسرو باقرپور
صفحه ۵

زنان در جدال سنت و مدرنیته!
صفحه ۶

دگرگونی‌های طبقه کارگر در گذر زمان
ب. کیوان
صفحه ۹

اختلافات ایران با جمهوری آذربایجان
ماشاالله رزمی
صفحه ۱۲

یادداشت

سیل گلستان: ویرانگری طبیعت یا انسان؟

به گزارش رسانه‌ها، ممکن است آمار قربانیان سیل گلستان به صدها نفر سر زند. آنچه مسلم است، این است که هزاران تن از هموطنان ما در این فاجعه دار و ندار خود را از دست داده‌اند و آواره شده‌اند.

برخی روزنامه‌ها از قول کارشناسان محیط زیست نوشته‌اند علت جاری‌شدن سیل در استان گلستان، ویرانگری سودجویانه کسانی است که با نابودی جنگل‌ها و از بین‌بردن پوشش گیاهی در سال‌های اخیر، موانع طبیعی بر سر راه آب را از میان برداشته‌اند. اگر این ارزیابی درست باشد، باید از فاجعه سیل در گلستان در درجه اول به عنوان یک حادثه ساخته دست انسان نام برد نه یک واقعه طبیعی.

چه این ارزیابی درست باشد یا نه، همه می‌دانند در دهه اخیر، نابودی محیط زیست در مناطق مختلف کشور ما ابعاد بی‌سابقه‌ای داشته است. از هنگامی که رفسنجانی، «سردار سازندگی»، برای تحکیم پایه‌های حکومت از طریق فربه‌کردن قشر جدید سرمایه‌داران در

جمهوری اسلامی، راه غارت را برای آنان باز کرد و علاوه بر آن، مجوز فعالیت اقتصادی ارگانها و صاحب منصبان دولتی را صادر نمود، منابع اقتصادی و طبیعی ایران با چنان سرعت و ولعی مورد چپاول این نورسیده‌ها قرار گرفت که در تاریخ کشور ما بی‌سابقه است. تنها نگاهی به شهر تهران کافی است نشان دهد برای بورس‌بازی در عرصه ساختمان و زمین، به چه وسعتی فضای سبز شهر و اطراف آن را از میان برده‌اند. اکنون سراسر تهران پر از برج‌هائی است که بخش بزرگی از واحدهای آنها خالی است. آنها یا توسط بساز و بفروش‌ها برای تسهیل بورس‌بازی به عمد خالی نگه داشته شده‌اند یا آنقدر گرانند که نیازمندان واقعی به فضای سکونت و کار، دستشان از این واحدها کوتاه است. برای ساختن این برج‌ها، صدها هزار درخت قربانی شده‌اند.

در کشوری که به علت عدم کنترل دمکراتیک بر ارگانهای دولتی، فساد و رشوه‌خواری در آن بیداد می‌کند و علاوه بر آن، حکومت برای راضی نگاه‌داشتن رده‌های مختلف کارکنان خود، عملا راه کسب خصوصی آنان با سوءاستفاده از اختیاراتشان را باز گذاشته است، اجرای مقررات حفظ محیط زیست غیر ممکن است. سرمایه‌داران برای فرار از این مقررات به اصطلاح «دست و پاگیر»، راه کنارآمدن با مأموران دولتی را خوب می‌دانند. به سادگی منطقه‌ای که صدها درخت دارد، در پرونده‌های دولتی تبدیل به اراضی بایر می‌شود یا تعداد درختان آن بسیار کمتر از رقم واقعی ثبت می‌گردد تا سرمایه‌دار، جریمه کمتری بابت قطع درخت‌ها بپردازد و در عوض، مبلغی رشوه به مأمور مربوطه پرداخت کند.

وقتی چنین است، این شهروندانند که باید ابتکار دفاع از محیط زیست طبیعی خود را به دست گیرند. در سراسر دنیا، جنبش حفظ محیط زیست از طریق شکل‌گیری و رشد سازمانهای غیردولتی گسترش یافته است. تشکل‌های مستقل دفاع از محیط زیست در ایران، در مراحل آغازین رشد خود قرار دارند. آنهائی که از مشاهده فجایعی مانند سیل گلستان و نابودی منابع طبیعی کشور ما تکان خورده‌اند و مایلند در مقابله با روند فزاینده نابودی مبانی طبیعی زندگی نسل‌های آینده در کشور ما به‌کاری دست زنند، باید به تشکیل و کار در نهادهای مستقل مدنی فعال در عرصه محیط زیست همت گمارند. این، حداقل دینی است که فرزندان ما به گردنمان دارند. ▣

پیام تسلیت هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به مناسبت جاری شدن سیل در استان گلستان

بار دیگر بلایی طبیعی بر کشورمان وارد آمد. سیل در استان گلستان و بخش‌هائی از مازندران و خراسان در دو روز گذشته خسارات مالی و جانی سنگینی را ببار آورد.

تاکنون ۱۵۰ نفر کشته و صدها نفر مفقود شده‌اند. خسارات مالی وارده صدها میلیارد ریال برآورد شده است. مثل همیشه مردم محروم مناطق روستائی کشورمان قربانیان اصلی این بلای طبیعی بوده‌اند. متاسفانه ابعاد خسارت به آن که گفته شد محدود نیست و بر تعداد کشته‌شدگانی که اجسادشان از آب گرفته می‌شود هر دم می‌افزاید. عدم آمادگی مرسوم کشور ما برای پیشگیری و مقابله با این قبیل فجایع، سیاست‌های اهمال‌گرانه و کوتاهی مقامات مرکزی برای کمک‌رسانی به منطقه ابعاد فاجعه را سنگین‌تر کرده است.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به نام تک تک اعضاء و هواداران سازمان این فاجعه را به مردم ایران و به بازماندگان فاجعه تسلیت می‌گوید و از دولت می‌خواهد که کمک‌رسانی گسترده و موثر به سیل‌زدگان را بی‌درنگ عملی سازند.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۳ مرداد ۱۳۸۰

موج مخالفت علیه کابینه پیشنهادی خاتمی

ادامه از صفحه اول

واکنش‌های مخالفین اصلاحات

روزنامه‌های وابسته به جناح حاکم واکنش‌های اولیه نمایندگان دوم خرداد را به مخالفت اکثریت مجلس با رئیس جمهور تعبیر کردند. تیتر اول یکی از روزنامه‌های وابسته به جناح حاکم «خاتمی زیر آتش» بود. با کاسته‌شدن حجم انتقادها از ترکیب کابینه، آنها انتقادات نمایندگان را صوری و تاکتیکی خواندند. باهنر و حمیدرضا ترقی کابینه جدید را جناحی‌تر از پیش دانسته و ۷۰ درصد آن را همچنان در اختیار دو حزب مشارکت و کارگزاران معرفی کردند.

محمدرضا خاتمی در پاسخ به این اظهارات اعلام کرد که فهرست پیشنهادی با تصمیم مستقل رئیس جمهوری تعیین گردیده و گروه‌های مختلف و از جمله مشارکت پیشنهادهائی که داشته‌اند، در ترکیب آن دخالتی نداشته و تا یک روز قبل از معرفی وزرا از آن بی‌خبر بوده‌اند.

امیر محبیان با عنوان «جناح منتقد، کابینه و حمایت انتقادی» سیاست جدید را نسبت به خاتمی از جناح حاکم پیشنهاد داد و نوشت: نمایندگان هوادار جناح منتقد در پارلمان نیز شایسته است با عنایت به این واقعیت که در شرایط حساس کنونی، تاخیر در حرکت اجرائی دولت به مصلحت ملت و نظام نیست، با تکیه بر این تز که «از خاتمی نتیجه مطلوب را می‌خواهیم نه مقدمات را» به حمایت انتقادی از دولت دست زده و مصلحت و منافع ملی را فراتر از مصلحت جناحی بکشانند. مسلماً این عمل، حرکتی

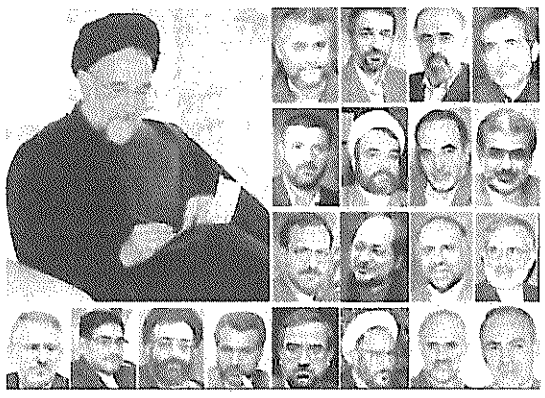

مدنی در راستای حمایت از برگزیده ملت می‌باشد، بیگمان به زودی مردم ایران در صف‌بندی جدید، علاقه‌مندان به ایران و اسلام را از صف جریانات نفع‌گرا و قدرت‌طلب متمایز خواهد ساخت.

بیانیه جبهه مشارکت

جبهه مشارکت بعد از سکوت یک هفته‌ای سرانجام روز یکشنبه، روز رای‌گیری برای کابینه خاتمی بیانیه‌ای منتشر کرد و مواضع خود را اعلام نمود. در این بیانیه آمده است: «فرآیند طی‌شده برای انتخاب و معرفی وزرا توسط رئیس‌جمهوری را در انطباق با شرایط کشور دانسته و از این منظر نیز کلیت کابینه را قابل دفاع می‌دانیم. هرچند که ممکن است برخی افراد معرفی‌شده پاسخگوی مطالبات حداکثری اقشاری از جامعه نباشد ولی تلاش خواهیم کرد که اکثریت افراد معرفی شده موفق به کسب رای اعتماد از مجلس شوند.

در این بیانیه تصریح شده است که اصلاحات در همه زمینه‌ها خواست مردم است هرچند که حاکمیت قانون، آزادی، مردم‌سالاری و تحقق جامعه مدنی و راه‌های مطالبات آنان در بزرگراه اصلاحات است، اما سازماندهی به امور اقتصادی با توجه به شرایط خاص باید مورد توجه همه اعضای کابینه خصوصاً وزرای اقتصاد قرار گیرد. ▣

نامه جمعی از دانشگاهیان و پژوهشگران به سیدمحمد خاتمی برای احقاق حقوق قانونی شخصیت‌های ملی‌مذهبی بازداشت‌شده اقدام کنید!

جمعی از دانشگاهیان و پژوهشگران کشور با ارسال نامه‌ای به محمد خاتمی رئیس جمهوری خواستار تلاش وی برای احقاق حقوق قانونی بازداشت‌شدگان ملی‌مذهبی شدند. متن این نامه به شرح زیر است:

ریاست محترم جمهوری جناب آقای خاتمی

باسلام و احترام

چنان که مستحضر هستید اینک چند ماهی است تعدادی از فعالان سیاسی کشور به اتهاماتی نظیر «براندازی» در بازداشت به سر می‌برند. اما آنچه بعدها و در طی مدت بازداشت در این خصوص ارائه شد جز اظهاراتی مستند به بازجوئی‌ها، اعترافات، خاطرات و وارسی منازل نبود و بیشتر برگمان سیاسی‌بودن رفتار دستگاه قضائی کشور افزود.

برخی از این افراد مانند عزت‌الله سحابی، طاهر احمدزاده، محمد ملکی، حبیب‌الله پیمان، رضا رئیس‌طوسی از پرسابقه‌ترین مبارزان ملی ـ مذهبی این دیار بوده و از همراهان و هم‌رزمان بزرگانی چون آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر شریعتی به شمار می‌روند. خانواده‌های این زندانیان و «کمیسیون اصل نود مجلس» مکرر بر بی‌اعتنائی و پاسخگونبودن دستگاه قضائی کشور تاکید ورزیده‌اند...

اخیرا رئیس «دادگاه انقلاب اسلامی»، که اطلاعیه‌های شبیه به احکام قضائی‌اش مبنی بر «براندازبودن» بازداشت‌شدگان به دفعات از «صدا و سیمای» نظام و روزنامه‌ها انتشار یافت، در واکنش به تحصن همسران و وابستگان زندانیان در مقابل دفتر سازمان ملل، ضمن گله از این اقدام، از متحصنین خواستند موضوع را از طریق مراجع داخلی و قضائی پیگیری نمایند. هر چند علاوه بر تلاش خانواده‌ها، پیگیری مرجع قانونی این موضوع، یعنی کمیسیون اصل نود نیز به استناد گزارش و اظهارات رئیس و مخبر این کمیسیون، در انعطاف مرجع قضائی توفیق نداشته است. با این وصف با اشتیاق و استقبال از درخواست تلاش داخلی در اعمال رویه قانونی، از جنابعالی انتظار می‌رود با توجه به اصل یک‌صد و سیزدهم قانون اساسی که مسئولیت اجرائی قانون اساسی و نیز سوگندنامه رئیس‌جمهوری در دفاع از آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است، با توجه به نقض حقوق اولیه شهروندان یادشده در جمهوری اسلامی ایران، ضمن عمل به وظایف خود، به جد در احقاق حقوق قانونی شخصیت‌های ملی ـ مذهبی بازداشت شده اقدام فرمائید.

دکتر حسین آبادیان، علی آرام، دکتر عبدالجواد احمدی، دکتر شهلا اعزازی، دکتر علی اکبری، حمید امین اسماعیلی، مصطفی ایمانی، رضا تهرانی، حمید جاودانی، دکتر محمد جلالی، محمدرضا خلیلی‌خو، دکتر ابراهیم خلیفه سلطانی، دکتر مجید دلاوری، علی دینی ترکمانی، امیر رضائی، عبدالعلی رضائی، حسن سلامی، دکتر وحید سینائی، دکتر داور شیخاوندی، سعید شیرکوند، علی طهماسبی، باقرعلی عادل‌فر، دکتر نصرالله عسکری، علی‌رضا علوی‌تبار، دکتر مسعود غفاری، حجت فلاح توتکار، حسین قاضیان، دکتر جواد غلامرضا کاشی، فاطمه گوارائی، حسن محدثی، دکتر علی مدرسی، محمد مطلبی، محمدجواد مظفر، دکتر علی‌محمد موسوی، حسین نوری‌نیا، محمد احسان هوشمند و فردین یزدانی ▣

انتخابات کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگران ایران در روز ۲۲ شهریور برگزار می‌شود

انتخابات قانونی کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگران ایران روز ۲۲ شهریور ماه برگزار می‌شود. به گزارش دبیرخانه هیات موسس این کانون، تصمیم برگزاری این انتخابات در جلسه مشترک اعضای هیات موسس این کانون و اعضای هیات رئیسه اولین مجمع عمومی آن آغاز شده است. در این جلسه بر غیرقانونی‌بودن جلسه مورخه هفتم تیر ماه تاکید شد.

جلسه هفتم تیر ماه که توسط خانه کارگر برگزار شده بود، با اعتراض تعداد زیادی از انجمن‌های صنفی کارگری روبرو شد. این اعتراضات موجب گردید که جلسه مزبور غیرقانونی اعلام گردد و جلسه دیگری با شرکت نمایندگان تشکل‌های کارگری برگزار گردد. ▣

کمک مالی به خانواده‌های شهدا و زندانیان سیاسی از جانب «اردوی ۲۰۰۱ یوته‌بوری - سوئد» ۱۲۸۱۰ کرون

اطلاعیه هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) در باره کابینه پیشنهادی آقای خاتمی

چنین کابینه‌ای بازتاب ۱۸ خرداد نیست

دیروز، یکشنبه ۲۱ مرداد، آقای خاتمی در نامه‌ای به رئیس مجلس شورای اسلامی، ترکیب کابینه پیشنهادی برای دوره دوم ریاست جمهوری خود را اعلام کرد. در این ترکیب تنها پنج وزیر جدیدند، قریب به اتفاق دیگر وزیران در پست خود ابقا شده‌اند و هیچ زنی در آن حضور ندارد.

بارزترین تغییرات در دو وزارتخانه مهم، تغییر وزیر امور اقتصادی و دارائی و وزیر آموزش و پرورش بوده‌اند. وزیر فعلی اقتصاد بعنوان حامی نقش گسترده دولت در اقتصاد، وزیر فعلی آموزش و پرورش در تعلق به محافظه‌کاران شناخته شده‌اند. علیرغم این تغییرات ترکیب پیشنهادی آقای خاتمی انتظار بحق برای استقرار کابینه‌ای اصلاح‌طلب، هماهنگ و کارآمد را، که تجسم و جوهر پیام اکثریت عظیم مردم ما در ۱۸ خرداد باشد، برآورده نمی‌کند. عموم اصلاح‌طلبانی که در این باره اظهار نظر کرده‌اند نارضائی و شگفتی خود را از این ترکیب ابراز داشته‌اند. نگاهی به این ترکیب آشکارکننده بسیاری ملاحظات ناهمخوان با روند اصلاحات و الزامات امروزین این روند، انتخاب محدود در چارچوب بسته صاحب‌منصبان حکومتی و غمض‌عین نسبت به مطالبات مردم خاصه نسبت به زنان و نقش آنان در پیروزی‌های آقای خاتمی و در پیشبرد اصلاحات است.

آقای خاتمی در حالی که دیگر با مجلسی، همچون مجلس پنجم، مخالف‌خوان روبرو نیست، کابینه‌ای را پیشنهاد داده است که بسیار بعید بنظر می‌رسد بتواند از عهده دشواری‌های عظیمی که جامعه ما و روند اصلاحات با آن‌ها روبرویند - حتی در موارد عاجل - برآید، و در برونبرد اصلاحات از وضع کنونی، مقابله با تلاش‌های ضداصلاحات و برای راهگشائی‌های بعدی روند اصلاحات موثر عمل کند. ملاحظات آقای خاتمی در ارائه چنین ترکیبی پیش از همه قراین روشی هستند که تکیه بر اعتماد و حمایت مردم در آن امر مقدم نیست. تداوم این روش، آقای خاتمی را در وضعیت ناتوانی در اجرای وعده‌هایش به مردم قرار خواهد داد و فرصت چهارساله‌ای را که مردم ما به او داده‌اند خواهد سوزاند. اما این فرصت دیگر تکرار نخواهد شد.

اینک پیش از همه به عهده اصلاح‌طلبان در مجلس است که با اشراف به نیازهای جامعه ما و الزام دولتی درخور و توانا برای رفع این نیازها، از قانونی‌ترین حق خود و مردم برای استقرار چنین دولتی سود جویند. پرهیز از دادن رای اعتماد به هر آن کس که به گواه سابقه‌اش نه اصلاح‌طلب و ندکارآمد است، باید گام اول مجلس باشد.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۲ مرداد ۱۳۸۰

اطلاعیه هیأت سیاسی اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) درباره اعدام‌های روزهای اخیر

به این جنایات باید پایان داد

سه نفر دیگر از محکومان به مرگ امروز در برابر چشمان مردم تهران اعدام شدند. با این تعداد، شمار کسانی که در روزهای اخیر در ملاء عام اعدام شده‌اند به ده نفر رسید.

این جنایات عهد عتیق اعتراضات مردم را برانگیخته‌اند. در جریان یکی از اعدام‌های امروز مردم علیه این اقدام و برای نجات جان محکوم دست به تظاهرات زدند. دیروز نیز مردم به برگزاری یک نمایش اعدام در تهران اعتراض کرده بودند.

این اعدام‌ها و شلاق زدن بسیاری از جوانان در شهرهای مختلف در روزهای اخیر، به دنبال اظهارات رئیس قوه قضائیه دایر بر اجرای مجازات محکومان در ملاء عام، صورت می‌گیرند. او در اظهاراتش برنامه قوه قضائیه را برای اجرای وسیع چنین صحنه‌های سبعانه‌ای اعلام کرده است. طبعا از نیروهای سیاه‌اندیش و مرتجع سنگر گرفته در قوه قضائیه و اعوان و انصار آنان، که اوضاع جامعه را هر روز بیش از پیش علیه خود می‌بینند، عرض اندامی از این دست دور از انتظار نیست. این نیروها می‌کوشند انزوای روزافزون خود و عاقبتی رسواتر از این را با نشان‌دادن نهایت سبعیت و حاکم‌کردن وحشت چاره کنند. اما آنان هم که از جامعه مدنی دم می‌زنند، در قبال این جنایات یا غالبا سکوت پیشه کرده‌اند و یا حداکثر دغدغه نمایش چهره‌ای خشن از حکومت اسلامی را داشته‌اند.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) این نمایش‌های نفرت‌انگیز را قویا محکوم می‌کند و مردم را به اعتراض و عدم حضور در صحنه آن‌ها دعوت می‌کند. سکوت و مماشات اصلاح‌طلبان حکومتی در برابر این جنایات آنان را هنگام قضاوت نهائی مردم در این باره همدوش مبتکران و عاملان این جنایت قرار خواهد داد. اصلاح نظام قضائی کشور در سمت عرفی و دمکراتیزه‌کردن آن از زمره وظایف عاجل این نیروها در مجلس و دولت است. ما از مجلس و دولت آقای خاتمی می‌خواهیم بی‌درنگ در این زمینه اقدام کنند.

ما عموم نیروهای دمکرات کشورمان را به مبارزه مشترک برای پایان‌دادن به این روش‌های ضد مدنی و برای لغو مجازات اعدام فرامی‌خوانیم.

ما از دول و مجامع و سازمان‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر می‌خواهیم اعتراض خود را به اعدام‌های صورت‌گرفته و اجرای احکام در ملاء عام به جمهوری اسلامی ایران ابراز داشته و برای خاتمه‌دادن به این اقدامات از کلیه امکانات حقوقی بین‌المللی بهره گیرند.

هیات سیاسی - اجرائی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۵ مرداد ۱۳۸۰

www.iran-archive.com

به بهانه سالگرد ۲۸ مرداد

چهل و هشت سال از روزی که دشمنان آزادی در ایران با حمایت سازمان سیای آمریکا دولت قانونی محمد مصدق را ساقط کرده، دیکتاتوری پلیسی را که تا ۲۵ سال دوام یافت به جای آن نشاندند، می‌گذرد. در آن زمان گذار طبیعی جامعه ایران به مردمسالاری با دخالت خشن خارجی قطع شد و کشور ما تنها حدود یک دهه پس از رهائی از حکومت خودکامه رضاشاه، بار دیگر در چنگال استبداد گرفتار آمد.

شاه در حکومت مطلقه ۲۵ ساله خود پس از ۲۸ مرداد، نیروهای دمکرات و چپ را به شدت سرکوب کرد و خوادناخواه راه تسلط روحانیت بر جنبش ضداستبدادی مردم ایران را گشود. بدین اعتبار، می توان ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را زمینه‌ساز جمهوری اسلامی در ایران دانست.

البته این واقعیت تاریخی را توجیه کنندگان رژیم سابق هنوز انکار می‌کنند. آنها هنوز از مردم ایران به خاطر نشاندن جمهوری اسلامی به جای رژیم سلطنتی طلبکارند و با ادعای وراثت مبارزه تاریخی تجدد علیه سنت‌گرائی در ایران، راه نجات از استبداد فقاهتی را بازگشت به قبل از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ می‌دانند.

خود رویداد ۲۸ مرداد، به آشکارترین وجه، بطلان این ادعاها را نشان داد. در ۲۸ مرداد ۳۲، ارتجاع مذهبی در هیأت آقای بروجردی و کاشانی، در کنار کودتاچیان آمریکائی و جنایتکارانی مانند تیمور بختیار قرار گرفت. همان زمانی که دژخیمان حکومت نظامی در کوچه و خیابان به شکار آزادیخواهان مشغول بودند تا بعداً بسیاری از آنان را به جوخه‌های تیرباران بسپارند، آیت‌الله بروجردی مهم‌ترین مرجع وقت شیعه، «حفظ بیضه اسلام» را به حکومت کودتا تبریک گفت. به گزارش یک شاهد عینی، بخشی از پولی که از سوی سیا و زاهدی‌ها (پدر – پسر) برای عملیات کودتا پخش شد، از طریق آیت‌الله کاشانی و «بیت» او در اختیار اوباش تهران قرار گرفت.

اگر حدود ده سال بعد، بخشی از روحانیت شیعه و به تبع آن امثال طیب حاج‌رضائی در مقابل شاه قرار گرفتند، نمی‌تواند این حقیقت تاریخی را از حافظه مردم ایران پاک کند که در ۱۳۳۲، اتحادی نامقدس بین دربار پهلوی و ارتجاع مذهبی شکل گرفت که هدف آن، به عقب‌راندن نیروهای ملی و چپ بود. اگر قرار باشد در نبردهای آغاز دهه ۳۰ به دنبال خط جبهه مبارزه میان تجدد و سنت‌گرائی بگردیم، غیرقابل انکار است که دربار پهلوی و حامیان آن در سمت متجدد این خط قرار نداشتند.

برخی مشروطه‌طلبان، از نیروهای ملی و چپ می‌خواهند که «پرونده‌های گذشته» را فراموش کنند و دریابند که مشروطه‌خواهی دهه هشتاد، با سلطنت‌طلبی نیم قرن پیش تفاوت دارد. آنها بر حق هر نیروی سیاسی در زمینه بازنگری انتقادی گذشته خود انگشت می‌گذارند و مدعی‌اند مشروطه‌خواهان آبران، نه میراث‌دار ۲۸ مرداد، که وارثان ۱۴ مردادند.

نیازی به یادآوری نیست که در کنار این بخش از مشروطه‌خواهان، سلطنت‌طلبانی نیز هستند که هنوز ۲۸ مرداد را «قیام ملی» می‌نامند و معتقدند هر چه رژیم شاه می‌کرد کمابیش برحق بود. سخن‌گفتن با این سنگواره‌های سیاسی بی‌فایده است. اما همه مشروطه‌خواهان، چنین نیستند و بسیاری از آنان از نظام پادشاهی بعنوان شکلی از حکومت مردم‌سالار دفاع می‌کنند. از این رو، و به ویژه از آن رو که این بخش اخیر طرفداران پادشاهی، از گفتار دمکراتیک برای تبلیغ مواضع خود استفاده می‌کنند، پرداختن به واقعیات تاریخی ۲۸ مرداد، برای پیشبرد مباحثه دمکراتیک با این نیروهای سیاسی ضروری است.

هر بار که نیروهای ملی و چپ، بدین بحث می‌پردازند، از سوی برخی مشروطه‌خواهان متهم به تلاش برای اعمال نوعی تفتیش عقاید در مورد طرفداران نظام پادشاهی می‌شوند. استدلال این مشروطه‌خواهان، چنین است که «گذشته، گذشته است» و نباید آینده روابط میان جریانات فکری و سیاسی کشور ما را تحت‌الشعاع مباحث تاریخی قرار داد.

جالب اینجاست که مشابه این استدلال، در حال حاضر از سوی برخی از نیروهای دوم خردادی نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد. در کنار برخی از اصلاح‌طلبان حکومتی که مانند «شاداللهی‌ها» هیچ انتقاد را بر گذشته خود وارد نمی‌دانند و کشتار دهه ۶۰ را با روی‌آوردن بخشی از اپوزیسیون به مبارزه مسلحانه توجیه می‌کنند، در جنبش دوم خرداد هستند کسانی که در گفتگوهای رودررو، انتقاد به سرکوب خشن اپوزیسیون از سوی حکومت جمهوری اسلامی را می‌پذیرند، اما در عین حال، به انتقادکنندگان پند می‌دهند که دست از بپاکردن گرد و غبار از «پرونده‌های قدیمی» بردارند تا اتحاد جبهه اصلاح‌طلبان خدشه‌دار نشود.

وجه اشتراک هر دو استدلال، که یکی به فراموشی‌سپردن مرداد ۳۲ و دیگری بایگانی‌کردن پرونده مرداد ۶۷ و قبل از آن را تجویز می‌کنند، سعی در تاریخ‌زدائی از زندگی مردم ماست. هم مشروطه‌خواهان و هم جریان غالب در جبهه دوم خرداد، می‌کوشند بخش از تاریخ معاصر ایران را از اذهان پاک کنند. ممکن است در پس این تلاش، انگیزه‌هائی کاملا پراگماتیک نهفته باشد، مثلا این انگیزه که با احتراز از برخورد انتقادی به گذشته، یکپارچگی صفوف نیروهای «خودی» حفظ شود. اما چنین انگیزه‌هائی نیز نمی‌تواند در ارزیابی منفی آزادیخواهان از این تاریخ‌گریزی، تغییری دهد. برآیند نیروهائی که بخشی از آنها هنوز در خون خفه‌کردن آزادیخواهی را تقدیس یا لااقل توجیه می‌کنند، نیروئی دمکراتیک نیست. ملاک سنجش پایبندی هر نیروی سیاسی به مردم‌سالاری، برخورد آن نیرو به زوایای غیردمکراتیک تاریخ خود است. واقعیت این است که همه نیروهای سیاسی ایران در این زمینه کمتر یا بیشتر بدهکارند، و ما نیروهای چپ، خود را نیز از این قاعده مستثنی نمی‌دانیم. اما واقعیتی دیگر نیز وجود دارد، و آن این است که تأثیر مخرب منش و اندیشه غیردمکراتیک یک نیروی حاکم، از تأثیر مشابه آن در میان نیروهائی که هرگز قدرت حاکم نبوده‌اند، بسیار فراتر می‌رود و به همین میزان، مسئولیت نیروی حاکم در نقض دمکراسی و حقوق بشر، بیشتر است.

ایران نیم قرن اخیر را عمدتاً زیر مهمیز دو استبداد سلطنتی و مذهبی بسر برده است. اگر قرار باشد در آینده دمکراتیک ایران، بخشی از نیروهای تشکیل‌دهنده پایه‌های این دو استبداد، جایگاهی بیابند، چاره‌ای جز تسویه حساب با تاریخ خود ندارند. تا وقتی استبداد حاکم است، می‌توان جلوی شکل‌گیری و ترویج اندیشه را گرفت. اما زمانی که تابوها شکسته شود و پرسش‌های ممنوعه طرح گردند، هر نیروی سیاسی خواه ناخواه با گذشته خود مواجه می‌شود. هیچ نیروی سیاسی، بدون تاریخ خود تعین ندارد. تاریخ‌زدائی، با هر انگیزه که صورت گیرد، تلاشی بی‌سرانجام و محکوم به شکست است و در نهایت، به ضرر خود نیروئی تمام خواهد شد که می‌کوشد چهره‌ای منفک از تاریخ خود به مردم ارائه دهد. ▣

انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران:

دیگر هیچ خطا و اشتباهی از اصلاح‌طلبان پذیرفته نیست

انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران با انتشار بیانیه‌ای خواستار عدم تسلیم نمایندگان مجلس شورای اسلامی در برابر آنچه که آنرا فشارها و جوسازی‌ها نامیده است، شد. در بخشی از این بیانیه آمده است: در موقعیت کنونی که نیروهای اقتدارگرا، فضا را اینچنین بر اصلاحات و اصلاح‌طلبان تنگ کرده‌اند و نهادهای برگزیده مردم را به بازی گرفته‌اند و اقلیت را به جای اکثریت می‌نشانند و برخی معترضین به دادگاه کشانده می‌شوند و در بعضی زمینه‌ها فضای ارعاب و خشونت به گونه‌ای بر جامعه حاکم شده است، دیگر هیچ خطا و اشتباهی از جبهه‌ی اصلاح‌طلبان پذیرفته نیست، خصوصا در موضوع مهمی مثل کابینه که توسعه همه جانبه کشور وابسته به آنست.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده فنی دانشگاه تهران در ادامه آورده است: کابینه دوره دوم ریاست جمهوری آقای خاتمی، که بنا بود «کابینه اصلاحات» باشد و در مسیر تحول نظام به سمت مردم‌سالاری گام بردارد، اکنون این دغدغه به وجود آمده است که به مایه اطمینان اقتدارگرایان و رافع دغدغه مخالفان بدل گشته و ناکارآمدی مشهود و آشکار آن، محافظه کاران را به شکست تجربه اصلاحات، امیدوار سازد.

گویا از راس به ذیل‌کشیدن مجلس و قربانی‌کردن آن در پای برخی مراکز برای تلخ‌کردن کام مردم کافی نبود که اسامی تکراری وزرای «کابینه اصلاحات» و بسته نگه‌داشتن حلقه بعضی مدیران ناکارآمد نیز به آن افزوده شد. کابینه معرفی‌شده بسیاری از کسانی که به اصلاحات رای دادند را ناامید می‌سازد و کسانی که در انتخابات شرکت نکردند را بر صحت تصمیم خود مطمئن می‌گرداند.

در ادامه این بیانیه با انتقاد از برخی از وزرای معرفی‌شده از مجلس خواسته شده است به نمایندگی از مردم به این افراد رای عدم اعتماد دهند و با جلوگیری از حضورشان در کابینه امید به تداوم اصلاحات را در دل مردم دوباره زنده کنند.

در بخش پایانی این بیانیه تاکید شده است: وکلای مردم توجه کنند که در هر جنبش سیاسی، رابطه بین مشروعیت و کارائی از اهمیت حیاتی برخوردار است و کوچکترین نقصانی در کارآئی، اثر مستقیم بر مشروعیت خواهد داشت و اکنون که هم در فضای غبارآلود سیاسی و هم در محیط بحران‌خیز اجتماعی، اصلاحات با چالشهای عمده‌ای دست به گریبان است، پیامد مستقم ناکارآمدی دولت، جز کاهش و در نهایت سلب مشروعیت جنبش اصلاحات نخواهد بود. در حالی که بیش از نیمی از ساختار قدرت، به رغم خواست مردم در دست محافظه کاران است و صاحبان تفکر متفاوت با اصلاح‌طلبان حاضر به پذیرش دو عضو شورای نگهبان نیز به نظر نمی‌رسند، واگذاری قسمتی از دستگاه اجرائی به نیروهای خنثی و یا متمایل به محافظه کاران و یا ضعیف و ناتوان، انتحار سیاسی است. نمایندگان باید بدانند که امید بدنه اجتماعی حامی اصلاحات، در حال از دست‌رفتن است و تنها چیزی که می‌تواند از این امر جلوگیری کند ایستادگی نمایندگان بر سر آرمانهای مردم و پافشاری بر آنهاست. ▣

پیام شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران

با سلام فراوان به شما یاران و همرزمان عزیز

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پنجاه و ششمین سالگرد تاسیس حزب دمکرات کردستان ایران را به شما تبریک می‌گوید.

آرمانهای مشترک حزب شما و سازمان ما در مبارزه برای استقرار دمکراسی در ایران و برابر حقوقی همه ملیت‌های ساکن ایران رشته نیرومندی است که ما و شما را به هم پیوند می‌دهد و به پیکار مشترک فرا می‌خواند.

در پنجاه و ششمین سال فعالیت حزب دمکرات کردستان نیروهای مدافع ولایت فقیه یورش گسترده خود را در جهت مسدودکردن مبارزه اصلاح‌گرایانه در جامعه ما و تلاش برای به عقب‌راندن مبارزات آزادیخواهانه مردم ما ادامه دادند. مبارزه آگاهانه مردم جامعه ما در برابر وحشی‌گری و خشونت نیروهای محافظه کار حاکم شرایط حساسی را پدید آورده که از ما نیروهای معتقد به دمکراسی می‌طلبد که صفوف خود را هر چه فشرده‌تر ساخته و با مبارزه مشترک و مسئولانه در جهت خنثی‌کردن تلاش‌های مستبدین حاکم بکوشیم.

امیدواریم حزب شما در پنجاه و هفتمین سالگرد فعالیت خویش به موفقیت‌های بیشتری دست یابد.

شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) ۱۸ آگوست ۲۰۰۱

این کابینه برآمده از رای مردم نیست

ادامه از صفحه اول

دایره تنگ ۳۰۰ ـ ۲۰۰ نفره انتخاب شده‌اند. برخی از اعضای کابینه معرفی شده در راس وزارتخانه‌هائی قرار می‌گیرند که فاقد تخصص در آن زمینه هستند. تخصص این بار هم خوار شد.

۵ - سرانجام اینکه کابینه هم‌چنان مردانه است و نیمی از جمعیت کشور در کابینه حضور ندارند. به همین خاطر کابینه معرفی‌شده کابینه اصلاحات نیست و با رای ۲۱/۶ میلیونی مردم به خاتمی برای تداوم و تعمیق اصلاحات همخوانی ندارد. طیف وسیعی از نیروهای اصلاح‌طلب این ارزیابی را از لیست وزرا دارند.

این سئوال در بین محافل سیاسی کشور مطرح است که چرا خاتمی چنین لیستی را ارائه داده است؟ برخی از یاران خاتمی می‌گویند که وی تحت فشار است و نمی‌تواند مستقلانه و باز عمل کند. این اظهارنظر حاوی واقعیت‌هائی است. چرا که در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی نهادهای انتخابی تحت فشار نهادهای غیرانتخابی، ولی فقیه و باند ثروت ـ قدرت قرار دارند. آنها در پیشبرد سیاست‌ها و گزینش‌ها سهیم هستند و همواره سهم خود را می‌طلبند.

اما در سوی دیگر، افکار عمومی قرار دارند که خاتمی را انتخاب کردند و از او تحقق مطالبتشان را می‌خواهند. میلیون‌ها جوان، زن و مرد خواستار تامین آزادی بیان و مطبوعات و تامین حقوق بشر هستند.

خاتمی می‌توانست از پتانسیل نیروی برآمده از انتخابات ۱۸ خرداد سود جوید و گام‌هائی در عقب‌کشاندن نیروهای تمامیت‌گرا و پیشبرد اصلاحات بر دارد. کابینه یکی از عرصه‌های یکه‌تازی او می‌توانست باشد. اما او بجای پیشبرد قاطعانه و شجاعانه اصلاحات، مصلحت‌جوئی را مبنا قرار داد و برای جلب ولی فقیه و جناح تمامیت‌گرا از تغییرات اساسی در کابینه اجتناب ورزید.

حفظ ترکیب کابینه موجود به سود مخالفین اصلاحات است. هم‌چنانکه طیفی از آنها از کابینه خاتمی استقبال کردند. اگر خاتمی هم‌چنان بر پایه «ملاحظه» ولی فقیه و یاران وی عمل کند، اگر وی بخواهد آنچنان به اعتدال گراید تا بخشی از جناح مخالف و رهبر را همراه اصلاحات سازد، در چنین حالتی مردم را از دست خواهد داد. از دست‌دادن مردم بمعنی شکست اصلاح‌طلبان حکومتی و نقطه پایان‌گذاشتن بر آن روندی خواهد بود که از دوم خرداد آغاز گشت. ▣

قوانین عرفی و زمینی متضمن کرامت و منزلت انسان است

دانش باقرپور

هاشمی شاهرودی رئیس قوه قضائیه در سفر اخیر خود به استان سمنان اعلام داشت که قوه قضائیه با هماهنگی دیوان عالی کشور قصد دارد یک سلسله تصمیمات تنبیهی و کیفری را به منظور «مبارزه با ناهنجاری‌های اجتماعی» حول متهمانی که خلاف موازین و قوانین اسلامی عمل کرده‌اند در ده شهر بزرگ کشور به شکل علنی به نمایش بگذارد. گرچه از چند ماه پیش احکام گردن زدن، سنگسار و اعدام در کشور شتابی دوباره به خود گرفت، اما در هفته‌های اخیر تریبون‌های بسیاری در اختیار برخی از مسئولین نظام قرار داده شد تا تهدید علنی و مستقیم خود را حول اجرای احکام غیرانسانی با صراحت اعلام دارند.

چندی پس از ایراد این سخنان تهدیدآمیز و شرم‌آور، احکامی که پیشاپیش از سوی قضات دادگاه‌های انقلاب صادر گردیده بود، با بهره‌گیری و هماهنگی نیروی انتظامی دسته دسته از جوانان را به قصد اجرای کیفر علنی، راهی میادین و معابر شهرهای بزرگ کشور ساختند و افکار و وجدان عمومی را از اعمال این نوع مجازات‌های غیرانسانی تحت‌تاثیر شدید خود قرار دادند.

در طی دو روز، بیش از ده تن در شهرهای تهران، کرمانشاه، سمنان و مشهد حلق‌آویز شدند که تنی چند از این افراد در ملاعام به دار آویخته شدند. همچنین رسانه‌های خبری کشور اعلام داشتند که در هفته گذشته بیش از صد مورد حکم اعدام به تائید دیوان عالی کشور رسیده است. روز چهارشنبه ۲۴ مرداد در منطقه خاوران تهران، هنگامی که نیروی انتظامی قصد اجرای مراسم اعدام یک جوان را داشت با مخالفت جدی بیش از دو هزار تماشاگر روبرو گردید، مردم در این مراسم خواستار عفو جوان شدند و با پرتاب چوب و سنگ به سوی نیروی انتظامی اعتراض و مخالفت خود را اعلام داشتند.

یک روز پیش از این مراسم، ۸ تن از جوانان تهرانی، در میدان ولی‌عصر و در ملاعام به جرم نوشیدن شراب شلاق خورده بودند.

محافظه کاران به ویژه هاشمی شاهرودی از بکارگیری این نوع مجازات‌ها خرسندند و ابراز رضایت می‌کنند، آنها قصد دارند با اجرای این احکام مردم را مرعوب جو خودساخته سازند، رئیس قوه قضائیه در سمنان، روز پنج شنبه ۲۵ مرداد در شهر مشهد، بازتاب این روش‌های غیرانسانی را چنین بیان می‌دارد: «مردم از این اقدام‌ها شاد شدند و از قوه قضائیه و نیروی انتظامی تشکر کردند».

بکارگیری این احکام قرون وسطائی نشان از خصومت و کینه مرتجعین از پای‌فشاری مردم بر خواست‌های عرفی و انسانی‌شان دارد، که جامعه جوان ما آن را به مثابه یک ارزش و حقوق طبیعی برای زندگی در دوران معاصر خویش برگزیده است و به هیچ عنوان قصد ندارد قدمی هم از آن به عقب بنشیند. مردم ما به خوبی آگاهند که موضوع جوان‌ستیزی و خمیرکردن کتاب، نشانگر وحشت محافظه کاران، سنت‌گرایان و مماشات‌طلبان از انتخاب و بعد گسترده انسانی و معنوی این عزم ملی است، که زیر پوشش عوام‌فریبانه «مفاسد اجتماعی» توسط مرتجعین صورت می‌گیرد.

مافیای قدرت و ثروت با تکیه بر واپس‌گرائی ایدئولوژیک، چشم خود را به تبعات منفی و زیان‌بار این اعمال بسته است، این اعمال ضدانسانی و تحقیرآمیز موجی از مخالفت را در سراسر کشور و سایر کشورهای جهان به ویژه درون نهادهای ناظر بین‌المللی برانگیخته است.

وقوع این رویداد تلخ در کشور، طیف‌ها و جناح‌بندی‌های درون حکومتی را با تعابیر و موضع‌گیری‌های متفاوتی روبرو ساخته است. تاسف‌بار آنکه اکثریت بزرگی از اصلاح‌طلبان مماشات‌گر و سنت‌گرا مضمون احکام صادره را نفی ننموده‌اند و تنها بر این باورند که اجرای این نمایشات در «ملا عام» آثار سوء و زیان‌بار اجتماعی و سیاسی برای نظام به بار خواهد آورد و سیمای بین‌المللی دولت خاتمی را نیز در افکار عمومی خدشه‌دار خواهد ساخت. لذا تاکید دارند که اجرای این قوانین در خفا انجام گیرد. با اعلام این نوع موضع‌گیری شرم‌آور مخالفت و تفاوت نگرش این طیف از اصلاح‌طلبان با نیروهای محافظه کار تنها در شکل بکارگیری و اجرای این احکام معنا می‌یابد. از همین رو جناح‌بندی‌های درون حکومتی در مضمون و مشروع‌بودن احکام صادره با یکدیگر تفاوتی ندارد اختلاف آنها با نیروهای محافظه کار و روحانیت سنتی در این نهفته است که محافظه کاران بر این باورند برای دوری جامعه از تخلفات می‌باید در ملاء عام حدود اسلامی را روی متخلفین پیاده کرد، تا خود درس عبرتی برای دیگران باشد. از همین رو این دسته از روحانیون و قضات محاکم اسلامی اجرای احکام را در میادین و معابر اصلی شهرهای بزرگ کشور برگزیده‌اند، که اصلاح‌طلبان زمان و شکل اجرائی آن را به سود و مصلحت نظام و دولت تشخیص نمی‌دهند.

بنابراین وزارت کشور و دیگر اصلاح‌طلبان دولتی براساس مصوبه‌های شورای تامین استان‌ها، این نوع مجازات‌ها را تنها با هماهنگی شوراها قابل اجرا می‌دانند. دوری جناح اصلاح‌طلب از معیارها و رعایت قوانین و مقررات آئین دادرسی کیفری نشانگر آن است که این نیرو تا چه اندازه به منشور جهانی حقوق بشر، از جمله کنوانسیون مصوب ۱۹۸۴ که پیرامون رعایت حقوق متهمان، حکومت‌ها را از بکارگیری ابزار خشونت و شکنجه منع ساخته، بیگانه و بی‌توجه است. این جناح به جای آنکه توان خویش را در ادامه فرصت و مهلت‌های مجدد به متهمان به منظور اصلاح و جبران خطاهای خود بکار گیرد و برای تجدیدنظر و تقاضای مجازات‌های سبک‌تر آنان بکوشد، به توصیه‌های مجازات پنهانی و هم‌سنگ با محافظه کاران برای این قربانیان پرورش یافته در نظام ناعادلانه فاقد نظم، عدالت و قانون می‌پردازد.

امری که حقوقدانان مسئول را بطور یکپارچه در مقابل این تصمیمات غیرانسانی قرار داده است، از نگاه جرم‌شناسی نیز هم‌آوایان و مدافعین این فعل که به این نوع اقدام ضدانسانی پوشش قانونی می‌دهند، خود مجرم بشمار می‌آیند، و مطابق

ادامه در صفحه ۱۰

www.iran-archive.com

خاطرات یک زندانی سیاسی

«... تا کشتار»

جاسم هروان

قسمت اول

۱ـ بازداشتگاه سپاه اهواز

مسافرانی که سوار بر اتوبوس از فلکه چهار شیر اهواز به سمت پلیس راه در حرکتند، چنانچه نظری به سمت چپ جاده بیاندازند، در میان محوطه نظامی پشت هتل اهواز سابق، متوجه ساختمانی بلوکی با نورگیرهائی که بیشتر حمام‌های قدیمی را تداعی می‌کند، خواهند شد. این ساختمان، بازداشتگاه سپاه اهواز است که از سال ۶۱ مورد استفاده قرار گرفت و سالن درازی را شامل می‌شد که در دو طرف آن سلول‌های انفرادی و در گوشه‌هایش چهار سلول عمومی قرار داشت. توی سقف سالن، دریچه‌هائی گنبدی شکل، تعبیه شده بود، که نور و روشنائی روز را به درون سالن، هدایت می‌کرد، با این وجود، فضای سلول‌ها تاریک و کم نور بود. در طول سالن و در میان ردیف سلول‌های انفرادی، سه دستگاه توالت و حمام، مخصوص زندانیان، در نظر گرفته شده بود، که فقط پنج نوبت در شبانه‌روز امکان استفاده به زندانی داده می‌شد. البته با چشم‌بند و در زمانی کوتاه، همراه با یالا، یالای نگهبانان!

سلول انفرادی فضائی ۲×۳/۵ متر داشت، با نورگیر کوچکی در بالای دیوار و یک درب آهنی و دریچه‌ای که برای دادن غذا به زندانی و احیانا احضارش به بازجوئی و شکنجه بکار گرفته می‌شد.

سلول‌های عمومی وضع بهتری داشت، با فضائی سه برابر سلول انفرادی، مجهز به توالت و حمام که توسط تیغه‌ای از سلول مجزا شده بود. بالای درب آهنی سلول‌ها، کانال کولر آبی قرار داشت. کولر آبی بازداشتگاه هرچند که صدایش گوش خراش و عذاب‌آور بود و چون سوهانی روح را می‌خراشید ولی با جابجائی هوای سلول، تحمل شرجی و گرمای تابستان را آسان‌تر می‌کرد و با همه مزاحمتی که در تابستان داشت، زمستان، ـ چون امکان انتقال صدا را به راحتی تامین می‌کرد ـ برای بازداشتی‌ها، نقش نوعی تلفن و وسیله کسب خبر از حال و هوای عمومی بازداشتگاه و سایر زندانیان را داشت. شنیدن صدای همزنجیران و نواهائی که زندانیان در شب‌های تنهائی و رنج‌آور حبس سر می‌دادند، نوعی همنوائی روحی بود میانشان که هر از گاهی با آمیزه‌ای از سرودهای آشنای دوران انقلاب، امیدبخش می‌شد و روح را طراوتی تازه می‌داد، و این همه تنها به واسطه وجود کانال‌های هوا امکان می‌یافت و البته بسیار مورد توجه زندانیان بود.

شکنجه‌گاه، بیرون ساختمان اصلی قرار داشت، با چند اطاق مجزا که از طریق درب اصلی و هم از پشت ساختمان، به قسمت اصلی وصل بود. در بازداشتگاه، بطور عمده، روی تخلیه اطلاعاتی و گرفتن اقرار از متهمان کار می‌شد و از شیوه‌های متنوعی برای رسیدن به مقصود استفاده می‌کردند. شلاق، مشت و لگد، بی‌خوابی، تحقیر، اعدام مصنوعی و بسیاری شیوه‌های غیرانسانی دیگر کاملا رایج بود. با این حال، بکارگیری شلاق و ایجاد ناامنی از سایر وسائل متداول‌تر و شاید بتوان گفت که مؤثرتر بود.

بازجوئی معمولا در شکنجه‌گاه آغاز می‌شد و پس از مراحلی در سلول ادامه می‌یافت و زمان مشخصی نداشت. گاه تمام روز و حتی شب نیز دنبال می‌شد و گاه پیش می‌آمد که مادها بدون هیچگونه بازجوئی یا سئوال و جوابی می‌گذشت و به اصطلاح زندانی در حالت اضطراب و بلاتکلیفی نگه داشته می‌شد. معمولا بازجوها، تلاش‌شان این بود که زندانی فرصت تمرکز حواس و بازسازی خودش را پیدا نکند و بسته به مورد طوری عمل می‌کردند تا زندانی از آنچه در بارداش می‌دانند بی‌خبر و در شک و تردید باشد.

بعلاوه، کار روی زندانی به منظور تواب‌سازی و وادارکردن او به همکاری با پلیس نیز رایج بود. بسیار پیش می‌آمد، زندانیان را که حکم داشتند، از «کارون» و «دادگاه انقلاب» به این محل، منتقل می‌کردند و هدف این بود که آنان را به تسلیم و همکاری اطلاعاتی وا دارند. بعضی از زندانیان کارون را که متهم به ایجاد تشکیلات در زندان بودند، قبل از محاکمه مجدد، به منظور تخلیه اطلاعاتی و بخصوص تواب‌سازی به این بازداشتگاه می‌آوردند و از همینجا، بسیاری را بعد از مجبورکردن به توبه، به دادگاه می‌فرستادند و اعدام می‌کردند.

یکی دیگر از برنامه‌هائی که در بازداشتگاه اجرا می‌شد این بود که افراد توابی را که در زندان کارون، حاضر به همکاری اطلاعاتی با پلیس شده بودند، برای ماموریت‌های ویژه‌ای به بازداشتگاه سپاه می‌آوردند. این توابین، علاوه بر همکاری در بازجوئی افراد بازداشتی، به تناوب برای گشت‌زنی در شهر و شناسائی و دستگیری هواداران گروه‌های سیاسی مختلف اعزام می‌شدند. چنین ماموریت‌هائی به «شکار انسان» شهرت یافته بود.

از کارهای دیگری که این توابین بر عهده داشتند، شرکت در جوخه‌های اعدام بود که در حقیقت حکم اثبات توابیت و ندامت واقعی آنان را داشت.

افراد را بعد از طی مراحل بازجوئی و تکمیل پرونده، مدتی نگه می‌داشتند و با اعمال فشارهای روحی و جسمی مختلف تا آنجائی که امکان داشت، آنان را وادار به توبه و تسلیم می‌کردند و سپس، بسته به نظر بازجو، همراه با پرونده، به دادگاه اعزام می‌نمودند.

طبق روال عمومی، بازداشتی تا محاکمه نهایی، در زندان کارون و یا بازداشتگاه دادگاه انقلاب نگهداری می‌شد، ولی قبل از آن، او را که اغلب، مدت‌ها در سلول انفرادی بوده، به سلول عمومی می‌بردند و مدتی زیرنظر توابین و در میان سایر بازداشتی‌ها، بخصوص افراد هم‌پرونده‌اش قرار می‌دادند و رفتارش را در جمع ارزیابی می‌کردند. بدین شکل زندانی همراه با یک ارزیابی همه جانبه روحی ـ روانی به زندان فرستاده می‌شد که احتمالا شامل توصیه‌هائی نیز بود که دادیاران زندان را در مورد چگونگی برخورد با او کمک و راهنمائی می‌کرد.

زندانی‌ای که با پرونده به دادگاه انقلاب فرستاده می‌شد، حداقل یک روز در قرنطینه دادگاه می‌ماند و سپس با سایر زندانیان عادی، که اغلب به اتهام فحشا، مواد مخدر و دزدی به دادگاه آورده شده بودند، به زندان کارون اعزام می‌شد مواردی هم پیش می‌آمد که ترجیح می‌دادند، زندانی، تا هنگام محاکمه و صدور حکم در بازداشتگاه دادگاه انقلاب بماند. این بیشتر در مواردی بود که یا پیش‌بینی حکم اعدام برای فرد می‌شد و یا اینکه احتمال می‌دادند، فرد تحت‌تاثیر محیط زندان تغییر کند و در هنگام محاکمه مشکل‌ساز گردد.

۲ـ زندان کارون

کارون قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین زندان اهواز است. در محله‌ای به همین نام، شامل هفت بند مجزا که یکی به زندانیان زن اختصاص داشت و بقیه محل نگهداری سایرین بود. بندهای پنج، شش و هفت یا بندهای سیاسی زیرنظر دادگاه انقلاب اداره می‌شد و مامورین شهربانی تقریبا هیچ نقشی در امور آنها نداشتند. زندانیان سیاسی‌ای که از دادگاه انقلاب به کارون فرستاده می‌شدند، چند روزی را در قرنطینه کارون می‌گذراندند. در این مدت با آنان، مثل سایر زندانیان عادی رفتار می‌شد. این از جهاتی، امتیاز محسوب می‌گردید. کسی کاری به کارشان نداشت، زیر ذره‌بین توابین نبودند و از «آواکس» و خبرچین نیز اثری نبود. با این وجود، گاهی، بودن با زندانیان عادی، دردسرآفرین و رنج‌آور می‌شد، بخصوص زمانی که به سبب تذکری هرچند ملایم و دوستانه، در مورد مراعات بهداشت و یا احترام به حقوق سایرین، اختلافی بروز می‌کرد و موجب برخوردهائی خشن و خصمانه، میان زندانیان می‌گردید. در آن سال‌های سیاه، در فضای بسته قرنطینه، زندانی سیاسی، غریب و تنها بود و سخت در معرض اذیت و آزار و گاهی حتی ضرب و شتم افراد شرور. در چنین مواقعی تحمل چند روز قرنطینه، کار شاق و پر مخاطره‌ای محسوب می‌شد.

۳ـ قرنطینه کارون

در کارون، درست روبروی محل ملاقات، درب آهنی بزرگی قرار داشت. گاهی که بطور اتفاقی و هنگام تجمع خانواده‌ها برای ملاقات، این در گشوده می‌شد، هجوم هوای دم‌کرده و متعفن آن به بیرون، نگاه کنجکاو همه را برمی‌انگیخت و اغلب، به دنبال سرک کشیدنی دزدانه، آه و ناله و گریه خانواده‌ها و بخصوص مادران زندانیان سیاسی بود که برمی‌خاست و بحث اصلی ملاقات آن روز به این دخمه که قرنطینه‌اش می‌نامیدند اختصاص می‌یافت.

این دخمه اطاق بزرگی بود که در یک گوشه‌اش توالت مخروبه‌ای قرار داشت که توسط در زنگ‌زده زهوار دررفته‌ای از فضای قرنطینه جدا می‌شد. یک هواکش خیلی بزرگ که هواپیمایش می‌گفتند، روزی دو سه نوبت، با غرشی مهیب برای تهویه هوای متعفن آنجا بکار گرفته می‌شد و البته که سعی بیهوده‌ای بود و تاثیر چندانی نداشت، چون گندیدگی از در و دیوار و فرش و حتی بدن زندانیان برمی‌خاست و بلافاصله، فضا را پر می‌کرد.

افرادی که با اتهامات غیرسیاسی به زندان کارون وارد می‌شدند چند روزی، توی قرنطینه می‌ماندند و سپس یا به بند می‌رفتند و یا با

ادامه در صفحه ۱۱

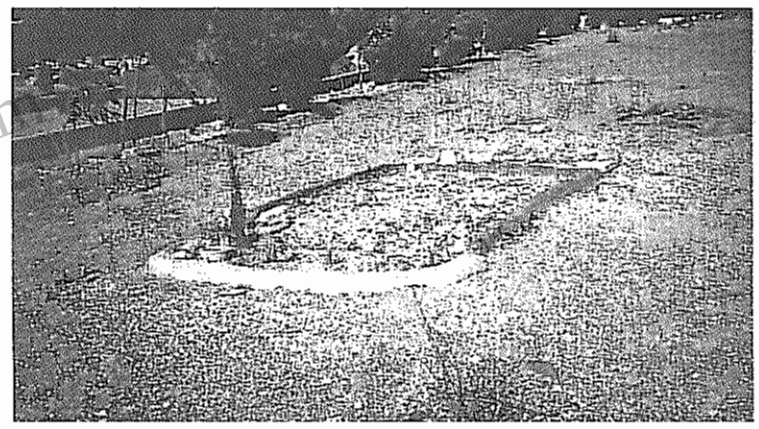

آرامگاه رفیق انوشیروان لطفی در گلستان خاوران

و ماند بر سر هر راهکوره غمناک
کوری چند بر خاک،
بی سنگ بی کتیبه
بی نام و بی نشان
...

احمد شاملو

بیست سال پس از اعدام‌های تابستان ۶۰

در میان هزاران زندانی سیاسی که در تابستان خونین ۱۳۶۰ اعدام شدند، شنیدن برخی نام‌ها هنوز خاطراتی را زنده می‌کند و واقعیاتی تاریخی را به یاد می آورد که ثبت بادوام آن در حافظه مردم ما، در نهایت راه را بر تلاش برای واژگونه جلوه‌دادن خصلت و مشخصات رویدادهای آن زمان خواهد بست. در این روزها که بیست سال از آن ایام سیاه می گذرد، پاسداشت خاطره قربانیان به شکلی فراتر، مشخص‌تر و ملموس‌تر از ذکر آمار و اعدادی که به خودی خود رعشه بر اندام‌ها می‌اندازند، حداقل دینی است که آن جان‌باختگان، بر گردن ما دارند. تنها با یادآوری موارد با نام و نشان است که بار دیگر در می‌یابیم در پس هر شماره، جان عزیز انسانی نهفته است که دوست می‌داشت و دوستش داشتند.

قربانیان اصلی کشتارهای تابستان بیست سال پیش، مجاهدین و نیروهای چپ بودند. به نمایندگی از این دو گروه، در اینجا به ذکر دو نام بسنده می کنیم: محمدرضا سعادتی و سعید سلطانپور. وجه تشابه این دو نام، وجه افشاگر سرگذشتی است که با این دو نام گره خورده است. هم در مورد سعادتی و هم در مورد سلطانپور، هر آنچه رژیم جمهوری اسلامی آن زمان و اکنون در مورد اعدام‌های سال ۶۰ می‌گفت و می‌گوید، به نحوی بسیار چشمگیرتر از سایر قربانیان، بی‌اعتبار است. تنها اعدام این دو زندانی کافی بود تا پرده از ماهیت دستگاه جهنمی سرکوب رژیم ولایت فقیه بردارد، دستگاهی که برای راه‌اندازی و روغن‌زدن چرخ‌های آن، از بسیاری ترفندهای تبلیغاتی مانند «مبارزه علیه تروریسم» بهره گرفتند، اما چهره ضدانسانی و جنایتکارانه آن در اعدام امثال سعادتی و سلطانپور، هر چه آشکارتر شد.

محمدرضا سعادتی هنگامی اعدام شد که دو سال بود در زندانهای جمهوری اسلامی به سر می‌برد و از سوی دادگاه انقلاب به زندان محکوم شده بود. سعادتی در مادهای تعیین‌کننده چرخش رهبری مجاهدین به مشی مسلحانه، گروگان رژیم در ماجرائی بود که به نحو اسرارآمیزی آغاز شده و به محکومیت سعادتی به جرم «جاسوسی» انجامیده بود. مادها تلاش مجاهدین با حمایت شخصیت‌هائی مانند آیت‌الله طالقانی برای آزادی سعادتی به جائی نیانجامید و وی، گروگان رژیم باقی ماند. حکومت جمهوری اسلامی عاقبت این گروگان خود را به جوخه اعدام سپرد، و هنگامی که دید ابعاد رسوائی سر به نیست‌کردن سعادتی گسترده شده است، سناریوئی ساختگی برای توجیه اعدام ناجوانمردانه این گروگان، سر هم کرد. مرگ سعادتی، بسیار مظلومانه بود و از آنجاکه سابقه دو ساله کشمکش حول وی، افکار عمومی را نسبت به سرنوشت او حساس کرده بود، سعادتی مظهری از زندانیانی شد که حرص رژیم برای نابودکردنشان، حتی معیارها و مقررات خود حکومت را نیز به هم ریخت. هفت سال بعد، حکومت خمینی قتل ناجوانمردانه سعادتی را به دستور شخص رهبر در مورد هزاران زندانی دیگر که بسیاری از آنان محکومیت زندان داشتند، تکرار کرد.

سعید سلطانپور در سال‌های ۵۶ و ۵۷ به عنوان شاعر انقلاب شناخته شد. وی در شب‌های شعری که شهرتی حماسی یافته است، جسورتر و بی‌گدارتر از همه بر رژیم شاه تاخت و انقلاب را سرود. ارزش اشعاری که سلطانپور در آن شبها فریادکرد، در سکوت‌شکنی آنها بود. حرف‌هائی راکه تا آن زمان در لفافه و کنایه زده می‌شد، سلطانپور با صدائی رسا و صراحت و صلابتی که طنین آن لرزه‌افکن بود، سرود.

سعید سلطانپور را در مراسم ازدواج او دستگیر کردند. او نه مخفی شده بود و نه در هنگام دستگیری، بر خلاف توصیه برخی دوستانش گوشید بگریزد. شاعر انقلاب، با لباس دامادی به زندان رفت و در تابستان ۱۳۶۰ تیرباران شد.

اعدام سلطانپور در سال ۶۰، اعدام مرتضی کیوان قریب سی سال پیش از آن را تداعی می‌کند. همانگونه که همان یک مورد اعدام کیوان کافی بود تا چهره کریه حکومت کودتا را برملا کند، تنها قتل سلطانپور نیز کفایت می کند که نشان دهد فرزندان مردم ایران را در دهه ۱۳۶۰ تا چه حد ناجوانمردانه کشتار کردند.

همانگونه که تیرباران لورکا سرود شد و قتل ویکتور خارا الهام‌بخش حماسه‌های بسیار، کشتن سعید سلطانپور نیز از خاطره‌ها محو نخواهد شد. یاران شاعر و نویسنده سلطانپور، یاد او را گرامی می‌دارند. در سال‌های اخیر هنگامی که وزارت ارشاد دولت آقای خاتمی در دوره مهاجرانی توانست رضایت شماری از نویسندگان و شعرا را برای شرکت در مراسمی رسمی جلب کند، از تریبون همین مراسم یاد سعید سلطانپور گرامی داشته شد و حزب‌الله را بر آن داشت تا برق بلندگوها را قطع کند. اگر رژیم شاه توانست خاطره مرتضی کیوان را محو سازد، قاتلان سعید سلطانپور را نیز یارای زدودن حماسه این شاعر خواهد بود.

اگر از خواب برآید بیمار

شعری از سعید سلطانپور

چنگش فرو نشسته میان ملافه‌ها
جوبار خون
از کنج لب، به کنده شانه، کشانده است
از چشم نیم خفته بیمار الماس‌های اشک
بر خون نشانده است
بر بالش سپید
– چون خرمنی ز خون و ز خاکستر –
کاکل فشانده است.
تابیده دنده‌هایش، از زیر زخم و پوست
تا نعره بسته است
بسی نیست
می‌سوزد استخوان و
کسی نیست
این مرد خسته کیست؟
این مرد روستائی
این مرد کارگر
این مرد نعره بسته در خون نشسته کیست؟
این غول ماندگار ولی سرشکسته کیست؟
با گشت پاسدار
پشت در و دریچه و دیوار
بیمارخانه خفته و
بیمار
در هاله سکوت نفس می‌کشد.
ناگاه می‌شکافد در ابر تندری
بیمارخانه، باز، می‌آشوبد.
برقی به چشم چیره شب چنگ می‌زند،
بیمارخانه بند اسیران است.
رگبار پشت صاعقه می‌کوبد:
این شبکلاه چرک
خود دلاوران است
این چارق کهن
پوزار کاویان است
این قلب مزدک است
این بازوان رستم دستان است
این خفتگان خوف
این مرد روستائی
این مرد کارگر
این پهلوان زخمی
ایران است.
رگبار روی پنجره می‌کوبد
خفته‌ست پشت پنجره، بیمار
و پاسدار
خرد و خراب و خسته، می‌گردد
پشت در و دریچه و دیوار.

این مرد ژنده کیست
این مرد ژنده کیست
که دیری‌ست
با نعره‌اش زمین و زمان را
از هم نمی‌درد؟
و زخم تافته‌اش را
از انتهای شب، به شبی تازه می‌برد؟
این مرد خفته کیست
این ساکت
این صبور
که گاهی
با ناله‌ای به تاب و تب اقرار می‌کند
و در شبی گداخته و سنگین
کابوس خون و خشم و خیابان را
در خاطرات خفته تابستان
بیدار می‌کند
افتاده روی شانه بیماری
شب، در شرار تخدیر
با خواب می‌گراید
با زخم تازه‌تر، اما
از خواب برمی‌آید.
این بی‌دیار و یار، به بیمارخانه کیست؟
این بی‌نشانه کیست؟
که شبکلاه و چارق از دست رفته‌اش
در گنجه مانده است
و ز آفتاب و کار، ترک‌های تفته‌اش
بر پنجه مانده است.

www.iran-archive.com

به یاد ماندگار استاد امیرحسین آریان‌پور

اگر ز باد خزان گلبنی شکفته بریخت

بقای سرو روان باد و سایه شمشاد

خسرو باقرپور

از شمار دو چشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران بیش!

چندی پیش در محفل گفت و شنودی، به مناسبت بزرگداشت خاطره و یاد گروهی مبارز قدیمی، که جان بر سر پیمان خویش با آزادی و سعادت مردم گذاشته بودند، در کنار دو سخنران دیگر، صاحب این قلم نیز حضور داشت. طبق روال مرسوم این‌گونه مراسم، نگارنده و یکی دیگر از سخنرانان، به نقش و اهمیت «این مردگان، که عاشق‌ترین زندگان بودند» پرداختیم و با سخن و شعر، تاثیر آنان را بر روند تحقق آرمان‌های انسانی و میهنی، در ایران بلازده‌مان ستودیم. در این میان رفیق عزیز سخنران دیگر، به شدت برآشفت که: (سیاست علم‌الاجتماع است و عرصه سلطه احساس نیست، و باید این عرصه را از سیطره «شاعر» و «شهید» و «مرده» رهانید. وانگهی، دانش این مردگان از دانش فرهیختگان زنده زمان ما و در کنار ما کمتر بود. زندگانتان را تجلیل کنید). این نازنین پاسخ شنید که: (مقصود از این تجلیل و اکرام، اندازه‌گیری معرفت زندگان و مردگان نیست، ستایش و تجلیل از آغازکنندگان است، که اینان راه گشوده‌اند و جاده همت با قدوم معرفت پیموده‌اند، هرچند این معرفت، مظروف جام بضاعت ایشان بود. علم‌الهندسه مایان شاید در مقام مقایسه، از تسلط «فیثاغوروث» بر این علم بیشتر باشد، اما او پدر هندسه بود و آغازگر!). باری! قوه اقنا و استدلال در آن محفل افاقه نکرد و آن شب بی‌صلح و سازشی به سر آمد. و اینک باز راهگشائی، فرهیخته‌ای و آموزگاری دیگر از میان ما رفته است. و من نیکو چو می‌نگرم و برجسته‌ترین نکته‌ای را که می‌بینم، همانا تاثیر بی‌چون و چرای او بر ذهن و اندیشه چند نسل از کاوشگران، محققان و دانش‌پژوهان علم جامعه‌شناسی و هم‌چنین نحله‌های مختلف سیاسی چپ در ایران است. و مگر می‌شود از او ننوشت، و از او تجلیل نکرد؟ مگر می‌شود در این برهوت فرهنگی از داغ به خاک‌افتادن این درخت پر بر فرهنگ متاثر نشد؟ هر چند هفتاد و هفت سال هم عمر کرده باشد. ایران امیرحسین آریان‌پور را از کف داده است.

او نواده «پهلوان حسین سالاراسلام» بود. شورشگری یاغی که خونش را رضاخان بر زمین ریخت. این نواده فرهیخته، هرچند مثل پدربزرگ خویش، آماج خشم و کین زمامداران عصر خویش بود، اما دارائی‌اش در این رزم، سلاح دانش بود و نه دو هزار سوار تفنگچی.

در پژوهشی با ارزش به نام «طغیان نایبیان در جریان انقلاب مشروطیت» که «علی دهباشی» با همکاری «محمدرضا خسروی» در مورد مبارزات «پهلوان حسین سالاراسلام» انجام داده‌اند، مبارزات این خاندان اهل کاشان با مظاهر جور و ظلم زمان خویش به صراحت و روشنی آمده است. پدر بزرگ که به جرم «یاغیگری» و ستاندن مال مالکان غارتگر و تقسیم غنایم در میان رعیت مظلوم و فقیر، بارها در سیاهچال‌های مخوف به بند کشیده شده بود خود شاعر بود و روحیه سرکش و بلندی داشت. او در سیاه‌چال ارگ ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۸۹ قمری، در مورد مبارزات خویش چنین سرود:

اگرچه من به چاهم، شاه در ماه
من یاغی شرف دارم به صد شاه
بگیرد بهر خود اموال مردم
بگیرم بهر مردم باج از شاه!!

پدر بزرگ که با نام «نایب حسین کاشی» نیز شناخته شده است، سرکرده جنبشی بود که در جریان انقلاب مشروطیت در جبهه انقلاب قرار گرفت و با مبارزان بزرگ جنبش مشروطیت همدلی‌ها و هم‌رزمی‌ها کرد. در سال ۱۳۳۵ قمری او همگام با سایر سران جنبش نایبی، با سران جنبش مشروطه چون حیدرخان عمواوغلی، خیابانی، ستارخان و باقرخان متحد و همراه بود. جنبش نایبیان همگام با جناح تندرو حزب دمکرات و متحد با جناح رادیکال جنبش مشروطیت، از راهنمائی‌های عمواوغلی بهره جستند و گروهی از انقلابیون آذربایجان را برای تعلیم نایبیان در کاشان نگه داشتند. جنبش نیک‌خواهانه نایبیان منحصر به مبارزات عدالت‌پژوهانه در ایران نبود. در صفحه ۲۷۶ «طغیان نایبیان» از قول «اسماعیل رائین» آمده است: «نایبیان پس از درگیری انقلاب روسیه، ظاهرا با میانجی‌گری «احسان‌الله دوستدار» و حیدر عمواوغلو، با مقامات روسیه انقلابی ارتباط پیدا کردند و از آن پس نسبت به انقلابیون روسی همدردی نشان دادند. مثلا در برخورد با سربازان فراری ارتش تزاری، آنان را به ترک صفوف ضد انقلابیون برمی‌انگیختند و به سربازان فراری پناه می‌دادند. حتی آنان را برای بازگشت به وطن انقلابی خود، از درون کویر به ناحیه خزر می‌رساندند. گذشته از این‌ها گروهی از نایبیان جوان به یاری «امیرمهدی»، پدر امیرحسین آریان‌پور، و به همت «محبعلی دبیرسپهری»، انجمنی که مبلغ افکار انقلابی بود و بعدها «کمیته سرخ» نام گرفت در کاشان به پا کردند. محبوبیت نایبیان که از مبارزه آنان با استبداد و سلطه بیگانه بر کشور ناشی شده بود، در دل مردم خوب کویر آشیانه

نایبیان مسلح: نفر نشسته نایب‌حسین کاشی (جد امیرحسین) و در سمت راست او یارماشاالله‌خان (پدربزرگ امیرحسین)

داشت. این محبوبیت چنان بالا گرفته بود که بعد از اعدام بزرگان و سران جنبش نایبی به دست رضاخان، مردم کویر به سرایش ترانه و افسانه‌سازی در مورد آنان دست زدند. ملک‌الشعرای بهار، در کتاب «ادبیات عامیانه در عصر مشروطه»، چاپ ۱۳۲۲، صفحه ۸، از ترانه‌ای یاد می‌کند که مردم کاشان در ستایش نایبیان و کمیته سرخ زمزمه می‌کردند:

توی کویرها، در قلب ایران
میان دیوها، در شهر کاشان
گلکار پیری نه تا نهال کاشت،
دیده به راه «باد شمال»۱ داشت
تا نه نهالش، گل‌های سرخش
سرخی بگیرند از خون سرخش،
در هر کناری ریشه دوانند
از جور خارها باغ را رهانند.
اما زمانه نقش دگر زد،
عفریت جادو بر باغ ره زد.
با جادوی خود ایران خزان کرد،
«باد جنوبی»۲ تا گه وزان کرد،
باغ گل‌سرخ زیر و زبر شد،
دور گل سرخ یک سر به سر شد.
گل‌ها و گلکار بر باد رفتند،
لیکن، نه هرگز از یاد رفتند.
شام زمستان دیری نپائید،
بام بهاران آورد امید.
گلکار ماهر برخاست هر سو،
لرزید بر خود عفریت جادو.
باد شمالی، در کوه پیچید
گلبوته سرخ۳ هرگوشه روئید.
تبریز و مشهد، تهران و کاشان،
بوشهر و شیراز، رشت و صفاهان.
گلبوته سرخ، ایران فراگیر!
داد دل ما از خارها گیر!

پس از درگیری انقلاب روسیه، نایبیان همچنان که با مهربانی به روسهای سرخ می‌نگریستند، انگلیس را که یکه‌تاز میدان ایران شده بود و می‌خواست به وسیله نوکران ایرانی خود، پیمانی ننگین به ایران تحمیل کند، بیش از پیش مورد خصومت قرار دادند».

رضاشاه در سراسر دوران اقتدار خود نایبیان را با کینه و بدخواهی نگریست. این بدخواهی زاده سه عامل بود: اول به این خاطر که رضاشاه در حمله خود به کاشان در سال ۱۳۲۹ قمری، چون قول خود را دایر بر خودداری از اشغال کاشان نقض کرد، مورد نفرت و دشنام نایبیان و مردم کاشان قرار گرفت. دوم از این جهت که یکی از همسران رضاشاه، عصمت‌الملوک دولتشاهی، که دختر مجلل‌الدوله و مادر احمدرضا و حمیدرضا و محمودرضا و فاطمه پهلوی بود، قبلا نامزد امیرمهدی پدر امیرحسین بود، رضاشاه یاد آوری این خاطره را خوش نمی‌داشت!. سوم به این دلیل که نایبیان با «مدرس» به علت دشمنی‌اش با رضاشاه، روابط خوبی داشتند.

رضاشاه پهلوی که اموال نایبیان را هم چون بسیاری دیگر چاپیده بود! نه تنها طرح اموال به سرقت‌برده ایشان را مجاز نمی‌دانست، بلکه حتی بکاربردن نام ایشان را هم در رسانه‌های جمعی ممنوع کرد.

تا آن زمان چون مردم به نام‌های خود و نام پدرانشان شناخته و نامیده می‌شدند، نام خانوادگی مرسوم نبود. لذا حکومت پهلوی مردم را به برگزیدن نامی خانوادگی مجبور ساخت.

در این رابطه عموم نایبیان واژه نایبی را به عنوان نام خانوادگی برگزیدند. اما پلیس رضاشاهی به فوریت آن‌ها را به ترک این نام وادار کرد. به دنبال این امر هر یک از خانواده‌های طایفه نایبی به نامی دیگر درآمدند. به پیشنهاد «ملک‌الصورخین سپهر» که با این خاندان دوستی داشت، امیر مهدی پدر امیرحسین، و برخی از برادران او، خود را «آریان‌پور» نامیدند.

علی دهباشی در صفحه ۴۱۵ کتاب طغیان نایبیان گوشه‌ای از فشارهای وارده از جانب حکومت محمدرضا پهلوی بر این خاندان را اینگونه شرح می‌دهد: «در دوره محمدرضاپهلوی با وجود هرج و مرج و فراز و نشیب‌های سیاسی، دیکتاتوری همچنان برقرار بود، و هنوز دولتیان و اشراف، نایبیان را با دیده بدخواهی و کوچک‌شماری می‌نگریستند. کتاب‌نویس‌ها و مقاله‌پردازها و رسانه‌های گروهی، مخصوصا رادیو و تلویزیون دولتی، به ندرت بدون تخطئه از نایبیان و نیز گردنکشان دیگر نام می‌بردند. مصاحبه رادیوئی علی‌اکبر بینا، رئیس وقت دانشگاه تربیت معلم نمونه‌ای از این‌گونه تخطئه‌ها بود. وی که به سبب کوشش مداوم برای بسط نفوذ دربار، و بویژه تشدید مداخلات ماموران آمریکائی در دانشگاه تربیت معلم، مورد انزجار هزاران دانشجو قرار داشت، و سرانجام با اعتراض علنی امیرحسین آریان‌پور، فرزند امیرمهدی مواجه شد، وقیحانه در مصاحبه‌ای موضوع فراموش‌شده نایبیان را به میان کشید و «یاغیان و یاغی‌زادگان نایبی» را به باد

سمت راست امیرمهدی (پدر امیرحسین) و سمت چپ امیرعباس (عموی امیرحسین) به همراه آموزگارشان، این در زمانی گرفته شد که این دو برادر در دستگاه عین‌الدوله (نخست‌وزیر وقت) گروکان بودند

توهین و اتهام گرفت، چنان که همدستان او (هادی هدایتی، وزیر آموزش و پرورش و جمشید اعلم، سناتور دربارزده)، در شورای مرکزی دانشگاه‌ها، همان دشنام‌ها را نسبت به آن معلم که صمیمانه زبان حال شاگردان معترض خود شده بود، تکرار کردند و اخراج و مجازات امیرحسین آریان‌پور را خواستار شدند. بدیهی است که در آن جو پراختناق، انتشار حقایق به دشواری امکان می‌یافت، چنان که در اوایل دهه ۱۳۵۰ شمسی، پلیس، سعید سلطان‌پور شاعر و نمایشنامه‌نویس مردمی را که مانند «فکری» و «خیرخواه» در صدد تهیه نمایشی در باره طغیان نایبیان برآمد، با خشونت برحذر داشت».

علی دهباشی در ادامه می‌نویسد:

«با وجود همه این فشارها و ارعاب‌ها، نایبیان در

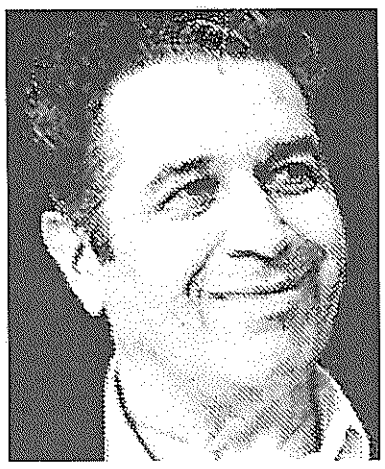

سراسر دوران پهلوی، آرام ننشستند. پدر امیرحسین، که بزرگ خاندان نایبی بشمار می‌رفت، با وجود این که زیر نظارت شدید پلیس بود و بارها و بارها بازداشت شد، تا توانست علیه حکومت به مبارزه پرداخت، و با میانجی فرزندان دلیر خویش، با گروه‌های سیاسی انقلابی همکاری کرد».

امیرحسین آریان‌پور را شاید بتوان تاثیرگذارترین، دمکرات‌ترین و رزمنده‌ترین استاد در تاریخ دانشگاهی ایران دانست. به همین دلیل وجود او از جانب عمله زور و جهل برتافته نمی‌شد. او به سبب دارابودن خصلت‌های فوق، در سال ۱۳۲۲ از دانشگاه ادبیات دانشگاه تهران اخراج شد. در سال ۱۳۳۵ از موسسه علوم‌اداری دانشگاه تهران اخراج شد. در سال ۱۳۴۷ از موسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران اخراج شد. در سال ۱۳۵۵ از دانشکده الهیات و معارف اسلامی اخراج شد. قبل از این که پایان‌نامه دانشگاهی خود را با درجه دکترا، در دانشگاه «پرینستون» آمریکا به پایان برساند از آمریکا اخراج شد!.

این استاد گرانقدر جامعه‌شناسی، فلسفه و روانشناسی، بعد از سلطه جمهوری اسلامی بر میهن ما، به بلای خانه‌نشینی گرفتار آمد.

امیرحسین آریان‌پور، در دهه بیست شمسی در رشته‌های علوم‌اجتماعی، علوم سیاسی، علوم‌تربیتی، فلسفه، ادبیات فارسی و ادبیات انگلیسی تحصیل کرد. او تحصیلات خود را در رشته علوم‌اجتماعی در دانشگاه آمریکائی بیروت ادامه داد و در این رشته از آن دانشگاه فارغ‌التحصیل شد.

آریان‌پور به زبان‌های آلمانی، انگلیسی و فرانسه تسلط کامل داشت. او زبان‌های ایران باستان، عربی و لاتین را هم می‌دانست. در رابطه با این تسلط زبانی بود که او معادلات فارسی فراوانی را در گستره بسیط فلسفه و علوم اجتماعی وارد زبان فارسی کرد.

از آثار دکتر امیرحسین آریان‌پور، می‌توان به تالیفات زیر اشاره کرد: نگاهی به جامعه‌شناسی نافرمانی، در آستانه رستاخیز، جامعه‌شناسی هنر، آئین پژوهش، و ترجمه‌های: سیر فلسفه در ایران، فرویدیسم و عرفان، زمینه جامعه‌شناسی و...

داریوش آشوری جامعه‌شناس مطرح ایرانی به مناسبت مرگ او، طی مصاحبه‌ای با رادیو بی بی سی گفت: «... در زمینه جامعه‌شناسی نقش مهمی که بازی کرد و اهمیت دارد، همین مساله معادل‌گذاری و وضع اصطلاحات بود که شاید بیش از هر کسی در نسل گذشته، یعنی نسل پیش از من، در این زمینه کار کرد. البته چهره‌های دیگری هم بودند ولی آریان‌پور شاید وسیع‌تر از همه در این زمینه کوشش مستمر و سیستماتیکی کرد».

خانم آذر آریان‌پور، خواهر امیرحسین آریان‌پور نیز در گفتگوئی با این رادیو چنین گفت: «...دلبستگی عظیمش ایران بود، و هرگز حاضر نشد در هر شرایطی ایران را ترک کند. من دو سه مرتبه که ایران آمدم، فقط می‌آمدم و در منزل او می‌نشستم تا بتوانم از فضایل و کمال و ادب او استفاده بکنم. من این را نمی‌گویم برای تعصب خواهر برادری. هر فردی از مرگ برادر خودش متاثر می شود. تاسف من این است یک فردی با چنین مغز برجسته‌ای، با چنین انسانیت، سواد هم نمی‌گویم، انسان با سواد در دنیا زیاد است (از میان ما رفته است). امیرحسین خیلی باسواد بود، ولی انسان باسواد کم نیست، اما انسان کم است. امیرحسین یک انسان بود و تمام عمرش طرز فکر اجتماعی خود را تغییر نداد. معتقد به یک ایدئولوژی بود».

آذر آریان‌پور در بخشی دیگر از اظهاراتش چنین گفت: «یک بار ندیدم از بیماری خودش (پارکینسون) بنالد، همیشه می‌گفت باید به آینده فکر کرد. من هرچه به او فکر می‌کنم به آینده فکر می‌کنم... همیشه می‌گفت آینده را باید برای جوان‌ها درست کرد و به جای گذاشت».

«یاور استوار» شاعر ایرانی مقیم سوئد که خود از شاگردان امیرحسین آریان‌پور بوده است، در سوگنامه‌ای برای استادش چنین آورده است: «در دانشکده الهیات زجرش دادند، از نظر روحی سال‌ها شکنجه‌اش کردند و سرانجام، هنگامی که دریافتند کمیتشان در میدان استدلال پائی چوبین دارد، با کمال وقاحت به همت و دسیسه‌چینی آیت‌الله مفتح و به کمک طلبه‌های ناآگاه به رویش چاقو کشیدند! اما او آتش‌فشانی خاموش نشدنی بود».

یاور استوار در بخشی دیگر از این سوگنامه چنین می‌نویسد: «من یادداشت‌های بی‌شمار و به دقت کلاسه‌بندی‌شده استاد را بارها دیده‌ام، نمی‌دانم سرنوشت این اثر ارجمند چندجلدی، که خود بر این باور بود که انتشار آن می‌تواند سال‌ها جامعه ما را در این رشته یار و یاور باشد، بکجا انجامید؟ اثری که بی‌دودلی همانند دیگر آثار آریان‌پور در نوع خود راه‌گشا، تاثیرگذار و به دلیل این‌که این‌گونه آثار در فرهنگ ما کمیاب است، چاره‌ساز خواهد بود. او به درستی بر این باور بود که دین‌سالاری در ایران از دیرباز راه را بر مقوله فلسفه، یعنی بیان چرائی جهان، سد کرده و باعث شده است تا اندیشه اجتماعی در سطح حرکت کرده و توقف بنیادهای راستین تحولات اجتماعی را باعث گردد. آخرین بار که شرف دیدارش را یافتم، اندکی پیش از وانهادن وطن بود، می‌گفت: حرامزاده‌ها به سراغم آمده‌اند. و می‌گویند که تو اگر در ترور مفتح دست نداشتی، حتما اطلاع داشته‌ای! می‌پرسم چرا این حرف را می‌زنید؟! می‌گویند: که تو چندی پیش به آقای مفتح گفته‌ای که شما با این کارهایتان دارید از میان مردم برای خودتان دشمن‌تراشی می‌کنید! اینان نمی‌دانند حکومتی که درد مردم را نداشته باشد بر پای نخواهدماند. و بعد با خنده اضافه کرد: مردم حلوای این‌ها را هم مانند حلوای حکومت شاه خواهند خورد!».

این دانشور مرد نامی و فرهیخته که روان را به کیمیای دانش آراسته می‌داشت، در تیمار تن نیز کارستان کرده بود. او در سال‌های دهه بیست شمسی و در دوران جوانی خویش از قهرمانان نام‌آور وزنه‌برداری ایران بود!

بی‌شک نام و یادگرامی و عزیز استاد دکتر امیرحسین آریان‌پور در خاطره همه ایران‌دوستان و عدالت‌پژوهان ماندگار است. سروده زیر منتسب به او است که همواره آن را زمزمه می‌کرد:

روز ما فرداست، فردا روشن است
شام تیره صبح را آبستن است
روشنی زاید ز بطن تیرگی
زاده بر زاینده یابد چیرگی
ما همه در راه صبح روشنیم
در دل تاریخ آن سو می‌رویم
سیر ما سازنده تاریخ ماست
سیر تاریخی کجا از ما جداست
پس اگر با شوق و آگاهی رویم
راه تاریخی خود کوته کنیم
آفتاب زندگی پاینده‌باد
چشم ما بر طلعت آینده‌باد.

توضیحات:

۱ – منظور انقلاب اکتبر است.

۲ – منظور نفوذ سنتی انگلستان است که با حضور نیروی نظامی‌آن در جنوب کشور، قوی‌تر بود.

۳ – در برخی روایات دیگر «کمیته سرخ» آمده است.

سفر

کاش آسمان اینجا، کمی مهربانتر بود
و سکوت و سردی و سرما،
درون مردمانش بی‌اثرتر بود.
کاش، بارش اشک‌هایش باصفاتر بود
یا که طوفان‌های طولانی، در اعماق دل‌ها بود
کاش، آسمان اینجا، مثال یک سبد گل بود
و بهارش پرثمرتر بود
کاش، این باد نوازنده، دل ما را مثال
برگ‌ها می‌کرد
می‌لرزید، می‌رقصید و سیر از شبنمش می‌کرد.

دریغ

وقتی دست‌هایم هنوز، برای پذیرش باران
باز است
وقتی نگاهم هنوز،
منتظر طلوع خورشید است
وقتی زمین خشک منتظر رشد گیاه‌ست
وقتی دست‌هایم خمیده هر دعاست
وقتی چشم‌هایم منتظر هر نگاه‌ست
وقتی دریا به عشق زندگی
گاه آرام و گاه طوفانیست
وقتی سبو پر از ریاست
وقتی ماه، ز رنج گذشت زمان
هلال می‌شود
وقتی زمانه بی‌وفاست
ای روزگار ماندنی از چه دریغ می‌کنی؟

م.آوا

www.iran-archive.com

کابینه خاتمی و زنان

محمد خاتمی لیست کابینه را به مجلس شورا ارائه داد. با ارائه لیست مشخص شد که زنان جائی در کابینه آتی نخواهند داشت.

بعد از انتخابات ۸۰، نماینده زن مجلس شورا از خاتمی خواستند که حداقل سه نفر زن را برای پست وزارت در نظر گیرد. آن‌ها لیستی را تهیه و با خاتمی ملاقات کردند تا وی را متقاعد سازند که زنان را در مقام وزارت بنشاند.

به دنبال آن موضوع از چارچوب مجلس شورا فراتر رفت و به سطح جامعه و مطبوعات کشیده شد و مطالب متعددی از جانب زنان صاحب‌نظر در ضرورت شرکت زنان در مدیریت عالی کشور تحریر یافت و در مطبوعات درج گردید. در این جریان مشخص شد که حضور زنان در کابینه، خواست بسیاری از زنان کشور ما است. اما خاتمی بی‌توجه به این خواست، «کابینه مردانه» به مجلس شورا معرفی کرد. در حالی که رای زنان در انتخاب خاتمی بسیار اساسی بوده است. به احتمال قوی بیشتر از نیمی از آرای خاتمی توسط زنان به صندوق‌های آرا ریخته شد.

خاتمی بعد از معرفی کابینه به مجلس شورا توضیح نداد که به چه علتی باز هم می‌خواهد «کابینه مردانه» تشکیل دهد. آیا در میان این همه زنان تحصیل‌کرده و صاحب‌نظر و متخصص، زنی در سطح وزیر وجود ندارد؟ آیا زنان میهن ما هنوز شایسته مقام وزارت نیستند؟ یا این که وی به خواست روحانیون سنت‌گرا و جناح تمامیت‌خواه و ولی فقیه تن داده است؟

خاتمی که برای وزرای پیشنهادی «مانیفست پاسخگو» تهیه کرده است، ابتدا باید شخصاً در مقابل میلیون‌ها زن ایرانی پاسخگو باشد و به این سئوال جواب دهد: چرا «کابینه مردانه»؟ چرا با وجود این که زنان در عرصه‌های مختلف اجتماع حضور دارند و بارها شایستگی و توانائی‌اشان برای پذیرش و پیشبرد شغل‌ها و مسئولیت‌های مختلف نشان داده‌اند، در کابینه حضور ندارند.

در طی دو دهه حیات جمهوری اسلامی حضور زنان در جامعه به طور قابل توجهی افزایش یافته و تعداد زنان متحصل به چندین برابر رسیده است. اما هنوز جمهوری اسلامی روی یک وزیر زن را به خود ندیده است.

این مسئله در یک سلسله مسئولیت‌های دیگر هم مشاهده می‌شود. هنوز زنی به عنوان سفیر، شهردار و استاندار برگزیده نشده است. همه این مشاغل مردانه به حساب می‌آیند.

خاتمی از مردم‌سالاری و اصلاحات صحبت می‌کند، اما نمی‌توان در کشور از استقرار مردم‌سالاری و پیشبرد اصلاحات سخن گفت ولی حقوق زنان به عنوان نیمی از مردم کشورمان را تامین ننمود. نمی‌توان شعار مردم‌سالاری را داد ولی بیست وزیر به همراه رئیس جمهور از نیم مردم باشد و نیم دیگر هیچ سهمی نداشته باشد.

این نابرابری فاحش هیچ انطباقی با مردم‌سالاری و اصلاحات ندارد. خاتمی این بار هم در ارائه لیست وزرا به خواست نیروهای تاریک‌اندیش و سنت‌گرا تمکین کرد. ▣

زنان در جدال سنت و مدرنیته!

مسعود سلطانی ـــــــــــــــ اندیشه جامعه شماره ۱۵

این دانشوران قوه طبیعی عقل و صغیر نورانی خرد را آن قدر حقیر و پست شمردند که اعتدال قوه متفکره حاکمه و عاقله از خودشان سلب شد و حال آنکه تمام ترقیات فکری و مادی مغرب زمین از پیشرفت عقل حاصل شده است.

میرزا آقاخان کرمانی۱

مساله زنان در اولین رویاروئی جدی سنت و مدرنیته مثل بسیاری از مسایل دیگر از درون معارضات سنت و مدرنیته زاده شد. در سده اخیر بسیاری از مجادلات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی پیرامون مساله زنان شکل گرفته است. در دوره رضاشاهی کشف حجاب و ترویج تعریف خاصی از زن، نشانه مدرن‌شدن و گذر از سنت به شمار می‌رفت. بعد از انقلاب تصویر تازه‌ای از زن که در جهتی کاملا متفاوت از زن رضاشاهی بود در کانون توجه قرار گرفت. این دو حرکت به ظاهر متفاوت در یک نکته مشترک هستند و آن این است که زنان قربانیان مجادلات سیاسی قرار گرفته‌اند. نمونه اخیر شکل‌گرفتن دعواهای سیاسی پیرامون مساله زنان، طرح ممنوعیت استفاده ابزاری از زنان و انطباق امور پزشکی با موازین شرع در مجلس پنجم شورای اسلامی است.

بسیاری از مسایلی که ما امروز بعنوان مساله روز می‌شناسیم، ریشه در رویاروئی صد و پنجاه ساله سنت و مدرنیته دارد. بسیاری از این مسایل از دل مشروطه زاده شده‌اند و یا در آن زمان محور بحث بوده‌اند. مسایلی چون دمکراسی، حقوق شهروندی، تحزب، آزادی بیان، آزادی مطبوعات و اشکال دیگر آزادی، ضرورت هیات منصفه برای رسیدگی به اتهامات مطبوعاتی و سیاسی، برابری شاه و گدا در برابر قانون و مساله زنان. تمامی این مسایل، هم‌چنان حل‌ناشده باقی مانده‌اند. یافتن راهی برای مسایلی که امروز به آن مبتلا هستیم، جز با بازنگری تاریخ معاصر امکان‌پذیر نیست.

بخشی از این تاریخ به جنبش زنان اختصاص دارد که بیش از مسایل دیگر مغفول افتاده است و در بیشتر تاریخ‌هائی که برای دوران مشروطه نوشته‌اند اشاره‌ای به آن نشده است. جنبشی که با تحرکی وسیع همراه بود. تشکیل انجمن‌های زنان در حوزه‌های متفاوتی چون خیریه، آموزشی، اجتماعی و سیاسی، کمک مالی برای تاسیس بانک ملی، حضور در ائتلاف نیروهای مشروطه‌خواه، نوشتن عریضه و مقاله در مطبوعات و نهضت تاسیس مدارس دخترانه از فعالیت‌های زنان در این دوره بود.

افرادی مثل شاهزاده ایرج میرزا ساده‌انگارانه تنها مانع پیشرفت ایران را حجاب زنان ایرانی می‌دانند و فکر می‌کنند اروپا به این دلیل پیشرفت کرده است که زنان‌شان چادر و چاقچور ندارند. زنان در این نگرش همانند بسیاری موارد دیگر محل تحریر نزاع هستند. دگرگون‌شدن زنان عامل پیشرفت کشور است و تغییر ظاهر زنان باید به دست مردان صورت گیرد و زنان خود در شکل‌دادن تصویر تازه‌شان نقشی ندارند. ما همواره در رویاروئی با دنیای غرب به تصویر زن غربی نگاه کرده‌ایم. زن غربی زمانی برای ما تداعی‌گر حوریان بهشتی دنیائی دیگر بوده است و زمانی دیگر نمونه‌های زن اهریمنی جهیکای اسطوره‌ای ما ایرانیان، نمونه زن فولادزره در داستان امیرارسلان۲.

رد پای چنین نگرشی در وقایع انقلاب مشروطه و همچنین تا امروز دیده می‌شود. همین نگرش است که تاسیس مدارس دخترانه را هم‌ردیف «اشاعه فاحشه‌خانه‌ها» می‌پندارد۳. رفت و آمد دختران برای رفتن به مدرسه را موجب فساد می‌داند۴ و اخذ مفاهیم غربی را معادل فحشا می‌پندارد. در ایران همواره دعوای سنت و مدرنیته پیرامون زنان و مساله زنان شکل گرفته است. رضاشاه که آرزوی تجدد را در سر داشت با کشف حجاب در دی ۱۳۱۴، آخرین ارمغان دنیای غرب را نیز به ما ارزانی داشت تا دیگر از اروپای متمدن و صنعتی چیزی کم نداشته باشیم اما تمامی انجمن‌های زنان، از جمله جمعیت نسوان وطنخواه سوسیال‌دمکرات، را منحل کرد و به جای آن کانون بانوان را ایجاد کرد. «به دستور رضاشاه ریاست کانون به دولت‌آبادی واگذار شد۵». حتی خود صدیقه دولت‌آبادی نیز دچار همین نگرش بود که می‌گفت: «هرگاه زنی با حجاب بر سر مزارم بیاید او را نمی‌بخشم۶» و به این طریق حق انتخاب را از زنان می‌گرفت.

بعد از انقلاب نیز با وارونه‌شدن ارزش‌های حاکم، حجاب اجباری شد تا بدین وسیله استیلای ارزش‌های غربی از کشور زدوده شود. زنان چادری به نماد جمهوری اسلامی و اسلامی‌بودن کشور بدل گشت و امروز نیز در کارزار اصلاحات اخیر مساله زنان معیار عمق اصلاحات و یا قدرت‌نمائی طرفین است. نمونه‌های آن طرح منع استفاده ابزاری از زنان و تطبیق آموزش و درمان پزشکی با موازین شرع است و یا گفته مرضیه حدیدچی دباغ نماینده همدان در مجلس پنجم است که با اینکه از رادیافتن به مجلس ششم بازمانده است نوید کتک‌زدن نمایندگان زن غیرچادری مجلس ششم را می‌دهد. با تمامی این اوصاف اصلاح‌طلبانی که خود را ذیل عنوان روشنفکری دینی دسته‌بندی می‌کنند از اصل، منکر وجود مساله‌ای به نام مساله زنان هستند۷. مجید محمدی بخوبی نشان داده است که مسایل زنان هیچگاه از جمله دغدغه‌های اصلی روشنفکران دینی در نهادینه کردن حقوق نابرابر کنونی زنان و نابرابری جنسیتی و اجتناب از نقد عملکرد خود یاد می‌کند۸.

مساله زنان از مهم‌ترین مناقشات میان سنت و مدرنیته بوده است. مردان مدرنی که ضرورت زیست در دنیای مدرن را دریافته بودند و خود در دنیائی مدرن زندگی می‌کردند نمی‌توانستند زن سنتی قدیم را بپذیرند اما از پذیرفتن زن مدرن نیز واهمه داشتند۹. این واهمه از مدرن‌بودن، ترس از خروج آدمی از نابالغی به تقصیر خویشتن خود۱۰ در مورد مردان نیز صادق بوده و هست اما مردانی که خود در بکاربستن خرد دلیر بوده‌اند چنین خروجی را برای زنان غیرضروری و دست‌کم ناموقع می‌دانند. ناکارآمدی سنت و نداشتن الگوهای تازه رفتار برای زنان به موقعیتی دامن می‌زند که به نداشتن معیاری برای رفتار منجر می‌شود۱۱.

در تاریخ معاصر ما مردان انقلابی و رادیکال وقتی با مساله زنان روبرو می‌شدند (و می‌شوند) محافظه‌کار می‌شوند و از برهم‌خوردن تعادل موجود در هراسند و وضعیت موجود را دارای کارکرد می‌دانند چون دوام آورده است و در تعادل است۱۲. بی آنکه بگویند که این تعادل به سود چه کسانی تمام شده است و چه هزینه‌هائی داشته است۱۳. **ایران نو**، ارگان فرقه اجتماعیون ـ عامیون، روزنامه رادیکالی که از آزادی بیان، آزادی فردی، آزادی انتخابات، آزادی احزاب و تحصیل اجباری پسران و دختران دفاع می‌کرد و بسیاری از فعالیت‌های زنان نیز در آن منعکس می‌شد، هنگام طرح حق رای زنان در مجلس دوم از کنار آن بسیار ساده گذشت و حتی تلویحا از تصویب‌نشدن آن دفاع کرد. (ایران نو، سال سوم، شماره ۱۰۴، ۱۳ شعبان ۱۳۲۹) حال آنکه همین روزنامه بحق از طبقاتی‌بودن انتخابات انتقاد می‌کرد و معتقد بود که به این ترتیب کارگران، دهقانان و طبقه پائین جامعه از حق رای محروم می‌شوند اما در مورد زنان با **مجلس**، ارگان غیررسمی محافظه‌کاران، هم‌رای بود که «در امور خاصه رجال از قبیل علوم پلتیکی و امور سیاسی **فعلا مداخله ایشان اقتضا ندارد**». (مجلس، سال اول، شماره ۶، ۱۶ شوال ۱۳۲۴؛ تاکید از من است) این جمله پس از حدود یک قرن هم‌چنان بازتولید می‌شود: «مساله زنان قبل از حل کلیت دو مساله مذکور، یعنی دمکراسی و انتظارات از دین، برای روشنفکری دینی بی‌معنا خواهد بود مگر آنکه بتوان از مساله زنان بعنوان ابزاری برای حل آن دو مشکل اساسی استفاده کرد۱۴».

اصلی نانوشته میان مردان محافظه‌کار و رادیکال، میان مردان مذهبی و سکولار، وجود دارد که بی هیچ گفتگو و نشستی بر سر آن ائتلاف می‌کنند. بعد از انقلاب وقتی حاکمیت نوپا قوانین حمایت از خانواده را لغو کرد و بر تمامی دستاوردهای نزدیک به یک قرن زنان خط بطلان کشید، هیچ حزب و گروهی از زنانی که در اسفند ۱۳۵۷ اجتماع کردند و معترض این حرکت شدند دفاع نکرد و حتی از آن به عنوان انحرافی خرده‌بورژوائی در رسیدن به خواست‌های طبقاتی یاد کردند و از زنان خواستند برای رسیدن به اهداف والاتر از حق خود بگذرند و به اهداف کوچک و شعارهای فمینیستی که امپریالیسم علم کرده است مشغول نشوند. این درخواست، مشابه درخواستی بود که سال‌های پیش درست بعد از پیروزی ائتلاف ناهمگون مشروطه‌خواهان از زنان شده بود و آنان را از مداخله در امور سیاسی منع کرده بود و زنان را به «اموری که وظیفه شخصی آنهاست... از قبیل تربیت اطفال و خانه‌داری و حفظ مراتب ناموس و شرف و بعضی علوم مقدماتی و علومی که راجع به اخلاق و معاش و معاشرت با خانواده است رجعت داده بود». (مجلس، سال اول، شماره ۶، ۱۶ شوال ۱۳۲۴) گوئی مشروطه‌ای که این روزها بعضی نگران آن هستند پیشتر تکرار شده است.

تمامی این مقدمات به این منظور بود که نشان دهیم مساله زنان نه تنها امروز وجود دارد و مساله‌ای بسیار مهم است بلکه از دیرباز با وجود انکار آن، نزاع‌های سیاسی و اجتماعی پیرامون آن شکل گرفته است. اما در کتاب‌های تاریخ از زنان خبری نیست. اینکه چگونه باید تاریخ را نگاشت تا زنان نیز در آن حضور و سهمی داشته باشند، بحث طولانی است که از حوصله این نوشته خارج است. بسیاری نگارش چنین تاریخی را به دلیل نداشتن اطلاعات ناممکن می‌دانند اما نجم‌آبادی نشان داده است که علت آن نه فقدان مدارک تاریخی، که نداشتن بینشی تاریخی است که جویای احوال زنان باشد۱۵. ▣

۱ - آدمیت فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، پیام، ۱۳۵۷، ص ۷۹.

۲ - برای نگرش سیاحان ایرانی به زنان غربی در قرن نوزدهم نگاه کنید به محمد توکلی طرقی، (نگران زن فرنگ، نیمه دیگر، دوره دوم، شماره سوم، زمستان ۱۳۵۷، ص ۷۱ ـ ۳)، نوشین احمدی خراسانی (نگاه مضطرب مرد ایرانی به غرب و زن غربی، جنس دوم شماره دوم، خرداد ۱۳۷۸، ص ۳۰ ـ ۱۵) نگرانی‌های مردان را از غرب و زن غربی بیان کرده است. برای جهیکا به کتابون مزداپور، (جهیکا کیست، زنان، شماره ۳، فروردین ۱۳۷۱، ص ۱۳ ـ ۶) مراجعه کنید. نگاه به زن غربی و یا نگاه غربیان به زن ایرانی هنوز مطرح می‌شود. ولایتی، وزیر امور خارجه وقت، در مقدمه ویژه‌نامه سیاست خارجی در باره زنان می‌نویسد: «نقش حیاتی تفکر اسلامی نسبت به حقوق زن و کنجکاوی جامعه جهانی برای دستیابی و آگاهی نسبت به حقوق زن در جمهوری اسلامی ایران، مسئولیت وزارت امور خارجه را به عنوان ارگان ذیصلاح در این امر آشکار می‌سازد، از ابتدای استقرار نظام، همواره بخشی از هجمه غرب نسبت به ایران را موضوع زنان تشکیل داده است و همواره وزارت امور خارجه با پیروی از اصولی که برخاسته از فرهنگ و تمدن غنی اسلامی و مبتنی بر ارزش‌های قرآنی بوده، در ارائه تصویر واقعی از وضعیت زنان در جمهوری اسلامی ایران کوشیده است». (ولایتی علی‌اکبر، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و اهمیت مطالعات زنان، سیاست خارجی سال نهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۴، ص ۱۸) برای نمونه‌های متعدد این نوع نگاه در بین متولیان حکومت به افشار (۱۹۹۸) نگاه کنید.

۳ - نوری فضل‌الله، رسایل... و روزنامه سبح شهید فضل‌الله نوری، به کوشش محمد ترکمان، تهران، رسا، ۱۳۶۱، ص ۲۶۲.

۴ - ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، آگاه، ۱۳۶۱، ص ۲۴۴.

۵ - صنعتی مهدخت، هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق، نیمه دیگر، دوره اول، شماره ۱۷، زمستان ۱۳۷۱، ص ۶۹.

۶ - صنعتی، همان، ص ۷۶.

۷ - باقی عمادالدین، مساله زن، کدام مساله، زنان شماره ۵۷، آبان ۱۳۷۸، ص ۲۵ ـ ۲۳؛ عبدی عباس، روشنفکری دینی و مسایل فوری‌تر از مساله زنان، زنان، شماره ۵۸، آذر ۱۳۷۸، ص ۳۸؛ مردی‌ها سیدمرتضی، مساله زنان نه مساله زنان، زنان، شماره ۶۰، بهمن ۱۳۷۸، ص ۴۳ ـ ۴۲.

۸ - محمدی مجید، جنسیت خط قرمز روشنفکران دینی، زنان، شماره ۵۸، آذر ۱۳۷۸، ص ۴۱ ـ ۳۹.

در اقتراح مجله زنان از روشنفکران دینی پاسخ‌های متعددی به پرسشی که مجله طرح کرده است، آیا روشنفکری دینی مساله زنان را به رسمیت می‌شناسد و راهی برای آن دارد، داده شده است. باقی، مردی‌ها و عبدی معتقدند که مساله زنان وجود ندارد و مسایل دیگر از اهمیت فوری‌تری برخوردار است. پیش از آنان نیز عبدالحسین ناهید (زنان ایران در جنبش مشروطه، تبریز، احیاء، ۱۳۶۰) همراه با جب‌های غیرمذهبی، مساله زنان را در مقابل مسایل طبقاتی بی‌اهمیت و ساخته امپریالیسم قلمداد کرده بود. برای پاسخ به چنین نگرشی به فرهی (مجله زنان، شماره ۵۸)، نوربخش (مجله زنان، شماره ۶۱)، نجم‌آبادی (زنان، شماره ۵۹) و مطیع (زنان، شماره ۶۲) نگاه کنید.

9 - Najmabadi Afsaneh (1990), Tajo - saltaneh Memorics a Different Voice, in Afsaneh Najmabadi, Eomen, a Autobiograbies in Contemporary Iran, Cambridge Harvard University press.

۱۰ - کانت امانوئل، در پاسخ به پرسش روشنگری چیست. در روشنگری چیست؟ نظریه‌ها و تعریف‌ها، ترجمه سیروس آرین‌پور، تهران، آگاه، ۱۳۷۶، ص ۱۷.

۱۱ - ریحانه نیکزاد (تابستان ۱۳۷۷) در گفتگوئی که با هم داشتند معتقد بود که «دخترها هنجاری برای رفتار ندارند، هر کاری بکنند بد است. اگر کاری به کسی نداشته باشیم و جز با بعضی دختران با کسی حرف نزنیم انگ اجتماعی‌نبودن می‌خوریم و اگر بخواهیم اجتماعی باشیم جلف و سبکسر می‌شویم. میان اجتماعی‌بودن و سبکسری فاصله‌ای نیست که ما بتوانیم در حیطه آن رفتار کنیم». بنابراین رفتار حوزه‌ای مردانه است و به زنان تعلق ندارد. بی‌رفتاری معیار زنانگی است. دختران بسیاری از نداشتن فرصت تجربه گله‌مند هستند و معتقدند که به زنان فرصت اشتباه کردن نمی‌دهند.

۱۲ - باقی، همان.

۱۳ - نجم‌آبادی افسانه، مصاحبه، جنس دوم، شماره ۲، دی ۱۳۷۸، ص ۱۵۱ ـ ۱۴۰.

۱۴ - عبدی، همان.

۱۵ - نجم‌آبادی افسانه، حکایت دختران قوچان، تهران، روشنگران، ۱۳۷۴، ص ۲۵۸ ـ ۲۳۹.

معضل خشونت علیه زنان

منبع: سازمان ملل متحد ـــــــــــــــ مترجم: معصومه پیروزبخت

«شاید خشونت علیه زنان، شرم‌آورترین نوع خشونت علیه حقوق بشر است که مرزهای جغرافیائی، فرهنگی، یا ثروت نمی‌شناسد و تا زمانی که ادامه دارد، ما نمی‌توانیم به برابری، توسعه و صلح واقعی دسترسی پیدا کنیم».

کوفی عنان

خشونت علیه زنان به اشکال مختلف وجود دارد که شامل خشونت‌های خانگی، تجاوز، خرید و فروش دختران و زنان، روسپیگری اجباری، خشونت‌های ناشی از جنگ مثل قتل، تجاوزهای سیستماتیک، بردگی جنسی و بارداری اجباری است. همچنین انواع مختلف خشونت، شامل قتل برای دفاع از شرف و حفظ ناموس، خشونت‌های مربوط به تهیه جهیزیه، کشتار نوزادان دختر، انتخاب جنسیت نوزادان، ختنه دختران و سایر اعمال و سنت‌های آزاردهنده می‌شود.

بیانیه حذف خشونت علیه زنان که در جلسه مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۹۳ به تصویب رسیده مساله خشونت علیه زنان را به عنوان خشونت علیه بشر و یک نوع جنایت علیه زنان تلقی کرد.

کارپایه عمل که در کنفرانس جهانی زنان سال ۱۹۹۵ در شهر پکن تصویب شد مساله خشونت علیه زنان را بعنوان یکی از ۱۲ مساله بحرانی که نیاز به توجه خاص دولت‌ها و مجامع بین‌المللی دارد، مورد بررسی قرار داد.

در طول چهل و دومین نشست کمیسیون سازمان ملل که در سال ۱۹۹۸ برگزار گردید، پیشنهاد شد که برنامه‌های ابتکاری توسط اعضا و انجمن‌های بین‌المللی برای خاتمه‌دادن به خشونت علیه زنان انجام پذیرد. در پایان نشست تصمیماتی برای پشتیبانی از سازمان‌های غیردولتی بدین شرح اتخاذ شد:

- مبارزه با خرید و فروش زنان و دختران به هر شکل ممکن
- ترویج و پشتیبانی از حقوق کارگران مهاجر بویژه زنان و کودکان
- تشویق پژوهش‌های هماهنگ در باره خشونت علیه زنان*

پاسخ انجمن‌های بین‌المللی

از زمان برگزاری کنفرانس پکن که ۵ سال پیش برگزار شد، گام‌های مهمی برای حذف ومبارزه با «خشونت علیه زنان» در کلیه مجامع بین‌المللی برداشته شده است:

* موافقتنامه اختیاری که براساس پیمان‌نامه حذف تمام اشکال خشونت علیه زنان در مجمع عمومی سازمان ملل (در ۶ اکتبر ۱۹۹۹) اتخاذ شد، این حق را برای زنان قائل می‌شودکه برای مبارزه با خشونت علیه حقوق انسانی آنها از جمله خشونت‌های مبتنی بر جنسیت اقدام کنند.

* برنامه استراتژیک آزمایشی برای حذف خشونت علیه زنان به منظور جلوگیری از جنایت در مجمع عمومی سال ۱۹۹۷ تصویب شد.

* در اساسنامه دادگاه جنائی بین‌المللی که در ژوئن ۱۹۹۸ تصویب شد، به مساله خشونت‌های جنسی، همانگونه که در یوگسلاوی و روآندا، اتفاق افتاد، اشاره شده است.

* پیش‌نویس یک عهدنامه جدید که بر اساس مفاد پیمان‌نامه سازمان ملل متحد علیه جنایات سازمان‌یافته فراملی تنظیم شده، توجه خود را معطوف عمل غیرانسانی خرید و فروش انسانها، بویژه زنان و کودکان نموده است.

* خشونت خانگی بویژه ایراد ضرب و جرح توسط همسر، رایج‌ترین نوع خشونت علیه زنان است. درکشورهائی که پژوهش‌های متعدد و قابل توجهی در مورد خشونت‌های جنسی وجود دارد، گزارش شده که بیش از ۲۰ درصد از زنان توسط همسرانشان مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند. براساس گزارش بانک جهانی، تجاوز و خشونت‌های خانگی بیش از بیماری‌هائی از قبیل سرطان سینه، سرطان رحم، زایمان‌های دردناک، جنگ و تصادف، سبب از بین رفتن سلامتی زنان ۱۵ تا ۴۴ ساله می‌شود. در پاسخ به کارپایه عمل مصوبه کنفرانس پکن، کشورهای عضو سازمان ملل و انجمن‌های بین‌المللی راه‌های موثرتری برای مقابله با خشونت‌های خانگی یافته‌اند.

* بسیاری از کشورها، قوانینی را وضع کرده‌اند که خشونت همسران نیز باید

ادامه در صفحه ۱۰

www.iran-archive.com

تلاش دانشجویان برای ایجاد پیوند بین جنبش دانشجوئی و کارگری

بهروز خلیق

دانشجویان دانشگاه امیرکبیر روز یکشنبه ۲۱ مرداد میزگردی پیرامون «جنبش کارگری» برگزار کردند. در این میزگرد علیرضا محجوب دبیرکل خانه کارگر، پرویز بابائی مترجم، فعال سابق سندیکای کارگران و صاحب‌نظر در جنبش سندیکائی، محمدرضا عاشوری صاحب امتیاز و مدیر مسئول ماهنامه «اندیشه جامعه» حضور داشتند.

ابتکار تشکیل میزگرد پیرامون «جنبش کارگری» توسط دانشجویان، گامی است مثبت و امری است مسلم و انکارناپذیر. یکی از راستاهای گسترش و تعمیق جنبش دانشجوئی، ایجاد پیوند با سایر جنبش‌های اجتماعی و بویژه جنبش کارگری است. اگر دانشجویان از اعتراضات کارگری حمایت کنند، اگر کارگران به اعتراض علیه سرکوب جنبش دانشجوئی برخیزند، بی‌تردید حلقات مشترکی بین آندو بوجود خواهد آمد و بر توان و قدرت هر دو جنبش افزوده خواهد شد. کارگران نیازمند همفکری و همراهی دانشجویان در مبارزات مطالباتی‌اشان و در ایجاد

اگر دانشجویان از اعتراضات کارگری حمایت کنند، اگر کارگران به اعتراض علیه سرکوب جنبش دانشجوئی برخیزند، بی‌تردید حلقات مشترکی بین آندو بوجود خواهد آمد و بر توان و قدرت هر دو جنبش افزوده خواهد شد

قابل تقدیر. گرچه در این میزگرد از فعالین فعلی جنبش کارگری حضور نداشتند. با این وجود مسائل مطروحه در این میزگرد در بین دانشجویان و کارگران بازتاب پیدا خواهد کرد.

اما آنچه اهمیت جدی دارد حرکت دانشجویان در جهت توجه و نزدیکی به جنبش کارگری است. بنظر می‌رسد که دانشجویان تصمیم گرفته‌اند که از محدوده دانشگاه به بیرون گام نهند، به سایر جنبش‌های اجتماعی نزدیک شوند و با آنها ارتباط برقرار سازند. در حال حاضر جنبش کارگری فعال‌ترین جنبش اعتراضی در کشور ما است. اخباری که در روزنامه‌ها درج می‌شود حاکی از گستردگی و وسعت تظاهرات، اعتصابات، تحصن‌ها و گردهمائی‌های کارگری است. جنبش کارگری بخاطر تداوم بحران اقتصادی، بحران صنایع، وجود لشگر عظیم بیکاران، کاهش مداوم سطح زندگی کارگران و... رو به گسترش است. با این وجود کارگران از نبود تشکل‌های مستقل کارگری رنج می‌برند و نمی‌توانند توان و قوای خود را بطور یکپارچه و سازمان‌یافته برای دستیابی به مطالباتشان بکار گیرند.

دانشجویان فعال‌ترین و وسیع‌ترین نیروی اجتماعی جنبش اصلاح‌طلبی در کشور هستند. دانشجویان در انتخابات دوم خرداد و در طی چهار سال اخیر، مهر خود را بر این جنبش زده‌اند. نقش و موقعیت جنبش دانشجوئی در روند توسعه سیاسی تشکل‌های مستقل صنفی هستند. دانشجویان می‌توانند در ارتقا جنبش کارگری به سطح جنبش اصلاح‌طلبانه و آزادیخواهانه نقش بازی کنند و در عین حال همدلی و همراهی کارگران را در مبارزه صنفی و سیاسی‌اشان جلب کنند. در انقلاب بهمن تلاش‌های دوسویه‌ای برای نزدیکی کارگران و دانشجویان صورت گرفت که ثمرات گرانباری را در پی داشت. در آنزمان دانشجویان راهی واحدهای تولیدی و تجمع‌های کارگری می‌شدند. با کارگران به گفتگو می‌نشستند و به آنها در پیشبرد مبارزاتشان یاری می‌رساندند.

در آنموقع شعار داده می‌شد: کارگر، دانشجو، پیوندتان مبارک.

پیوند دانشجویان و کارگران با سرکوب جمهوری اسلامی و تعطیلی دانشگاهها قطع شد. تشکل‌های دانشجوئی غیرحکومتی در دانشگاه‌ها و تشکل‌های مستقل کارگری در واحدهای تولیدی فرو پاشید و جای آن‌ها را انجمن‌های اسلامی گرفت.

اکنون بعد از گذشت دو دهه امکان ایجاد پیوند بین دانشجویان و کارگران فراهم آمده است. جنبش دانشجوئی و کارگری نیروهای محرک جنبش اصلاحات هستند. ایجاد پیوند بین آن دو می‌تواند به تقویت جنبش اصلاحات منجر گردد. امید آن است که اقدام دانشجویان با حرکت متقابل کارگران مواجهه گردد. ▣

کارگران: حق اعتصاب را قانونی کنید!

بحران کارگری در جامعه ما رو به گسترش است. این واقعیت را حتی برخی از دولتمردان هم تائید می‌کنند. وضع کارگران بویژه کارگران آن دسته از واحدهای تولیدی که بعلل مختلف با بحران مواجه هستند، اسفبار است.

کشور ما سال‌ها است که با بحران اقتصادی، بحران صنایع و تورم لجام گسیخته و کاهش ارزش پول ریال روبرو است. بار سنگین بحران‌ها روی دوش کارگران منتقل می‌شود. به همین خاطر کارگران با مشکلات بی‌شماری مواجه هستند.

مشکلات زمینه ساز حرکات اعتراضی کارگران شده است. گرچه آمار دقیقی از میزان اعتراضات کارگری در سال‌های اخیر در دست نیست ولی از خبرهای ناقصی که در مطبوعات و از جمله در روزنامه کار و کارگر منتشر می‌شود، می‌توان ابعاد گسترده اعتراضات کارگران را دریافت.

در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، اعتصاب بعنوان حربه کارگران برای دستیابی به مطالباتشان در قانون کار پذیرفته شده است. در این کشورها کارگران برای رسیدن به خواست‌هایشان از جمله افزایش حقوقشان دست به اعتصاب می‌زنند و تولید را می‌خوابانند. پلیس در این کشورها حق ندارد کارگران را بخاطر اعتصاب دستگیر و زندانی کنند.

اما در قانون کار ایران حق اعتصاب برای کارگران پذیرفته نشده است، و اعتصاب از نظر گردانندگان حکومت و کارفرمایان حرکت غیرقانونی بحساب می‌آید. در اکثر مواردی که کارگران دست به اعتصاب زده‌اند، نیروهای انتظامی و امنیتی وارد عمل شده و عده‌ای از کارگران را بعنوان محرک دستگیر و روانه زندان‌ها ساخته‌اند.

علیرضا محجوب دبیر کل خانه کارگر در میزگردی که توسط دانشجویان دانشگاه امیرکبیر تحت عنوان «جنبش کارگری» برگزار شده بود، اعتراف نمود که در پانزده سال گذشته بیش از ۱۲۰۰ کارگر توسط مامورین سرکوب جمهوری اسلامی بازداشت شده‌اند. این رقم نشان می‌دهد که طبقه کارگر ایران برای مبارزات صنفی چه هزینه سنگینی می‌پردازد.

محجوب در همان سخنرانی اضافه می‌کند که برخورد با جریان کارگری به صورت سنت در آمده است. حتی زمانی که آقای عبدالله نوری (که امروز در زندان است) وزیر کشور بود. در بهمن ماه ۷۶ یا ۷۷ بحران در کفش ملی پیدا شد و به اعتصابی ۲۰ روزه انجامید که در جریان آن ۷۰ ـ ۶۰ نفر بازداشت شدند. هنوز هم قاضی مدعی است که من براساس گفته وزیر کشور حکم دادم.

این اعتراف یک واقعیت را آشکار می‌سازد: عدم پذیرش حق اعتراض و اعتصاب کارگران از جانب جمهوری اسلامی و سرکوب حرکات اعتراضی آنها حتی توسط چهره‌های اصلاح‌طلب حکومت.

در سال‌های اخیر که اعتراضات کارگری گسترش یافته است، خانه کارگر هم بر اثر فشار کارگران حق اعتصاب کارگران را پذیرفته و در جهت کسب این حق گام‌هایی برداشته است. در قطعنامه‌ای که در گردهمائی اول ماه مه صدور یافت، پذیرش حق اعتصاب بعنوان یکی از خواسته‌های کارگران مطرح شد.

کارگران کشورمان، خواستار آنند که در قانون کار اعتصاب بعنوان حق مسلم کارگران گنجانده شود تا هزینه اعتراضات کارگری کاهش یابد و حداقل به لحاظ قانونی دست نیروهای سرکوب از واحدهای تولیدی قطع گردد و دستاویزی برای ترای انتظامی، امنیتی و قضائی برای دستگیری کارگران وجود نداشته باشد.

اگر مجلس شورا که اکثریت آن با اصلاح‌طلبان حکومتی است، گوشه چشمی به کارگران بیاندازد و به خواسته‌های آنان توجه کند، می‌تواند به خواست کارگران پاسخ گوید و حق اعتصاب کارگری را در قانون کار بگنجاند. ▣

دیدگاه پرویز بابائی در مورد جنبش کارگری

برگرفته از: نشریه اندیشه جامعه (شماره ۱۶)

○ اگر بخواهیم چشم‌اندازی از شیوه‌های برخورد حاکمیت با جنبش کارگری داشته باشیم، شما این چشم‌انداز را چگونه ترسیم می‌کنید و نحوه برخورد آنها با سندیکاهای کارگری چگونه بود؟

● پرویز بابائی: اصولا هیات‌های حاکمه هیچ‌وقت نه تنها مشوق تشکیل سندیکاها نبودند، بلکه از سندیکاها واهمه بسیاری داشتند. چرا که فکر می‌کردند سندیکا امنیت آنها را به هم می‌زند.

از طرف دیگر، این ترس و واهمه از آنجا نشات می‌گیرد که هیات حاکمه ایران، خودش یک سرمایه‌دار بزرگی است و اگر سندیکاها را بخواهد تشویق بکند، این فعالیت‌ها شامل بنگاه‌هائی که زیرنظر دولت هستند هم می‌شود، چرا که خواسته‌های آنها انباشته می‌شود و اپوزیسیون نیرومندی را تشکیل می‌دهند. به این علت چندان علاقه‌مندی به مسایل سندیکائی ندارند.

از سوی دیگر، این هیات‌های حاکمه چون مآل‌اندیش هم نیستند و آگاهی ندارند که در بلندمدت خطری از جانب سندیکاها متوجه‌شان نیست بلکه توسط سندیکاها در جامعه تعادل بوجود می‌آید. هیچ‌وقت به این مساله نیاندیشیده بودند، به همین خاطر، همیشه در صدد سرکوب سندیکا بودند. حتی سندیکاهائی که سیاسی هم نبودند و به جناح مخالف هم تعلق نداشتند و تنها در راستای منافع صنفی کارگران حرکت می‌کردند را هم نمی‌توانستند تحمل بکنند. این مساله چندان عمومی بود که سندیکاهای وابسته به خود را هم اگر می‌دیدند که حامی منافع کارگران است بر نمی‌تابیدند و بلافاصله جمع و جورشان می‌کردند. به این علل است که هیات حاکمه ایران، هیچ‌وقت خواهان تشکیل سندیکا نبود.

از آن طرف هم کارفرماها می‌ترسیدند، در واقع، یکی از ویژگی‌های سرمایه‌داری در ایران نیروی

ادامه در صفحه ۱۱

محجوب آدرس اشتباهی به کارگران می‌دهد

علیرضا محجوب دبیر کل خانه کارگر و نماینده مجلس شورا در سخنرانی که تحت عنوان «جنبش کارگری» در دانشگاه تربیت معلم تهران برگزار شد، در مورد اتحادیه کارگری اظهار داشت: «مساله دیگر آنکه بافت کارگری ایران ضد اتحادیه است. چون ما از نظر اقلیمی یک کشور خیلی پراکنده هستیم و شهرهائی با فاصله‌های زیاد داریم. این سبب می‌شود که یک اتحادیه که باید از ۵۰۰ یا ۶۰۰ کارگاه در سراسر کشور تشکیل شود، رفت و آمد و حشر و نشر و جلسات و ارتباط اینها با هم مشکل بشود. تشکل‌های ما متاثر از این وضعیت اقلیمی شکل منطقه‌ای داشته‌اند. اگر آن موضوع حاصل نمی‌شود، یک دلیلش بافت جغرافیائی است.

محجوب بجای پرداختن به علل اصلی و بنیادی عدم شکل‌گیری اتحادیه کارگری به بافت جغرافیائی و پراکندگی متوسل می‌شود. گویا وی فراموش کرده است که در دهه ۲۰ کارگران واجد اتحادیه‌ای سراسری به نام «شورای متحده کارگری» بودند. در حالی که امکانات ارتباطی در حال حاضر و میزان رشد شهرنشینی در کشور ما قابل قیاس با دهه بیست نیست. معلوم نیست چرا بافت جغرافیائی و پراکندگی در ارتباط با سایر تشکل‌ها عمل نمی‌کند و تنها در مورد اتحادیه کارگری مصداق پیدا کرده است. محجوب آدرس اشتباهی به کارگران می‌دهد.

ایشان به عمد و یا بسهو فراموش می‌کنند که هم رژیم شاه و هم جمهوری اسلامی اجازه نداده‌اند که کارگران تشکل‌های مستقل خودشان را تشکیل بدهند. زمانی که در واحدهای تولیدی و یا در سطح شهرها، هنوز کارگران فاقد تشکل صنفی هستند، چگونه می‌توانند در سطح کشور اتحادیه تشکیل بدهند. جمهوری اسلامی تشکل‌های مستقل کارگران را منحل کرده و تشکل‌های دولتی و نیمه دولتی را جایگزین آنها کرده است.

از جمله عوامل موثر در عدم تشکیل اتحادیه، وجود خانه کارگر است که بعنوان تشکل نیمه دولتی عمل کرده و با تمام قوا جلو ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری را گرفته است. خانه کارگر همواره کوشیده است که خود را بعنوان تشکیلات صنفی کارگران و مدافع طبقه کارگر معرفی کند. در حالی که در طی بیست سال خانه کارگر در جهت آرام‌سازی محیط‌های کارگری و کنترل اعتراضات کارگری عمل نموده است.

در سال‌های اخیر فضای واحدهای تولیدی تغییر یافته است. موج اعتراضات کارگری سراسر کشور را فرا گرفته و از کنترل خانه کارگر خارج شده است. گردانندگان خانه کارگر اعتبار سابق را بین کارگران ندارند. حسن صادقی یکی از عناصر موثر خانه کارگر تلویحا به این واقعیت اشاره می‌کند: «ما بعنوان نمایندگان، با اعتبار و اعتمادی که کارگران به ما داشته‌اند در بسیاری از امور در سال‌های اخیر آنان را با وعده و وعید دلگرمی داده‌ایم. اما این وعده تا کی می‌توانند کارساز باشند. این سئوالی است که لازمست دست‌اندرکاران بیشتر به آن تعمق کنند و ما هم با این روند زیر سئوال کارگران خواهیم رفت» (کار و کارگر ۲۷ آذر ۱۳۷۸).

این واقعیت است که مبارزات کارگران پراکنده و تدافعی است. کارگران هر واحدی بطور مجزا منفرد و بدون هماهنگی با دیگر واحدها دست به اعتراض می‌زند و تاکنون قادر نشده‌اند که یک حرکت متشکل سراسری و نیرومندی را سازمان دهند. این امر ناشی از فقدان تشکل‌های مستقل کارگری و اتحادیه سراسری است. اما در مبارزات کارگران در ماه‌های اخیر نطفه‌هائی از هماهنگی و اشتراک عمل مشاهده می‌شود.

مشخص است که خانه کارگر نمی‌تواند جایگزین اتحادیه مستقل کارگران شود. بخش قابل توجهی از کارگران در تجربه مبارزاتیشان به این امر وقوف یافته‌اند. از این رو کارگران پیشرو می‌کوشند که جدا از خانه کارگر، تشکل‌های مستقل کارگری و اتحادیه سراسری کارگران را تشکیل دهند. این تلاش‌ها در ماه‌های اخیر افزایش یافته است. امید آنست که روزی به ثمر نشیند و خواست تاریخی کارگران تحقق یابد. ▣

اخبار کارگری

جلوگیری از تشکیل شورای کارگری در ایران خودرو

کارگران کارخانه ایران خودرو از دو سال پیش به این سو فعالیت خود را برای تشکیل شورا آغاز کردند که در طی این مدت با موانع بسیاری از جانب وزارت کار و مدیران کارخانه مواجه شدند. علیرغم موانع ایجادشده، کارگران مبارز و پیشرو کارخانه سرانجام توانستند مقدمات تشکیل شورا را فراهم سازند.

ایران‌خودرو که بزرگترین و باسابقه‌ترین خودروسازی در ایران است، فاقد تشکل کارگری است و مدیریت کارخانه با همراهی وزارت کار تاکنون مانع تشکیل شورای کارگری می‌شوند.

در روزی که قرار بود کارگران گردآیند و نمایندگان خود را انتخاب کنند، مدیریت کارخانه شیفت دوم کار را تعطیل کرد و از ورود عده‌ای از کارگران شیفت اول به کارخانه ممانعت به عمل آورد. بر اثر این ترفندها کارگران نتوانستند در روز مقرر در داخل کارخانه حضور به هم رسانند.

در حالی که در قانون کار تشکیل شورای کارگری پیش‌بینی شده است، وزارت کار نه تنها از فعالیت کارگران برای ایجاد شورای کارگری حمایت نمی‌کند، بلکه همراه با مدیران کارخانه ایران خودرو مانع تشکیل شورای کارگری می‌شود.

تجمع اعتراضی کارگران کارخانه داروگر

عده‌ای از کارگران قراردادی کارخانه داروگر که توسط مدیریت این کارخانه اخراج شده‌اند، در روز چهارشنبه ۲۷ تیرماه در مقابل اداره کل صنایع و معادن دست به تجمع اعتراضی زدند. به گفته کارگران معترض، مدیریت کارخانه آنان را از کار اخراج کرده و عده‌ای کارگر پیمانی را با حقوق پائین‌تر به جای آنها گمارده است.

اگر رسیدگی نکنید به خشونت متوسل خواهیم شد.

کارگران کارخانه‌های نساجی بافناز و رحیم‌زاده در اصفهان اعلام کرده‌اند که در صورت عدم رسیدگی به خواسته‌هایشان به خشونت متوسل خواهند شد.

در نامه‌ای که از جانب بافناز برای مدیر کل کار استان اصفهان ارسال شده است کارگران ضمن دادن این هشدار گفته‌اند، فشارهای اقتصادی کارگران این شرکت را از پای درآورده و آنان دیگر قادر به تحمل این وضعیت نیستند.

یادآوری می‌شود که کارگران بافناز تاکنون برای دریافت حقوق عقب‌افتاده و سایر خواسته‌هایشان، به یک رشته اعتراضات مسالمت‌آمیز اقدام کرده‌اند. اما تاکنون مقامات دولتی و مسئولین کارخانه به خواسته‌های آنان رسیدگی نکرده‌اند.

۲۰۰۰ کارگاه نساجی در اصفهان در آستانه ورشکستگی

دو هزار کارگاه کوچک تولیدی (با پنج کارگر و یا کمتر) در آستانه ورشکستگی قراردارند. این در حالی است که کارخانه‌های بزرگ نساجی این شهر نیز از مدت‌ها پیش به این سو تعطیل و یا در حالت نیمه تعطیل به سر می‌برند. گفته می‌شود که مهمترین علت بحران در صنایع نساجی کشور، ورود بی‌رویه پارچه از خارج و اشباع‌شدن بازار داخلی است. در حال حاضر ۷۰٪ پارچه‌های موجود در بازار وارداتی هستند.

کارخانه‌های نساجی یکی از اشتغال‌زاترین صنایع کشور هستند. بحران در صنایع نساجی به بحران کارگری در این واحد منجر شده است.

www.iran-archive.com

نظر کارشناسان پیرامون مبارزه با آقازاده‌ها و رانت‌خواری

مدتی است که واژه آقازاده‌ها بعنوان رانت‌خواران بر سر زبان‌ها افتاده است. بحث بر سر ماهیت آقازاده‌ها عملکرد رانت‌جویانه آنها، در محافل سیاسی کشور نشان از اهمیت موضوعات دارد. پیرامون عملکرد و ماهیت آقازاده‌ها در این مدت سئوالات زیادی مطرح شده است که بی‌پاسخ مانده‌اند.

رانت‌خواری آقازاده‌ها به اقتصاد کشور زیان‌های فراوانی وارد آورده است. تعمیق شکاف طبقاتی، عدم امنیت سرمایه گذاری، حذف افراد کارآمد و لایق، فرار مغزها، تورم و نابسامانی‌های اقتصادی و تشدید بی‌سابقه فساد در کشور از جمله پیامدهای اجتناب‌ناپذیر حضور رانت خواران در سطوح مختلف تصمیم‌گیری در کشور است.

پیرامون عملکرد و نام و نشان آقازاده‌ها سئوالات متعددی تاکنون مطرح شده است که بی پاسخ مانده‌اند. بهمین خاطر این سئوال در بین کارشناسان مطرح است که آیا مبارزه نتیجه‌بخش با آقازاده‌ها امکان‌پذیر است؟

دکتر احمد میدری (اقتصاددان) در این باره می‌گوید: مبارزه با آقازاده‌ها در این برهه از زمان قطعا محکوم به شکست است و تا زمانی که ساختارهای زیربنائی کشور ناسالم هستند رانت‌خواری هم وجود خواهد داشت و مبارزه عملی با رانت خواری را ناممکن می‌کند.

وی اضافه می‌کند که برای برخورد قهری با آقازاده‌ها نیازمند دستگاه‌هائی هستیم که خودشان نیز در معرض آفت‌های رانت‌جویانه نباشند. بنابراین با توجه به تشکیکی که در دستگاه‌های مربوطه قضائی و نظارتی نیز به چشم می‌خورد امکان برخورد با آقازاده‌ها (رانت‌خواران بزرگ) با مشکلات عدیده‌ای روبرو خواهد شد و شاید در بهترین حالت، مبارزه به شناسائی عاملان یا واسطه‌های آقازاده‌ها (خرده‌رانت‌جویان) بینجامد که در مجموع بازده نتیجه مورد نظر بدست نخواهد آمد.

دکتر میدری معتقد است تا زمانی که آب‌های گندیده وجود دارد و ریشه‌ها از این برکه‌ها ارتزاق می‌کنند نمی‌توانیم به جنگ پشه‌ها برویم. قبل از خشکاندن برگه‌های گندیده نمی‌توان به جنگ پشه‌ها رفت.

نماینده مردم آبادان در مجلس شورا در این باره می‌گوید: بطور مشخص اگر حوزه اقتصاد از شفافیت لازم برخوردار بود، بسیاری

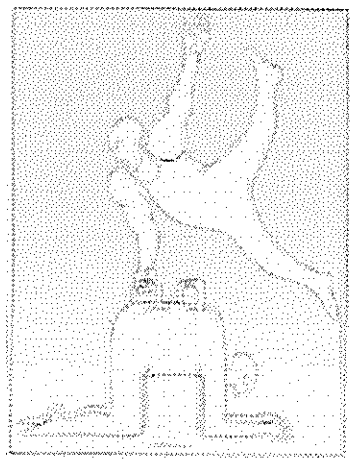

از رانت‌خوارها و به تبع آن از تعداد آقازاده‌ها کاسته خواهد شد. بعنوان مثال مناقصات دولتی یکی از منابع اقتصادی برای رانت‌خواران است. در صورتی که شفاف‌کردن مناقصات دولتی منجر به رقابت سالم و تضعیف رانت‌جوئی‌های اقتصادی می‌شود و بهتر است بجای افشاگری درباره آقازاده‌ها و رانت‌خواران از همین الان با اتکا به راه حل‌های شناخته‌شده به شفاف‌کردن برگزاری مناقصات و عملکرد سایر حوزه‌های اقتصادی و مالی (که امکان رانت‌خواری در آنها وجود دارد) بپردازیم.

در همین راستا دکتر غلامرضا جمشیدی‌ها (جامعه‌شناس) نیز اعتقاد دارد که قدرت سیاسی قدرت اقتصادی به همراه دارد. بنابراین کسانی که از اول انقلاب به نحوی پست‌های سیاسی داشته‌اند بهره‌مندی‌های اقتصادی هم کسب کرده‌اند و از آنجاکه جامعه ما بین قانونمندی و عاطفه قرار دارد مسلما در کنار ضوابط قانونی، روابط عاطفی (فامیلی) نیز بچشم می‌خورد.

این جامعه‌شناس معتقد است وجود آقازاده‌ها تبعات مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مختلفی نیز به همراه دارد. که از جمله می‌توان به عدم اعتماد مردم به حکومت، ریزش نیروهای خلاق، متخصص و تحصیل‌کرده، عدم امنیت برای سرمایه گذاری‌های داخلی و خارجی، شکل‌گیری روابط اجتماعی ناسالم، فساد اجتماعی، تضاد طبقاتی کاملا مشهود و... می‌انجامد. ▣

قاچاق کالا، محصول ساختار رانتی اقتصاد کشور است.

در حال حاضر ارزش کالاهای قاچاق به حدود ۳ میلیارد دلار در سال می‌رسد. روند افزایش واردات قاچاق کالاهای مختلف مانند لوازم خانگی، پارچه، قطعات الکترونیکی و قطعات یدکی خودرو، سبب شده که بسیاری از کارخانه‌های داخلی کشور مانند کارخانجات سازنده تلویزیون با بحران روبرو شوند.

مناطق آزاد مبادی ورودی و خروجی و بازارچه‌های محلی از جمله مبادی ورود کالاهای قاچاق در کشور هستند.

قاچاق کالا از مدت‌ها قبل به یک موضوع جدی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تبدیل شده است و اظهارنظرهای مختلفی را برانگیخته است. دکتر فرشاد مومنی استاد اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی معتقد است: ایران در حال حاضر در زمینه قاچاق با چند مشکل اساسی و جدی روبرو است که شاید مهم‌ترین آن مفهوم قاچاق و تلقی ما از کالای قاچاق است. در همه کشورها زمانی که کالایی قاچاق اعلام می‌شود به این معنی است که خرید، فروش، عرضه و نمایش این کالا در سراسر کشور و تحت هر شرایطی ممنوع و جرم است. در حالی که در کشور ما مساله اینگونه نیست. به عبارتی اگر قاچاقچیان موفق شدند کالائی را از مکان معینی عبور دهند، از آن پس می‌توانند آن را هر کجای کشور عرضه کنند یا نمایش دهند. به عبارتی بعد از آن هیچ جرمی مرتکب نمی‌شوند. شرط اصلی مبارزه با قاچاق این است که عرضه یا نمایش کالای قاچاق در همه جای کشور جرم باشد که این اصل باید مدنظر قرار گیرد.

وی می‌گوید: از سوی دیگر نظام اقتصادی ایران دچار یک پیکره و ساختار رانتی است و در چنین اقتصادی بحث قاچاق نیز کاملا جدی است به عبارتی بخش‌ها یا گروه‌های ذی‌نفوذ جامعه وقتی مصونیت از نظارت اجتماعی را احساس می‌کنند از کانون‌های قدرت استفاده و اقدام به تجارتی می‌کنند که در آن نه حتی دولت در نظر گرفته می‌شود و نه مصلحت‌های کلی توسعه ملی، و در چنین شرایطی شاهد قاچاق در جامعه خواهیم بود.

سرنوشت چای ایران در دست قاچاقچیان

گروهی از قاچاقچیان که در مافیای چای فعالیت می‌کنند به هنگام برداشت محصول چای داخلی، مقدار زیادی چای خارجی را روانه بازار کرده و با کاهش قیمت‌ها، محصول چای باغداران شمال را به انبارها می‌فرستند. عباس بیگی می‌گوید: یکی از دلایلی که باعث سرخوردگی چای داخل کشور شده، همین چای موجود در انبارها هستند.

راه حل منطقی جلوگیری از فعالیت قاچاقچیان مستنفذ حاضر در بازار چای، ممنوع‌کردن ورود چای خارجی است، چراکه به هر حال این چای در کشور ما خریدار و مصرف‌کننده دارد بلکه اعطای مجوز ورود چای خارجی به کسانی است که مقادیر مشخصی چای داخلی را صادر می‌کنند، به عبارت دیگر باید مقابل صادرات، مجوز ورود چای داد. حتی اگر قرار است به وزارتخانه، نهاد یا بنیادی مجوز ورود چای بدهند، این کار باید در مقابل صادرات چای باشد به این ترتیب هم چای موجود در انبارها تخلیه شده و هم چای خارجی مورد نیاز کشور تامین می‌شود!

بالاخره ضربه‌های مکرری که به بازار چای کشور وارد آمد، مسئوولان را به یافتن راه چاره واداشت و تدوین طرح اصلاح ساختار چای از آن جمله بود. این طرح بهبود کیفیت بسته‌های داخلی چای با جایگزین کردن نمونه‌های مناسب که از خارج وارد می‌شوند و شکستن انحصار دولت در بازار چای و واگذاری آن به بخش خصوصی و ایجاد توان رقابت با محصولات خارجی، افزایش درآمد کشاورزان و کارخانه‌داران را هدف خود قرار داده است. اما مجموعه این برنامه‌ها در مقابل عملکرد دقیق و برنامه‌ریزی شده کسانی که در مافیای قاچاق دست دارند، ناکام مانده است. یک کارشناس اقتصادی تاکید می‌کند که: باید بدانیم اجرای چنین برنامه‌هائی تنها در قالب یک زمان‌بندی ۵ یا ۱۰ ساله امکان‌پذیر است. هم‌اکنون رئیس جدید سازمان چای کشور با ایده‌های تازه‌ای قدم به میدان گذاشته است. او اعلام کرده که می‌داند در بازار چای کشور با گروهی قدرتمند و سازمان یافته روبرو است که با «مجوزهای خاص» به مقدار قابل توجهی از چای موجود در بازار داخلی را وارد و توزیع می‌کنند. ▣

صنعت توریسم:

نوش‌داروی توسعه، بدون عوارض جانبی؟!

محمود صالحی

هرسال با آغاز فصل تعطیلات میلیونها نفر در سراسر جهان راهی مسافرت می‌شوند. طبق آمار سازمان جهانی توریسم «WTO» طی بیش از ۲۰ سال سه برابر بر تعداد مسافران افزوده گردیده است. بر اساس همین گزارش در حالی که ۲۰۶ میلیون مسافر در سال ۱۹۷۴ حدود ۵۰ میلیارد دلار خرج نمودند، سال گذشته ۶۹۸ میلیون مسافر، ۵۰۰ میلیارد دلار برای تعطیلات هزینه کرده‌اند. کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند تا سال ۲۰۲۰ تعداد جهانگردان به ۱/۶میلیارد نفر افزایش یابد.

«صنعت توریسم» به گواه آمار و ارقام اینک به یک رشته مهم اقتصادی تبدیل گردیده است. بیش از ۲۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان در این رشته شاغل هستند و ۱۱٪ تولید ناخالص جهانی را توریسم تشکیل می‌دهد. بر اساس تخمین متخصصان در ۱۰ سال آینده بیش از ۴۰ میلیون نفر بر شاغلان آن افزوده خواهد شد

توریسم در ایران!

پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و متعاقب آن جنگ عراق و ایران ورود جهانگردان و درآمد حاصل از این بخش تقریباً به صفر رسید.

طی سالهای گذشته تحت تاثیر سیاست‌های «تنش‌زدائی» دولت خاتمی در عرصه بین‌المللی و ارائه تصویری از «ایران آن‌طور که نیست(از نوع تلویزیون جام جم)» از یک سو و برقراری ارتباطات با سازمان‌های جهانگردی خصوصی و بین‌المللی از سوی دیگر باعث گردید که بر میزان ورود «مسافر» افزوده شود.

روزهای پنجم و ششم شهریورماه اجلاس هماهنگی وزیران جهانگردی کشورهای اسلامی در تهران برگزار می‌شود. در این اجلاس قرار است راه‌کارهای افزایش سهم کشورهای اسلامی در صنعت جهانگردی بررسی شود.

در میان این کشورها ترکیه با ۵/۲ میلیارد دلار، اندونزی ۴/۷ میلیارد دلار، مصر ۳/۹ میلیارد دلار مالزی ۳/۵ میلیارد دلار و مراکش ۱/۸ میلیارد دلار درآمد ارزی از بخش توریسم به‌ترتیب مقام اول تا پنجم راکسب کرده‌اند.

ایران از نظر ورود جهانگرد در سال ۱۹۹۸ در مقام ۶۰ و از نظر درآمد ارزی از این بخش در رتبه ۷۸ قرار داشته است. میزان ورود جهانگردان در سال گذشته به ۱میلیون و ۷۰۰ هزار نفر رسید. بر اساس آمارهای سازمان جهانی جهانگردی درآمد ایران از بخش توریسم ۸۵۰ میلیون دلار بوده است.

حد متوسط خرج سرانه یک توریست در جهان ۷۱۶ دلار است که این میزان در ایران به ۵۰۰ دلار هم نمی‌رسد. بررسی ساختار مسافران وارد شده به ایران نشان می‌دهد که بخش اعظم آنان «زائران با جیب‌های خالی» هستند که از کشورهای اسلامی برای زیارت عازم ایران می‌شوند و بخش دیگر را تورهای مسافرتی تشکیل می‌دهند که مسافران در «مسیر و مدت» از قبل تعیین شده در ایران به گردشگری می‌پردازند. با همین اشاره کوتاه به ساختار مسافران ایران می‌توان دریافت که تفاوت فاحش بین مقام ۶۰از نظر ورود مسافر و رتبه ۷۸از نظر درآمد در بخش توریسم در کجا نهفته است.

این درست است که ایران دارای همه جذبه‌های طبیعی و تاریخی برای جذب توریست است. اما با توجه به قیدوبندهای مذهبی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه ما این رویایی بیش نیست که بتوانیم پا در جای اسپانیا و ترکیه و یا حتی مراکش در امر جذب توریست بگذاریم و بتوانیم از این طریق میلیاردها دلار سرمایه جذب کنیم.

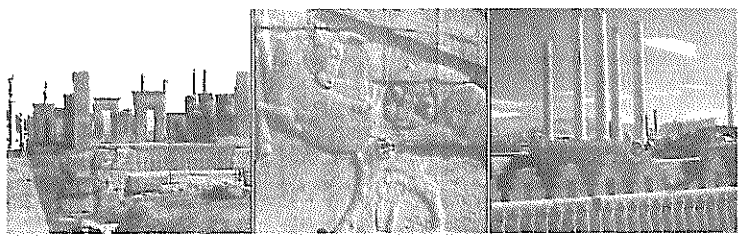

پای صنعت توریسم چوبین بود!

اینک بانک جهانی و سازمان‌های وابسته به آن در بیش از ۶۰کشور جهان به تامین مالی پروژه‌های توسعه توریسم می‌پردازند و کشورهای جهان سوم و در حال توسعه را به گسترش این پروژه‌ها برای کسب درآمد ارزی و رسیدن به توسعه پایدار ترغیب می‌کنند.

توسعه پایدار بدون درنظر گرفتن وجه سیاسی آن یعنی دمکراسی و حقوق بشر دست‌نیافتنی است. مخابره اخبار یک ناآرامی منجر به عدم مسافرت توریست‌ها و در نتیجه ضررهای اقتصادی کلان می‌گردد. انتفاضه به صنعت توریسم اسرائیل میلیاردها دلار ضرر می‌زند، حمله اسلامیست‌های مصری در لوکسور و قتل‌عام توریست‌ها، حمله ببرهای تامیل به فرودگاه کلمبو پایتخت سری‌لانکا و انفجار چند بمب از سوی پ.ک.ک در دهه ۹۰ در آنتالیا باعث گردید که بخش توریسم در ترکیه فلج گردد.

بلایای طبیعی مثل سیل، زلزله، آتشفشان و خشکسالی از عوامل دیگری هستند که منجر به عدم مسافرت توریست‌ها به مناطق بلازده می‌گردد و در نتیجه سرمایه گذاری انجام شده در عرصه توریسم را به خطر می‌اندازد.

متخصصان «IFC» موسسه وابسته به بانک جهانی معتقدند هر اتاق یک هتل منجر به ایجاد ۳ شغل می‌گردد. اما پژوهش‌های انجام شده در منطقه «کوالام» جنوب هندوستان خلاف این امر را به اثبات رساند. از ۱۵۰ خانوار ساکن این منطقه ۷۳ نفر در رشته توریسم کار می‌کنند که از این تعداد ۵۱ نفر قبلا در مشاغل سنتی کار می‌کردند. اغلب مشاغل وابسته به توریسم شامل پیشخدمتی، نظافت‌چی، آشپزی و غیره می‌باشد که طبق برآورد سازمان جهانی کار «ILO» از حقوق و دستمزد نازل‌تری نسبت به رشته‌های دیگر برخوردارند.

تئوریسن‌های بانک جهانی معتقدند ایجاد رشته‌های شغلی در صنعت توریسم سرمایه‌بر نیستند. آمارهای موجود مربوط به کشور تونس و باربادوس خلاف این امر را به‌اثبات رساندند. زمانی که تونس اقدام به توسعه صنعت توریسم خود نمود، ایجاد هر رشته شغلی ۷۰۰۰ دینار سرمایه می‌طلبید در حالی که در رشته‌های دیگر صنعتی این میزان برابر ۱۱۰۰ دینار بود. در باربادوس ۶۵۰۰اتاق هتل احداث گردید که ۶۴۰۰رشته شغلی ایجاد کرد. اما اگر همین مقدار در رشته کشاورزی سرمایه گذاری می‌شد ۵برابر اشتغال و حتی در رشته‌های دیگر صنعتی حداقل دوبرابر اشتغال ایجاد می‌کرد.

استراتژی برخی از تئوریسن‌های توسعه استفاده از توریسم برای تقویت رشته‌های جانبی است. آنها معتقدند هر یک دلار در عرصه توریسم منجر به ورود ۱/۶۰ دلار در رشته‌های جانبی آن مثل ساختمان‌سازی، مواد غذایی، کشاورزی، تاکسی‌رانی، آرایشگاه، تولید و فروش سوغاتی، اجاره‌قایق و امثالهم خواهد گردید. اما از انجایی که سطح و استاندارد مصرف توریست‌ها بالا است، برای حفظ این سطح اکثر درآمد ارزی حاصله دوباره برای خرید کالاهای خارجی به مصرف می‌رسد که امکان تولید آن در کشور میزبان وجود ندارد و به این ترتیب مقدار ناچیزی در داخل کشور باقی می‌ماند.

افزون بر این‌همه مسئله اکولوژیک نیز از اهمیت بسزایی برخوردار است. مناطق طبیعی که ساختار اکولوژیک حساسی دارند با ساختمان‌سازی، راه‌سازی، مسئله زباله، تهیه آب آشامیدنی و حضور هزاران توریست تعادل اکولوژیک‌شان برهم می‌ریزد.

همه این مسائل از توریسم و جلب سیاح صنعتی بسیار حساس می‌سازد که فقط با رعایت همه جوانب، آمادگی ساختارهای اجتماعی، استفاده از تجربیات دیگران و با سرمایه گذاری درست و عاقلانه در این زمینه می‌تواند «بخشی» و نه همه استراتژی توسعه برآن قرار گیرد. ▣

در ایران یک نفر کار می‌کند و چهار نفر می‌خورند

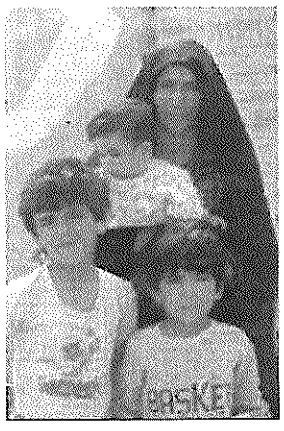

هر روز در کوچه و خیابان‌های شهر در میان مردمی که برای زندگی خود و خانواده‌هایشان در تلاشند، می‌توان تصاویر دست‌های خالی و نگاه‌های لرزانی را دید که هیچ نمی‌دانند شب که فرا می‌رسد، چگونه باید سفره خالی‌شان را در مقابل چشم‌های منتظر همسر و فرزندانشان بگشایند، کودکانی که در سنین درس و مدرسه به شیوه‌های جدی به گدائی وا داشته شده‌اند و پیرزنان و پیرمردانی که طبق تعاریف و معیارهای شناخته‌شده بعنوان «سالمند» باید از حقوق ویژه‌ای برخوردار باشند. اما در جامعه ما برای گذران زندگی مجبورند دستفروشی کنند، سیگار و آدامس بفروشند و همواره محتاج باشند.

یکی از دلایل چنین فلاکتی بالابودن بار تکفل در کشور ما است. در ایران بار تکفل، ۳/۴ است. در حالی که در کشورهای پیشرفته از ۱/۲ بالاتر نمی‌رود. در جامعه ما در مقابل هر یک نان‌آور ۵ـ۴ نفر نان‌خور وجود دارد.

یکی از شاخص‌های عمده کیفیت زندگی یا بالابودن سطح زندگی، شاخص نسبت بستگی متناسب است. در جوامع صنعتی که سیاست‌های جمعیتی بر کنترل موالید از دهه‌های قبل اعمال شده است، این شاخص حدود ۵۰ تا ۵۴ درصد برآورد شده است. به این معنی که در برابر هر ۱۰۰ فرد فعال تقریبا ۵۰ نفر افراد وابسته وجود دارد. در حالی که این شاخص در کشورهای رو به توسعه نظیر کشور ما بیش از ۹۰ درصد و حتی در مواردی بالاتر از رقم ۱۰۰ درصد را شامل می‌شود.

بالابودن این نسبت در ایران به عوامل مختلف برمی‌گردد که یکی از آن عوامل پائین‌بودن درجه اشتغال زنان است. بالاترین میزان اشتغال زنان قبل از انقلاب بهمن حدود ۱۳ درصد و هم اکنون حدود ۱۲ درصد کل زنان واجد شرایط است. این رقم در کشورهای صنعتی از ۴۵ درصد متجاوز است.

افزایش بار تکفل و کاهش درآمد، ضمن افت رفاه اجتماعی بر جرم‌خیزی و بزهکاری تاثیر می‌گذارد. هرچند پیامدهای نسبت بستگی بالا به گونه‌ای مستقیم متوجه افراد نان‌آور خانواده می‌شود، اما چنین وضعیتی سایر اعضای خانواده را به انواعی از مشکلات اقتصادی، اجتماعی، روانی و چالش‌هائی از این قبیل روبرو می‌کند. برای کاهش بار تکفل علاوه بر اتخاذ سیاست‌های جمعیتی و کنترل موالید لازمست به توسعه اشتغال و فراهم‌آوردن شرایط ورود زنان به بازار کار همت گذاشت. ▣

www.iran-archive.com

دگرگونی‌های طبقه کارگر در گذر زمان

ب. کیوان

قسمت پایانی

وضعیت رابطه‌ها و مبارزه جدید طبقاتی

از ۲۰ سال پیش رابطه دیگری در کار و مبارزه اجتماعی شکل گرفته است. موسسه‌های بزرگ که هزاران کارگر را در محل‌های بسیار بزرگ به کار می‌گمارند، اندازه کارگاه‌های‌شان را تقلیل داده‌اند. برای درک شرایط کارگران در چنین وضعیتی می‌توان از جمله وضع کارخانه‌های اتومبیل‌سازی پژو و رنو را در فرانسه را از نظر گذراند و به اهمیت تاثیرهای این نوع سازماندهی تولید بر جامعه آگاهی یافت. این نوع سازماندهی با پاره کردن زنجیره انتقال آگاهی‌ها و خاطره‌ها ارزش شایستگی‌ها را کاهش می‌دهند، نقش بزرگترها را واپس می‌زنند و بدین ترتیب، فعالیت سندیکائی را مختل می‌سازند و در نتیجه قدرت بسیج «ایدئولوژی» دگرگونی جهان را تنزل می‌دهند. خصلت بربادرفته مقاومت در برابر سلطه (مثل کاهش شمار اعتصاب‌ها) گاه این نکته را به ذهن می‌آورد که سازماندهی کنونی جامعه «طبیعی» شده است. پس ذکر ساز و کارهائی که این طبیعت را ساخته‌اند، بی‌فایده نیست. در پرتو آن می‌توان دریافت که چگونه این ساز و کارها از راه تخریب آگاهانه و تنظیم همبستگی پیشین کارگری سامان یافته‌اند.

یکی از شیوه‌های تخریب همبستگی کارگران ایجاد کارخانه‌های جدید در نزدیکی کارخانه مادر مانند مورد پژو در فرانسه است که چشم‌انداز آینده صنعت را ترسیم می‌کند. مدیریت نیروی کار با شگرد خاصی در شغل‌ها صرفه‌جوئی می‌کنند و کار کارکنان را شدت می‌دهند. شرایط کارگر زیر ضربه وضعیت متزلزل او کثرت آزمون مزدبران قرار دارد. عموما کارگران با ویژگی «شایستگی‌ها»ی فردی، آمادگی، استعداد نرمش‌پذیری (یعنی خوگیری به سیستم اجبارهای تازه از ظاهر پسندیده و غیره از میان «جوانان» ۲۰ - ۳۰ ساله استخدام می‌شوند. اینان در شغل‌های «عملگران» که ۸۰ درصد شغل‌های تازه ایجادشده را تشکیل می‌دهند، به کار می‌پردازند.

«عملگران» نامی است که پیش از یک دهه پیش به کارگران صنعت اتومبیل و بخش‌های جدید صنعتی داده شد. در این وضعیت تمایز میان متخصص‌ها و غیرمتخصص‌ها (کارگران مزدبر) از بین می‌رود و به محو کارگران حرفه‌ای منجر می‌شود. گروه کارگر که پیش از این رده‌بندی و پایه‌بندی شده بود، جایش را به گروه همگون و نامتمایز کارگران یا عاملان وامی‌گذارد.

پیدایش گروه همگران که به دگرگونی‌های تقسیم کار بازمی‌گردد. هم‌زمان نمایشگر بازسازی عمیق گروه کارگری - فقر مادی، احساس تنزل و سقوط، جداشدن از سلسله مراتب اجتماعی، سرخوردگی از گروه - و دگرگونی‌ها در بقیه جامعه است.

عملگران که برای وظیفه‌های موقت کوتاه مدت استخدام می‌شوند، برحسب رفتارشان در کار و اثبات لیاقت و صداقت‌شان نسبت به موسسه تمدید مدت می‌شوند. آن‌ها دیگر یک پیشه را انجام نمی‌دهند، بلکه نوعی کار دقیق یک طرح را انجام می‌دهند. آن‌ها برای تامین یک هدف محدود (بیرون‌دادن فلان اتومبیل، ساخت فلان قطعه) استخدام شده‌اند. امتیازهای این «طرح ناچیز» که به عنوان هدف برای عامل‌های تولید تعیین شده، کاملا قابل درک است. اجرای این نوع طرح‌ها موجب گسستن برخی تضمین‌های جمعی پیشین می‌گردد. در این کارخانه‌ها سلسله مراتب کارگری به شدت فشرده است.

در موسسه‌های کوچک و متوسط هیچ چیز به اجتماع‌پذیری کارگری کمک نمی‌کند، همه‌چیز طوری سازمان داده شده که عملگران با هم برخورد نکنند. وقت‌های تنفس کوتاه‌اند. ساعت‌های کار چندان متغیرند که تعیین وقت دیدارها پس از «کار» را دشوار می‌کند. جوانانی که موقعیت ناپایدار و موقت دارند، فکر نمی‌کنند که در کارخانه باقی بمانند. همین اندیشه آن‌ها را از هر نوع حرکت باز می‌دارد. ناهمگونی مزدبران از شکل‌گیری جمع‌وارده‌های منافع مشترک و احساس‌های همبستگی میان مزدبران جلوگیری می‌کند.

محیط کار عموما «بد» توصیف می‌شود. جوانان اغلب شغل‌های عملگران را «شغل سگوارد» می‌نامند، با این همه، رقابت برای به چنگ آوردن یکی از این شغل‌ها (که اغلب به مثابه نخستین مرحله به سوی کار ثابت درک می‌شود) نکته اصلی میان جوانان کارآموز یا بی‌کار منطقه است. این نیروی کار جوان، سربراه، زحمتکش و بی‌پیره از قدرت خرده‌گیری است. کوتاه‌سخن آن‌ها در شمار کارگران قراردارند. «سرمایه‌داری» چنین تصوری در باره آن‌ها دارد (زیرا آن‌ها را برای تولید استخدام می‌کند). مدیران موسسه‌های کوچک و متوسط به مزدبران خود توضیح می‌دهند که آن‌ها در مسابقه اقتصادی دهشتناکی با دیگر موسسه‌های جنوب گام نهاده‌اند و از این رو، باید از هر نوع عمل جمعی یا تاسیس سندیکا در موسسه پرهیز کنند. به طور کلی استخدام عملگران به شرط فرمانبرداری آن‌ها انجام می‌گیرد. استخدام شمار زیادی از عملگران از میان مادران مجرد بدین خاطر است که آن‌ها به جنبش اعتصابی کمتر علاقه نشان می‌دهند.

در هر حال، اکنون دو نوع جمعیت کارگری در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری کنار هم وجود دارند. از یک سو، عملگران موسسه‌های کوچک و متوسط (کم‌مزدان، جوانان، سخت‌کاران، غیرسندیکائی)، از سوی دیگر، کارگران کارخانه‌های بزرگ که به موهبت حضور نمایندگان سندیکاها در کارگاه‌ها از حمایت اجتماعی برخوردارند.

بدین‌ترتیب می‌بینیم که طبقه کارگر بیش از پیش قطعه قطعه، متنوع و بغرنج شده است. از یک سو، او در بخش‌های زیادی مانند فلزگدازی حرفه‌ای‌تر شد که در آن عقلانی‌شدن نسبی کار وجود داشته و از سوی دیگر در بسیاری از بخش‌های دیگر بی‌ثبات و بدون کیفیت حرفه‌ای شده است. کارگران در صنعت اتومبیل یا ابزارسازی دیگر همان اهمیت را ندارند. وانگهی، در مقیاس کمی، کارگر «چند ارزشی و چندکاره» پدید آمده و حتی به آنچه مارکس در گروند ریسه یادآور شد به مراقب و تنظیم‌کننده روند «تولید» تبدیل شده است و از سوی دیگر، یک توده بی‌ثبات، بدون کیفیت حرفه‌ای که امروز در معرض بیکاری قرار دارد، بوجود آمده است.

این شکل‌های جدید ناپایداری هر نوع ریشه‌دار شدن کارخانه‌ای، هر نوع انتقال فرهنگ کار و فرهنگ رویاروئی را در معرض خطر قرار داده است. با این همه، تحلیل‌های جامعه‌شناسانه که در چارچوب تحلیل تجزیه و تلاشی باقی می‌مانند، اغلب پاسخگوی واقعیت‌های زندگی جاری نیستند. شناخت آنچه امروز شروع به سربرآوردن می‌کند، کاملا لازم است. زیرا نمونه‌های متعدد و بازآفرینی همبستگی‌های جمعی، شکل‌های جدید مبارزه طبقاتی، حتی اگر به صورت تردیدآمیز، ناهماهنگ و گاه حتی متضاد جلوه کنند. دیگر تابع کنش حکومتی و سیاست دولت نیستند، دوره جدید که با «با جنبش اجتماعی، سال‌های ۱۹۸۶، ۱۹۸۸، ۱۹۹۵، ۱۹۹۸ در فرانسه آغاز گردید، از همکاری‌های دانشجویان، هم‌سازی‌های پرستاران تا مبارزه کارگران راه‌آهن، جنبش‌های بیکاران و گسست از پیوندهای سنتی دنباله‌روی و تقسیم وظیفه‌ها میان نهادهای سیاسی و جامعه مدنی را دربر می‌گیرد. البته، این گسست هنوز دو گرایشی است. یعنی بین جنبش‌های اجتماعی ضد پارلمان‌گرائی رادیکال (نزدیک به سندیکالیسم آنارشیستی آغاز قرن ۲۰) و جستجوی مفصل‌بندی میان مبارزه‌های اجتماعی، ساختن بدیل‌های اقتصادی و همکاری‌های نامتمرکز میان بازیگران اجتماعی و بازیگران عمومی، سندیکالیست‌ها، انجمن‌ها، گزیدگان محلی، قدرت‌های عمومی در نوسان است.

ساخت‌های محلی دارای تاثیر رسانه‌ای اعتصاب‌های بزرگ نیستند که یک کشور را فلج می‌کنند، اما بیانگر مبارزه طبقاتی در موسسه‌ها هستند که تمام مفهوم خود را حفظ می‌کنند. این ساخت‌ها برای نوع دیگری از «مبارزه طبقاتی» که کمتر به رویاروئی و ابراز اعتراض (البته بدون نتیجه مثبت برای جنبش اجتماعی) تکیه دارد، اهمیت قایلند. «مبارزه طبقاتی» مورد بحث مبتنی بر «نبرد افکار عمومی» است که امکان می‌دهد یک سلسله از همبستگی‌های منطقه‌ای را پیرامون دفاع از شغل برانگیزد و از چارچوب‌های موسسه تا اتاق‌های بازرگانی و غیره فراتر رود چنان که مدرن‌سازی دستگاه‌های بافندگی اتومبیل، بدون اخراج کارکنان در شرایط رقابت شدید با «مرسدس» از جمله پیروزی‌های سندیکائی است که به طور اساسی از راه اعتصاب‌های بزرگ یا اشغال کارخانه و تظاهرهای بزرگ خیابانی به دست نیامده‌اند، بلکه با سلاح دیگری چون غلبه افکار عمومی کسب شده‌اند. از سوی دیگر، نباید ترازنامه این مبارزه‌ها را به «پیروزی‌ها» محدود دانست. در واقع، این «پیروزی‌ها»ی به موقع، نه فقط در شرایط بحران جهنی و هجوم فوق‌العاده رقابت سرمایه‌داری، برگشت‌پذیر باقی می‌مانند، بلکه مخصوصا این خطر را در پی دارند که آنچه اهمیت بیشتر دارد، مخفی بماند. چنان که «پیروزی‌های کوچک روزمره» که چندان بازتاب ندارند، به درستی به عنوان شاخص‌هائی برای پیروزی‌های مهم‌تر به شمار می‌روند. این «پیروزی افکار عمومی» عمل کردن روزمره بر اساس چهار جزء اصلی است:

- پیدایش فضای جدید عمومی گفتمان میان کارگران کنونی موسسه
- گشایش سازمان‌های سندیکایی مزدبران غیرکارگر (بخصوص تکنسین‌ها، جوانان، دیپلمه‌ها و کادرها).
- ایجاد فضای عمومی محلی، منطقه‌ای، مکان دیدار، سازماندهی و غیره
- ساخت همکاری‌های افقی، بین حرفه‌ای با انجمن‌های استفاده کنندگان

همچنین باید تجربه‌های بسیار جالبی را در نظر گرفت که به دشواری در نشانه‌های پیشین «طبقه» جا می‌گیرد: مانند انتقال اکثریت سهم‌ها به مزدبران و سندیکاهای آنهاست. در این مورد می‌توان از چندین کمپانی خوانوردی در ایالات متحده مانند «یونایتد اوف لایینز» «نورترن ارلاینز» و در کانادا «اکسپرو» نام برد. اکسپرو کارخانه تولید باروت و ماده‌های منفجره است. اکسپرو موفق شد به موهبت هماهنگی بنیادی میان دولت کبک، مالکان کارخانه و چهار سندیکا و دادخواست جدیدی در زمینه تولیدهای غیرنظامی (بخصوص درباره ضدآلودگی‌های خاک‌ها) ارائه کند. در ۱۹۹۳ یک سوم سهم‌هاتوسط مزدبرانی که تعاونی جدیدبوجود آورده بودند و حتی وتو در مدیریت موسسه کسب کرده بودند، خریداری شد. استراتژی موسسه موضع هماهنگی دوجانبه مدیریت - سندیکاهاست.

بدیهی است که سهامداربودن در این حالت خود به خود ما را در عرصه «سرمایه‌داران» که فقط در فکر منافع خصوصی‌شان هستند، قرار نمی‌دهد. یک سازش هم‌زمان به نفع مزدبران، کمپانی و استفاده کنندگان می‌تواند وجود داشته باشد. ملاحظه می‌شود که امروز «نبرد طبقاتی» چقدر بغرنج است. البته، این امر چیز جدیدی نیست. زیرا پیش از این، مارکس در کتاب سوم کاپیتال وضع شرکت‌های سهامی را که توسط مزدبران‌شان کنترل می‌شود، بررسی کرده است، حتی اگر شرکت سهامی در محدوده شیوه تولید سرمایه‌داری محبوس بماند. مارکس در این خصوص تصریح می‌کند که این امر «حذف سرمایه به عنوان مالکیت خصوصی در چارچوب شیوه تولید سرمایه‌داری» است؛ حتی اگر در مجموع کنترل موسسه زیر سلطه تنظیم سرمایه‌داری باقی بماند.

در هر حال همانطور که پیشتر اشاره شد: دگرگونی چشمگیر که جامعه‌شناسان به آن اشاره می‌کنند، به وضوح تخریب مرجعیت طبقه کارگر به خود و برای خود را نشان می‌دهد: مولفه‌های این تخریب فروپاشی دژهای کارگری (چون معدن‌ها، فلزگذاری، کارگاه‌های کشتی‌سازی، اتومبیل‌سازی امروز) با کاهش شمارش شغل‌ها در بخش صنعت دهه‌های ۷۰ - ۸۰ است که یک نشانه آن تفاوت در شیوه‌های زندگی و صعود کار زنان در بخش خدمات، رهایی زنان از قیمومیت پدرسالارانه مرد که هویت طبقاتی آن از کارگران پیشه‌های این چهاربخش صنعتی مایه می‌گیرد و از بین رفتن شبکه‌های اجتماعی و همبستگی کارگری بر پایه سرکردگی یک گروه اجتماعی برانگیزنده چون کارگر فلزگداز است (نه آپریل ۱۹۸۶).

شماری از نظریه‌پردازان خواسته‌اند، این تجزیه گروه کارگری و شاخص‌های ایدئولوژیک و نهادی آن را نشانه «پایان مبارزه طبقاتی» و پیدایش گروه مرکزی اکثریتی طبقه متوسط متشکل از کارگران متخصص دارای موقعیت، کادرهاو حرفه‌های آزاد و تشکیل‌دهنده طبقه جدید نمادین، قطب جاذبه جامعه «پسا صنعتی» با یک اقلیت از مطرودان، کارگران بدون موقعیت، کارگران موقت و بیکاران درازمدت وانمود کنند. بدیهی است که این برداشت پایه و اساسی ندارد. هر چند عامل‌های منفی فراوان نظام موجود سرمایه‌داری هر یک از این گروه‌ها را به علت تحت فشار بودن به هم نزدیک می‌کند. اما این به هیچ وجه به معنای همانندی گروه کادرها با «پرولتاریای» کارگر نیست. حتی اگر بتوان از «پرولتریزه شدن» شرایط کار برخی از آن‌ها سخن گفت. در این جا لازم به یادآوری است که اگر از «پرولتاریا» مفهوم فقیرانه مزدبری استنباط شود که از نیمه نخست قرن ۱۹ به ارث رسید، مفهومی است که باید دورافکند، برعکس اگر منظور این است که شکل‌هائی از استثمار جدید وجود دارد که به نوبه خود گروه‌های جدید مزدبری را زیر ضربه قرار می‌دهند، برداشتی درست به نظر می‌رسد. به هر حال از میان موردهای متفاوت در اثبات ناهمانندی بین مزدبران باید گفت که در وضعیت بیکاری امتیاز دانشنامه جای شاخصی دارد، هر چند این امتیاز بی‌اعتبار شود. چنانچه نرخ بیکاری دانش‌آموختگان ۱۹۹۴ سه سال پس از خروج از آموزش عالی دوبار کمتر از نرخ بیکاری دارندگان دیپلم متوسط و نزدیک به چهار بار کمتر از نرخ بیکاری غیردیپلمه‌ها است. و این درحالی است که توده میلیونی کارگران کم تخصص وبی‌تخصص شانس ناچیزی برای ادامه کار و اشتغال دارند. این تنوع شرایط بازیگران اجتماعی که مرزبندی بین آنها را محفوظ نگاه می‌دارد، مانع از پیدایش مزدبری متنوع و گاه متحد با برخی حرفه‌های آزاد (هنرمندان، پزشکان، کارفرمایان کوچک که امروز هر یک به نوبه خود برای مخالفت با بخش‌های سلطه سرمایه مالی و تکنوکرات‌های دولتی تلاش می‌ورزند. نیست، مبارزه‌های کنونی در موسسه‌ها علیه برنامه‌های اخراج و بخصوص علیه خطر تعطیل‌ها در حالت‌های کاملا مشخص ویژگی‌های بسیار متفاوت مقابله طبقه کارگر و کارفرما را از جمله در تعطیل کارخانه‌های فلزگدازی در دهه ۷۰ یا اعتصاب‌های شدید مانند اعتصاب پژو در ۱۹۸۱ به نمایش می‌گذارند.

بنابراین، از بین رفتن بازیگر مرکزی، گروه راهنما و سرکرده در مبارزه کنونی نه تنها نشانه از بین رفتن هر نوع مبارزه طبقاتی نیست، بلکه کماکان مفهوم خود را در موسسه‌ها حفظ کرده است، چون سرمایه‌داری از بین نرفته است. با این همه نمی‌توان آن را در همان اصطلاح‌هائی که مارکس به کار می‌برد یا جدیدتر تئوری‌پردازان جنبش کارگری آن را به کار می‌برند. تحلیل کرد. زیرا بحران کنونی انباشت سرمایه برخلاف انتظار به سرمایه امکان داده است که با ایجاد مدلی که کاهش عمده کارکنان، انعطاف‌پذیری کار، طولانی‌کردن مدت واقعی کار و صداقت نسبت به کار را تئوریزه می‌کند، ابتکار عمل را در دست گیرد.

کوتاه سخن

طبقه کارگر در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری علی‌رغم از دست دادن ظرفیت بدیل‌سازی و سرکردگی در فرهنگ سیاسی و ایدئولوژیک دارای وزن و اعتبار معینی در شکل‌های جدید مبارزه طبقاتی است و در مقایسه با جنبش‌های اجتماعی که به مراتب مدرن‌تر و واقعی‌تر است، یکی از مولفه‌های موثرتر آن به شمار می‌رود.

اماطبقه کارگر در کشورهای پیرامونی که ایران نیز جزو آن‌هاست، با توجه به ناهمگونی و پراکندگی‌ها، اغوارگی‌ها در عرصه کار که ناشی از اقتصاد عقب‌مانده و وابسته کشور است و نیز وجود اختلاف‌های شدید معرفتی و ایدئولوژیک، در بهترین حالت می‌تواند در صورت تشکل در سازمان‌های مستقل صنفی جامعه مدنی و ایجاد اتحادیه‌های سراسری وزنه معتبری برای جنبش مدنی و اجتماعی باشد و به طرح و اجرای سیاست مستقل ملی و اجتماعی و دفاع از آزادی و دمکراسی و استقرار نظام ملی و دمکراتیک یاری‌رساند.

توضیح بیشتر در باره موقعیت طبقه کارگر در جنبش سیاسی و اجتماعی را به مقاله دیگر وامی‌گذاریم.

منبع

۱ - رابطه‌های جدید طبقاتی PUF پاریس ۱۹۹۹
۲ - نظم سرمایه‌داری PUF ۱۹۹۶
۳ - اکونمیست اقتصاد مارکس پاریس ۱۹۹۶

معضل خشونت علیه زنان

ادامه از صفحه ۶

مانندخشونت غریبه‌ها، مجازات شود. درسوئد، چنین عملی به عنوان خشونت علیه زنان تلقی شده ومجازات‌های تعیین‌شده بیش از مجازات افراد غریبه خواهد بود.

* اتریش، بلاروس، بوتان، مجارستان، مکزیک، پرتغال و سیشل برای اولین‌بار خشونت‌های جنسی شوهران را بعنوان جرم شناسائی کرده‌اند.

* در سریلانکا، صندوق حمایت از کودکان (یونیسف) با نهادها و سازمان‌های غیردولتی همکاری کرده تا از طریق آموزش عمومی که توسط رسانه‌ها وکارگاه‌ها انجام می‌گیرد، توجه دادگاه‌ها وحقوقدانان را جلب کنند.

* بلاروس، لهستان، روسیه و زیمبابوه، از جمله کشورهائی هستند که به ارائه خدماتی از قبیل ایجاد سرپناه، پناهگاه برای حمایت از قربانیان خشونت ادامه می‌دهند.

* کشورهائی مانند برونئی و الجزایر در ادارات پلیس خود، بخشی به نام بخش‌خشونت‌های خانگی تاسیس کرده‌اند.

* ایسلند یک پروژه دو ساله را با هدف آموزش مردان خشن با عنوان مردان مسئول بوجود آورده است. این پروژه شامل یک برنامه روزانه است که توسط صلیب سرخ ایسلند هدایت می‌شود و در پایان پروژه مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

خرید و فروش زنان وکودکان

براساس گزارش سازمان بین‌المللی مهاجرت (IOM)، خرید و فروش زنان و دختران که بیشتر اوقات برای اهداف جنسی انجام می‌گیرد، سالانه حدود ۸ میلیارد دلار درآمد دارد. سود عظیمی که مرتکبین این کار به دست می‌آورند، سبب افزایش جنایات سازمان‌یافته شده و این داد و ستد را به یک تهدید جهانی تبدیل کرده است. زنان و دختران فقیر، به دلیل فقر مالی و شرایط بد اقتصادی، اهداف اصلی این گروه هستند. بعضی از آنان برای کسب درآمد بیشتر و فرار از فقر با این گروه همکاری می‌کنند. سایر زنان برخلاف میل باطنی خود، ناچار به روسپیگری می‌شوند. برای مبارزه با این شرایط:

* فیلیپین با همکاری انجمن‌های دولتی و سایر دولت‌ها برنامه‌ای را ابداع کردند که هدف آن آموزش و توسعه روش‌های مبارزه با خرید و فروش زنان و کودکان است.

* پلیس لتوانی بمنظور مبارزه با جنایات سازمان‌یافته، بخشی را به نام بخش مبارزه با داد و ستد انسانها بوجود آورده است.

* دولت چین قوانین جنائی کشور خود را بمنظور رسیدگی به مساله ربودن زنان و کودکان و وادارنمودن آنها به روسپیگری بوجود آورده است.

* میانمار ۸ مرکز آموزشی حرفه برای زنان و دختران بوجود آورده تا از خرید و فروش آنان جلوگیری کنند.

* هلند یک گروه ملی را موظف نموده است تا اطلاعات لازم در مورد خرید و فروش زنان و روش‌های جلوگیری از آن را جمع‌آوری نماید.

* آلبانی و فدراسیون روسیه دوره‌های آموزشی برای قربانیان امر خرید و فروش بوجود آورده‌اند.

ختنه دختران و زنان

براساس گزارش صندوق جمعیت سازمان ملل (UNFPA) برآورد می‌شود که بین ۸۵ تا ۱۱۴ میلیون زن و دختر که بیشتر در آفریقا، خاورمیانه و آسیا زندگی می‌کنند، تحت عمل ختنه قرار گرفته‌اند. عمل ختنه دختران، پیامدهای کوتاه‌مدت و درازمدت دارد. در کوتاه‌مدت سبب عفونت و مرگ و میر دختران و در درازمدت سبب مشکلات در امر زایمان و افزایش آمادگی ابتلا به ایدز می‌گردد. با چنین فرهنگی مردان از ازدواج با دختران و زنانی که ختنه شده‌اند، خودداری می‌کنند و آنان را برای تشکیل زندگی سالم خانوادگی مناسب نمی‌دانند. از زمان تشکیل کنفرانس پکن، اقدامات زیر علیه عمل ختنه دختران انجام گرفته است:

* سازمان بهداشت جهانی (WHO) به منظور جلب نظر موافق پرستاران و ماماهای مناطق آفریقائی و مدیترانه شرقی و درخواست همکاری آنان، دوره‌های آموزشی و کارگاه‌های خاصی برای افزایش آگاهی آنان تشکیل داده است.

* تانزانیا یکی از ۱۰ کشوری است که عمل ختنه دختران در آن به شدت رواج دارد، قوانینی برای جلوگیری از این عمل تصویب نموده است. مجازات شامل جریمه نقدی و حبس می‌باشد. ۹ کشور دیگر که چنین قانونی را وضع کرده‌اند کشورهای بورکینافاسو، جمهوری آفریقای مرکزی، جیبوتی، غنا، گینه، سنگال، توگو، کت‌دی‌ایور و مصر هستند.

* کشورهائی مانند استرالیا، کانادا، زلاندنو، انگلستان و آمریکا که مهاجرانی از کشورهای یادشده دارند، قوانین مشابهی برای جلوگیری و حذف این عمل تصویب کرده‌اند.

* نیجریه یک مرکز خاص برای بهبود و توانبخشی زنانی که زود ازدواج کرده و تحت عمل ختنه قرار گرفته‌اند، بوجود آورده است.

www.iran-archive.com

اختلافات ایران با جمهوری آذربایجان

ادامه از صفحه ۱۲

جدید نمی‌باشد، هم‌اکنون لوله‌های نفت و گاز در ایران وجود دارند که از جنوب به مناطق شمالی ایران نفت و گاز انتقال می‌دهند و با اندکی تغییرات فنی در تلمبه‌خانه‌ها می‌توان نفت و گاز را از شمال به جنوب منتقل کرد ولی سیاست استراتژیک آمریکا که می‌کوشد از قدرت‌گیری مجدد روسیه جلوگیری نماید و همچنین اجازه نمی‌دهد که قدرتهای منطقه‌ای قادر به رقابت با آمریکا بوجود آیند، مانع از آن شد که طرح انتقال نفت باکو از ایران عملی شود، در عوض با طرح آمریکا خط لوله‌های جدیدی برای انتقال نفت از باکو به بندر جیهان در ترکیه به تصویب رسید و علیرغم خواست شرکتهای نفتی که مسیر ایران را با صرفه‌تر می‌دانند، آمریکا به استناد قانون تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی حرف خود را پیش برد. سران جمهوری اسلامی از جمله اصلاح‌طلبان فکر می‌کردند که با بقدرت رسیدن حزب جمهوریخواه در آمریکا بدلیل پیوندهای این حزب با کارتلهای نفتی با عبور خط لوله‌ها از خاک ایران موافقت خواهند کرد، ولی با وجود اینکه کابینه جورج بوش عمدتا از کسانی تشکیل شده است که یا سهامدار کمپانی‌های نفتی هستند و یا در گذشته از مسئولین این کمپانی‌ها بوده‌اند باز هم استراتژی آمریکا که منزوی‌کردن ایران و روسیه در قفقاز است پیش رفت و احداث خط لوله باکو – جیهان در دستور روز قرار گرفت.

در اوایل دهه ۹۰ میلادی هنگام تاسیس کنسرسیوم نفت آذربایجان پنج درصد از سهام کنسرسیوم نیز به ایران واگذار شده بود، که بعدا با فشار آمریکا، جمهوری اسلامی از این کنسرسیوم کنار گذاشته شد و از آن پس جمهوری اسلامی تمام حسابهای خود را برای انتقال نفت و گاز از طریق ایران تنظیم کرده بود و چون اکنون همه محاسباتش غلط از آب در آمده لذا نارضایتی خود را با تهدید نظامی آذربایجان نشان می‌دهد. در این تهدید یک پیام آشکار به آمریکا و نیز شرکتهای نفتی وجود دارد، جمهوری اسلامی می‌خواهد بگوید که: «مرا هم وارد بازی بکنید».

سیاست خارجی حساب‌نشده و افراطی جمهوری اسلامی باعث شده است که همه تلاش‌ها برای بهبود وضعیت اقتصادی کشور همواره با بن‌بست مواجه بشود. اخیرا تقاضای عضویت ایران در سازمان جهانی تجارت با اعمال نفوذ آمریکا رد شد و بلافاصله بعد از تهدید کشتی‌های آذربایجان توسط ایران، کنگره آمریکا تحریم‌های اقتصادی علیه ایران را بمدت پنج سال دیگر تمدید کرد. هر چند که بعضی از رهبران جمهوری اسلامی عوامفریبانه ادعا می‌کنند که این تحریم‌ها منجر به خودکفائی ایران خواهد شد ولی بر کسی پوشیده نیست که بخشی از نابسامانی‌های اقتصاد ایران از جمله گرانی و کمیابی و بیکاری نتیجه مستقیم این تحریم‌هاست، اختلاف با همسایگان نیز به غلط‌بودن روابط خارجی بر می‌گردد.

حادثه اخیر دریای خزر باعث شده است که اختلافات سیاسی ایدئولوژیک که بین جمهوری اسلامی و جمهوری آذربایجان وجود داشت علنی بشود و از حوزه‌های دیپلماتیک به مطبوعات و رادیو تلویزیونها کشیده شود. بخشی از اختلافات با اظهارات مقامات آذربایجان روشن شده است. طبق این اظهارات اختلافات از روز استقلال آذربایجان شروع شده است. جمهوری اسلامی از تاسیس سفارت اسرائیل در باکو ناراضی است، مخالف پیوستن آذربایجان به پیمان ناتو می‌باشد و از روابط نزدیک آذربایجان با آمریکا عصبانی است و چون ایران را از کنسرسیوم بهره‌برداری از نفت باکو کنار گذاشته‌اند خواهان توقف کار این کنسرسیوم در آنجا می‌باشد. از طرف دیگر ایران حامی ارمنستان و طرف تجاری اول آن کشور می‌باشد که سوخت، برق و عمده مواد غذائی آنجا توسط ایران تامین می‌شود. ارمنستان با آذربایجان در حال جنگ است و بیست درصد خاک آذربایجان بعد از جنگ قره‌باغ توسط ارمنستان اشغال شده است. اقدام نسنجیده جمهوری اسلامی باعث تقویت مواضع افراطیون در جمهوری آذربایجان شده است، آنها دولت را به ضعف و سستی در مقابل ایران متهم می‌کنند و خواستار تسریع پروسه پیوستن آذربایجان به پیمان نظامی ناتو و همچنین انعقاد قراردادهای نظامی با قدرتهای بزرگ می‌باشند تا جمهوری اسلامی جرئت تهدید و اقدام علیه آذربایجان را نداشته باشد.

اگر جمهوری اسلامی این مسائل را در نظر نگیرد، عملا راه را برای بقدرت‌رسیدن نیروئی که باتکا قدرتهای فرامنطقه‌ای، دشمنی با جمهوری اسلامی را سیاست رسمی خود اعلام خواهد کرد باز می‌کند، خصومت جمهوری اسلامی با حکومت میانه‌رو برهان‌الدین ربانی در افغانستان زمینه را برای بقدرت رسیدن طالبان بکمک پاکستان فراهم ساخت و چون تغییری در سیاستگذاری‌های خارجی ایجاد نشده است، امکان دارد همان سیاست کوته‌بینانه در آذربایجان نیز تکرار شود و منطقه را متشنج نماید.

پرونده رژیم حقوقی دریای خزر بیش از اندازه حجیم شده است. گفتگوهای بی‌پایان و بی‌نتیجه نشان می دهد که اراده قوی برای حل‌اختلاف وجود ندارد. جمهوری اسلامی با سرپوش گذاشتن به ضعف‌های خود در گفتگوهای مربوط به نفت خزر می‌کوشد گناه شکست مذاکرات را بگردن دیگران بیاندازد، در ماه ژوئن معاونان وزرای خارجه کشورهای ساحلی خزر در باکو جمع شده بودند تا طرح مشترکی را برای امضا تهیه بکنند این اجلاس بدون نتیجه پایان یافت و مساله به اجلاس سران این کشورها در ماه اکتبر در ترکمنستان واگذار شد. اصرار آذربایجان برای بهره‌برداری از مناطق مورد اختلاف قبل از امضا توافق‌نامه و اقدام ایران به تهدید نظامی نه تنها شکست کامل اجلاس باکو را آشکار می‌سازد بلکه هیچ راه امیدواری به حل مساله در اجلاس روسای جمهور نیز باقی نمی‌گذارد. سفر حیدر علی‌اف به تهران نیز نمی‌تواند حلال مشکلات باشد. اگر رژیم حقوقی دریای خزر با توافق خزریان (کشورهای ساحلی دریای خزر) تعیین نشود، قبل از همه ضرر آن متوجه ایران و آذربایجان خواهد شد. روسیه نفت خزر را جزو منابع انرژی ذخیره‌ای خود می‌داند و به امید آنکه امکان دارد در آینده دوباره روسها ارباب منطقه بشوند، علاقه چندانی به حل اختلافات و شروع بهره‌برداری ندارد.

دولت روسیه بعد از واقعه اخیر طرفین را به شکیبائی فرا خوانده است. سخنگوی وزارت خارجه امریکا نیز از پیش‌آمد فوق اظهار نگرانی کرده و گفته است که این عمل ممکن است مشکلات بزرگی در منطقه بدنبال داشته باشد. سایرین نیز که منافعی در این منطقه سوق‌الجیشی حساس دارند هر کدام متناسب با طرح‌های خودشان اظهارنظرهائی کرده‌اند و بین‌المللی شدن مساله با اولین حرکت نظامی نشاندهنده موقعیت حساس منطقه است، این موضعگیریها مسئولیت رهبران جمهوری اسلامی و جمهوری آذربایجان را دو چندان می‌کند که بکوشند این مساله غامض را با نظر کارشناسان و حقوقدانان بین‌المللی حل بکنند و راه را برای بهره‌برداری نیروهای فرامنطقه‌ای ببندند.

سیاست در ایران همواره آلوده به نفت بوده است و بویژه تاریخ معاصر ایران با مساله نفت شمال گره خورده است. قرارداد قوام – کافتارزاده در باره نفت شمال و معامله شوروی‌ها با قوام‌السلطنه راجع به حکومت پیشه‌وری در آذربایجان یکی از موارد مشخص دخالت نفت شمال در سیاست داخلی است. مورد دیگر موضع حزب توده در باره نفت شمال است که تبلیغات گسترده‌ای را علیه آن حزب و فعالین حزبی موجب شد و توده‌ای‌ها بعنوان «توده نفتی» مورد انتقاد قرار گرفتند. افکار عمومی در ایران نسبت به نفت شمال حساس است و امکان دارد بخشی از نیروهای حاکم بی‌علاقه نباشند که از این حساسیت افکار عمومی استفاده جناحی بکنند.

تجربه سال‌های اخیر نشان می‌دهد که هرگاه نارضایتی عمومی از سیاستهای حکومت بویژه از عملکرد جناح انحصارگر افزایش یافته و نیز هر موقع که در مبارزات جناحی انحصارگران در موضع ضعف قرار گرفته‌اند، کوشیده‌اند با عمده‌کردن مسائل خارجی نارضایتی‌های داخلی را سرکوب نمایند. همه بیاد داریم که بعد از پیروزی خاتمی در دوره اول ریاست جمهوری و بعد از کشته‌شدن دیپلمات‌های جمهوری اسلامی در مزارشریف روحانیون افراطی حکم جهاد صادر می‌کردند و با قدرت‌نمائی‌های نظامی جنگ تبلیغاتی راه انداخته بودند که آن هیاهو علیه طالبان آشکارا مصرف داخلی داشت. در حال حاضر نیز بدنبال شکست انحصارطلبان در انتخابات ریاست جمهوری و در آستانه تشکیل کابینه جدید خاتمی اختلافات با جمهوری آذربایجان عمده می‌شود و روزنامه‌های وابسته به آن جناح بر طبل جنگ می‌کوبند.

متاسفانه اصلاح‌طلبان حکومتی در سیاست خارجی دنباله‌رو بنیادگرایان بوده و از طرف دیگر نقش چندانی نه در وزارت خارجه و نه در شورای امنیت ملی ندارند و موضعگیری‌های آنان در باره مسایل خاورمیانه حکایت از نداشتن سیاست مستقل در عرصه حیاتی سیاست خارجی دارد. باید دانست که میلیون‌ها آذربایجانی در ایران نمی‌توانند در اختلافات جمهوری اسلامی و آذربایجان بی‌طرف باشند. این نیروی عظیم خواهان حل اختلافات از راههای مسالمت‌آمیز و با درنظر گرفتن منافع طرفین است، حرکت ملی در آذربایجان ایران هنوز وارد دعواهای سیاسی نشده است و بیشتر در عرصه فرهنگی و تقویت بنیان‌های هویتی خویش است. اگر اختلافات ادامه یابد این نیروی ملی که با شرکت تمام اقشار و طبقات مردم آذربایجان پیش می‌رود و گردهمائی‌های چند صدهزار نفری همه ساله در قلعه بابک جلوه شکوهمند این حرکت ملی است، اجبارا درگیر موضعگیری‌های سیاسی شده و تجزیه خواهد گردید و امکان دارد نیروهای پیشرو آن سرکوب شوند و تضییقات شدیدی علیه روشنفکران و فعالان حرکت ملی آذربایجان از طرف جمهوری اسلامی اعمال گردد، این نگرانی‌ها باعث می‌شود تا بعضی از فعالین حرکت ملی آذربایجان فکر بکنند که مواضع تند و جنگ‌طلبانه جمهوری اسلامی علیه جمهوری آذربایجان ریشه در مسائل داخلی ایران دارد و هدف از این تهدیدها و اتهام‌زدن‌ها مقدمه‌چینی و فراهم‌کردن زمینه برای سرکوب حرکت ملی آذربایجان در داخل ایران است که خواهان پرسیت شناخته‌شدن فرهنگ و زبان آذربایجان و رفع تبعیضات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی نسبت به آذربایجانی‌ها می‌باشد.

منافع ملی مردم ایران و مردم جمهوری آذربایجان ایجاب می‌کند که تعیین خطوط مرزی در دریای خزر با توافق طرفین و با استناد به قوانین و عرف بین‌المللی انجام بگیرد و رهبران دو کشور با درنظر گرفتن علایق بی‌شمار تاریخی و فرهنگی دو ملت از ایجاد کدورت و دشمنی بین آنها خودداری نمایند. ▣

قوانین عرفی و زمینی متضمن کرامت و منزلت انسان است

ادامه از صفحه ۳

کنوانسیون‌ها و مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی توسط دادگاه‌ها و کمیسیون‌های حقوقی جهانی می‌توانند قابل تعقیب و پیگرد قرار گیرند.

زیرا که اجرای این احکام با قوانین جوامع امروزی هیچگونه تطابق و سنخیتی ندارد و تنها منجر به یاس و ناامیدی هرچه بیشتر از نیروهای اصلاح‌طلب دولتی می‌شود. به این دلیل ساده که این نوع عمل، هتک حرمت انسانی و توهین و تجاوز به کرامت و حقوق بشر است.

اگر اقدام محافظه کاران در اجرای این نوع از قوانین به قصد زهر چشم گرفتن از جوانان صورت می‌گیرد و بیشتر نیز دارای بار سیاسی است، چرا اصلاح‌طلبان با مضمون اقدامات و تصمیمات کیفری محافظه کاران همراهی می‌ورزند.

آیا اصلاح‌طلبان آگاه نیستند که این نوع مجازات‌ها بازدهی موثری در جامعه ندارد، وجدان عمومی را تحت‌تاثیر قرار می‌دهد و به تبع آن افکار عمومی را به تقبیح این عمل وا می‌دارد و به هیچ عنوان نیز تاثیری روی افرادی که مورد کیفر قرار می‌گیرند نمی‌گذارد. از سوی دیگر این عمل وحشیانه که عین شکنجه معنا می‌دهد، جدا از تاثیرات مخرب روحی و روانی آن، چشم‌انداز انتقام‌جویانه‌ای را در ذهن محکوم و جامعه متبادر می‌سازد و عواقب ناامیدکننده زیست در این زاد و بوم را به دنبال خواهد آورد. جوانانی که چشم‌انداز روشنی در زندگی آینده خویش ندارند، چگونه با اجرای حد اسلامی می‌توان آنان را به مسیر اخلاقی و اجتماعی سالم هدایت کرد و امید به زندگی پربار را درون آنان تقویت ساخت.

صحبت از آن نیست که بدون رسیدگی به جرائم، متهمین را رها کرد بلکه صحبت از آن است که مرجعی صلاحیت‌دار با پوشش قانونی ضمن رعایت کلیه حقوق عرفی متهم به وضعیت وی رسیدگی صورت گیرد. قانون نیز موظف است تمام توان خود را در حفظ شان و حیثیت متهم بکار گیرد و بدون اعمال روش خشونت‌بار «تنبیه بدنی» و برخورداری وی از یک حریم قضائی امن، توسط قاضی به وی تفهیم اتهام شود، و پس از اثبات جرم احتمالی، رای صادره را با کمال احترام و رعایت حقوق اعلام نماید و محکومیت یا جریمه نقدی را برای مجرم در نظر گیرد، سپری‌ساختن این منوال امری معمول و جاری در سراسر محاکم قضائی جهان است.

اقدامات ضدانسانی و خشونت‌باری که توسط محاکم قضائی جمهوری اسلامی پیش برده می‌شود، قبل از آنکه منجر به رفع ناهنجاری‌ها و کاهش چالش‌های اجتماعی از تخلفات مربوطه شود، بیشتر موجب فضای همدردی و همراهی مردم با فرد محکوم می‌گردد. که از جمله می‌توان به اعتراض و انزجار چند هزار تن از مردم تهران در حین اجرای حکم اعدام اخیر اشاره کرد.

از نگاه آسیب شناسی قود قضائیه با بکارگیری این نوع مجازات‌های ضدانسانی نه تنها به تبعات زیان‌بار آن نمی‌اندیشد بلکه خود مبلغ فرهنگ خشونت در جامعه گشته است. جدا از آواره گی خانواده‌های محکومین و راندن آنان به صفوف فقر، حکومت به حیثیت و آبروی شهروندان ضربات زیان‌باری وارد می‌سازد که تاثیر مخرب آن تا سالیان متمادی به روان اجتماعی جامعه باقی می‌ماند.

این قوه، مرز و حدود جرم را در افکار عمومی مخدوش ساخته است و جامعه جوان ما را به مرز تشویش و نگرانی سوق داده و اثرات نامطلوبی بر احساس و روان مردم به جای گذاشته است. قضات این نهاد با اعمال روش‌های ظالمانه خود بذر کین و انتقام را در سطح جامعه پراکنده‌اند.

به شلاق‌بستن جوانان در معابر عمومی و اجرای حکم سنگسار و به دار آویختن مجرمان یکی از مرسوم‌ترین اعمالی است که امروزه در کشور ما از سوی قوه قضائیه به مرحله اجرا در می‌آید، مسئولین نظام نسبت به عواقب زیان‌بار این عمل ضدبشری بی‌توجه‌اند. بدون تردید اعمال و بکارگیری این روش وحشیانه اعلام جنگ رسمی و علنی علیه شهروندان کشور است!

وجود فقر و فلاکت اقتصادی و نبود آزادی‌های فردی و اجتماعی جامعه جوان ما را با بحران حاد روبرو ساخته است و هر روز بیش از روز پیش زمینه‌های رشد نارضایتی، ناامنی و رواج فساد و بزهکاری را در جامعه دامن می‌زند. این شرایط موقعیت حقوقی و زندگی اجتماعی شهروند ایرانی را تحت‌الشعاع خود قرار داده و به فعلی تبدیل ساخته است که هر از گاهی به اشکال ویژه و بر بستر مناسبات اجتماعی مردم همچون زخمی کهنه دهان می‌گشاید. مسئولین نظام بجای چاره‌یابی و یافتن راهکارهای لازم برای برون‌رفت از این بلیه اجتماعی، به صدور احکام و قوانین ارتجاعی دست یازیده‌اند و با اعمال و روش وحشیانه به تقابل با شهروندان کشور برخاسته‌اند. از همین رو افکار عمومی بار دیگر از اصلاح‌طلبان پیگیر و نمایندگان رادیکال مجلس شورا انتظار دارد ضمن احترام و باور به استانداردهای بین‌المللی، با ایستادگی به تدوین لوایح و تصویب قوانین کارآمد همت گمارند و از موقعیت و حقوق شهروندان در مقابل تعرض گستاخانه قوه قضائیه حمایت به عمل آورند و نیز با شفافیت آقای خاتمی و دیگر ارگان‌ها را برای تسکین به خواست‌ها و مطالبات مردمی زیر فشار مداوم قرار دهند و برای قطعیت یافتن این موضوع از حضور و اراده آزاد مردم و نیروهای رادیکال بهره گیرند. این نیروها همچنان می‌توانند راهکارهای عرفی را برای تعدیل جرم و جنایت در جامعه بکار گیرند و در این راه به مبانی و منشور جهانی حقوق بشر توجه کامل معطوف دارند و از دستاوردهای جوامع پیشرفته و توسعه یافته استفاده به عمل آورند.

می‌توان هیات‌های مختلفی را جهت حضور در سمینارها و کنگره‌ها و اجلاس‌های بررسی کاهش ناهنجاری‌ها به کشورهای دارای این دست از تجارب اعزام داشت.

گسترش فضای باز سیاسی و اجتماعی جامعه و اهمیت به پرورش و غنای فرهنگی محیط، از طریق رفع توقیف مطبوعات و مبادله آزاد اخبار و اطلاعات می‌تواند گامی مفید در جهت رشد و آگاهی مردم و نیز تعدیل ناهنجاری‌های موجود در راه خلق جامعه سالم باشد. ایجاد مراکز تربیتی با مربیان کارآزموده و سرمایه گذاری در عرصه سیستم آموزشی کشور، ایجاد مراکز تعلیم و آموزش فنی و حرفه‌ای می‌تواند به ارتقاع سطح رفاه اجتماعی و کاهش فقر و دیگر معضلات کشور کمک کند. رشد و تامین معیشتی مردم و پوشش‌دادن کلیه شهروندان به بیمه‌های درمانی، خود امکان مراجعه به پزشکان و روان‌پزشکان را برای سایر شهروندان سهل‌تر می‌سازد، با اتکا به تجارب موفق کشورهای رشد یافته و در حال توسعه و با تعدیل احکام و قوانین جاری امر توسعه سیاسی را می‌توان یک گام به جلو برد و به مقابله با مفاسد اجتماعی پرداخت. تردید نباید داشت که در نظام‌های اجتماعی که کرامت و منزلت انسان بطور واقعی پاس داشته نشود، اهریمن دروغ، ستم، تحقیر و شکنجه بر انسان مستولی خواهد گشت. امروزه جهان متمدن و انسان معاصر به ابزار و امکانی دست یافته است که در شیوه حکومت‌داری با گذار مسالمت‌جویانه می‌تواند سلطه استبداد را برافکند و با تنظیم قوانین عرفی کرامت و منزلت انسان را به وی بازگرداند. ▣

بخش‌هائی از قطعنامه پناهندگان شهر وان ترکیه

قطعنامه

درود بر تمامی انسان‌های آزاد و حق‌طلب و سلام بر تمامی پناهندگان،

ما پناهندگان شهر وان موجی از دریای انسان‌هائی هستیم که پس از سال‌ها مبارزه و مقاومت در برابر رژیم‌های مخوف و آدمکش و ظالم کشورهایمان از حکومت سیاه و ترور وحشت جمهوری اسلامی تا استبداد وحشتناک و ظالمانه بعث عراق یا سلطه خونریز و سفاک اسلامی طالبان به جان آمده و سرانجام مجبور به ترک کشور شدیم و به منظور برخورداری از حمایت انسانی مراجع جهانی به (UNHCR) پناهنده شده‌ایم.

ماه‌ها و سال‌ها انتظارهای تلخ و دردناک و توام با فقر و گرسنگی و برهنگی و بیماری پناهندگان و بعد از آن جواب‌های غیرعادلانه و غیرمنصفانه و مردودی بی‌دلیل، تنها پاسخ (UNHCR) ترکیه به درخواست حمایت انسانی این پناهندگان است.

۲ بار بست نشستیم تحصن نمودیم وعده وعید دادند و سر دواندند و ما نیز با حسن ظن و حسن نیت خود رفتیم اما این بار فریاد ما پردردتر و صدایمان رساتر است.

پناهجویان و پناهندگان عزیز ضمن توصیه اکید به نظم و آرامش و رفتاری شایسته همه ایرانیان متمدن ما در اینجا جمع شده‌ایم تا ضمن ابراز همبستگی و یکدلی ضمن ادای احترام به دولت، ملت و پلیس ترکیه ثابت کنیم که ما پناهندگان خواستار احقاق حق مسلم خود وهمه حقوق پایمال‌شده‌امان و اعاده آن‌ها از طرف (UNHCR) می‌باشیم و در این راستا عمده مطالبات ما به این شرح می‌باشند:

۱ – به رسمیت‌شناختن کلیه پناهندگان اعم از ایرانی، افغانی، عراقی و اعزام آن‌ها به کشور امن.

۲ – رعایت اجرای بدون قید و شرط تمامی موارد و قوانین کنوانسیون ۱۹۵۱ – پروتکل ۱۹۶۷ شامل اصول حداقل آئین‌نامه‌ای در دادرسی پناهندگی و کوتاه‌کردن مدت زمان پاسخ به درخواست‌های پناهندگی در حد استاندارد که حداقل سه ماه می‌باشد، و ارائه دلایل استیناف و بسته‌شدن پرونده‌ها به صورت کتبی و روشن از طرف (UNHCR).

۳ – توجه کاملا جدی به «لایحه حقوقی» پناهندگان پرونده بسته مطلق که سال‌هاست در اینجا مانده‌اند، قبول و اعزام آن‌ها به کشور امن از طرف (UNHCR).

۴ – قبول حفظ امنیت پناهندگان جلوگیری و ممانعت دیپورت آن‌ها به طور کامل از طرف (UNHCR)

۵ – ایجاد امکان استفاده پناهندگان داوطلب همکاری کامل (UNHCR) برای معرفی به ICMC

۶ – پذیرش مسئولیت عوارض ناشی از سال‌ها و ماه‌ها اقامت در شرایط غیرانسانی کلیه پناهندگان و برخورداری از امکانات مزایای یک زندگی انسانی از قبیل مسکن – بهداشت – تغذیه و تحصیل و سایر امکانات رفاهی و تقبل هزینه‌های سفر و اقامت قانونی از طرف (UNHCR).

۷ – RRF برای کلیه پناهندگانی که قبول شده‌اند و مشخص‌شدن وضعیت مابقی پناهندگان شمال عراق و اعزام آن‌ها به کشور امن.

۸ – پذیرش کیس ستم جنسی از جمله زنان به عنوان کیس خطر

۹ – پاسخ کتبی و روشن به این مطالبات و خواسته‌ها از سوی دفتر (UNHCR) وان در کوتاه‌ترین زمان.

تشکل اعتراضی پناهندگان شهر وان – ترکیه

گیرندگان:

کلیه احزاب – سازمان‌ها – شخصیت‌ها – انجمن‌های مدافع حقوق پناهندگان

درخواست حمایت عاجل و فعالانه ▣

www.iran-archive.com

...تا کشتار

ادامه از صفحه ۴

پرداخت وثیقه و کفالت، آزاد می‌شدند. جز عده معدودی که بعنوان تنبیه از بند به قرنطینه انتقال می‌یافتند، سایرین در حالت بلاتکلیفی بودند، یعنی حکمی نداشتند و محاکمه هم نشده بودند. به همین دلیل، در آنجا، از استحمام، نظافت و بهداشت خبری نبود. به هر زندانی دو تا پتوی کثیف و شپش زده، بعنوان رختخواب می‌دادند. تازه اگر جائی برای خوابیدن یافت می‌شد. زیرا، باتوجه به کثرت زندانیان اغلب جای کافی برای دراز کشیدن و خوابیدن گیر نمی‌آمد. در بهترین حالت، شاید به هر نفر بیش از دو وجب جا می‌رسید. در چنین محیطی، دراز کشیدن نعمتی بود لوکس و غلت‌زدن تفننی پر دردسر، که اغلب زندانیان به حکم اجبار از خیرش می‌گذشتند. بعلاوه ناله و فغان معتادینی که از خماری و نرسیدن مواد مخدر به بدنشان دچار انقباض و درد شدید عضلات می‌شدند و هجوم گرزه‌های بی‌باک و گرسنه‌ای که به قصد چپاول صبحانه زندانیان، در تمام طول شب در تک و تاب بودند، خواب شبانه را به عذابی الیم تبدیل می‌کرد و اغلب زندانیان ترجیح می‌دادند، بیدار بمانند و کشیک بدهند و در طول روز، پس از صرف صبحانه و خلوت‌شدن نسبی قرنطینه، در غیاب گرزه‌ها می‌خوابیدند!

۴ـ بند سیاسی

زندانی سیاسی تازه‌وارد، باتوجه به سوابقش در بازداشتگاه، مورد ارزیابی دادیاران زندان قرار می‌گرفت. بر همین اساس، در باره محل و بندی که باید برده شود و چگونگی برخورد با او، تصمیم‌گیری می‌شد. طبق روال، زندانی توسط مامورین شهربانی به بخش سیاسی انتقال می‌یافت و تحویل توابین می‌شد. از اینجا به بعد، توابین بودند که بر اساس تصمیم و دستورالعمل دادیاران، با زندانی رفتار می‌کردند. در واقع زندانی در اختیار توابین قرار می‌گرفت و چنین وانمود می‌شد که آنان، دستشان در انجام هرگونه اقدامی بر علیه زندانی کاملا باز است. احساس عدم امنیت در بند، نتیجه اجتناب‌ناپذیر چنین شرایطی بود و کاملا عمومیت داشت. و بخصوص در مورد زندانیانی که با معیارهای رایج زندان، غیرتواب و ضدانقلاب محسوب می‌شدند، دوچندان افزایش می‌یافت. مشاهده ضرب و شتم زندانیان به بهانه‌های کودکانه، توسط توابین، کافی بود تا حتی در قوی‌ترین افراد هم احساس ناامنی و اضطراب بوجود آید و افراد ضعیف‌تر نیز به عدم تعادل روحی و افسردگی شدید مبتلا گردند. این شرایط در طولانی‌مدت علاوه بر ایجاد بیماری‌های روان ـ تنی مثل زخم معده، باعث بروز ناهنجاری‌های رفتاری غیرقابل کنترل نیز می‌شد که اغلب یا جدی گرفته نمی‌شد و یا خیلی دیر و زمانی که کار از کار گذشته بود برای معالجه افراد مبتلا اقدام می‌گردید. بدین ترتیب وجود عده‌ای بیمار روانی با رفتارهای عجیب و غریب، گاه رام و ترحم‌انگیز و زمانی مهاجم و پرخاشجو، امری عادی محسوب می‌شد و جو ناامنی و اضطراب را در بندهای سیاسی تشدید و غیرقابل تحمل‌تر می‌کرد.

بندهای سیاسی تقسیمات خاصی داشت و هر دسته از زندانیان را بر اساس قضاوتی که توابین و دادیاران در باره آنان داشتند، در بخش‌های مجزا قرار می‌دادند. این تقسیمات و دسته‌بندی‌ها، معیار و ملاک روشنی نداشت و جابجائی از دسته‌ای به دسته‌ای دیگر و از بندی به بندی دیگر الزاما، ارتباط با رفتار زندانی نداشت. می‌توان گفت، با زندانیان همچون موجودات آزمایشگاهی رفتار می‌کردند. تست کردن رفتار زندانیان در شرایط و محیط‌های مختلف، معمولا در سطح کل زندان و با تغییرات کلی در تقسیم‌بندی‌ها، انجام می‌شد. در کنار این تغییرات، جابجائی موردی نیز در طول سال رایج بود و افراد را باتوجه به گزارش‌هائی که از وضعیت روحی آنان، توسط توابین داده می‌شد و تلفیق این گزارشات با اطلاعاتی که در روزهای ملاقات از مسائل و مشکلات خانوادگی شخص بدست می‌آمد، جابجا می‌کردند. جابجائی‌های موردی سمت و سوی مشخصی نداشت. گاه به زندانی امتیازاتی داده می‌شد و گاه تحت فشار و محدودیت قرار می‌گرفت. گاه توابی را برای تحت فشار بیشتر قراردادن به بند غیرتواب‌ها می‌بردند و گاه برعکس. زندانی غیرتوابی را به بند توابین درجه یک و پرخاشگر منتقل می‌کردند. در یک کلام می‌توان گفت، هدف زندانبان، بطور کلی، تباه سازی و تفاله کردن شخصیت زندانی سیاسی بود. این تخریب هم، حد و مرزی نداشت. از نظر آنان، زندانی سیاسی، چه تواب و چه غیرتواب، دشمن محسوب می‌شد و با کینه و سماجت خاصی، تلاش می‌کردند، او را نابود کنند، یا با پرونده سازی و محاکمه و اعدام و یا با تحت فشار قرار دادن و واداشتنش به هر عمل ناشایست، تبهکارانه و غیرانسانی.

در آن سال‌ها، برای دسته‌بندی زندانیان از واژه‌های مختلفی استفاده می‌شد، مثل: تواب، تواب دله‌ای، ضد انقلاب، متزلزل، خبیث، بدتر از ضدانقلاب، مسئله‌دار، سر موضع، غیرتواب، تواب تاکتیکی،...

بطور کلی، علیرغم تغییرات و جابجائی‌هائی متنوع، رایج این بود که بند شش را بند توابین، بند هفت را بند غیرتوابین و بند پنج را بند متزلزلین می‌گفتند و این تقسیمات کلی تا انتقال کامل زندانیان سیاسی به زندان فجر ادامه داشت.

در کارون، برای هر دسته از زندانیان، محدودیت‌هائی، عمدتا در مورد هواخوری، ملاقات، توالت، حمام، پوشیدن لباس زندان، استفاده از بسهداری، کتابخانه، روزنامه، فروشگاه، داشتن نخ و سوزن و بسیاری از نیازهای ابتدائی دیگر، قائل می‌شدند. ولی سخت‌تر از اینها، اقداماتی بود به منظور تحت فشار روحی قراردادن زندانیان، تهاجم به بند، پخش دائمی نوار نوحه‌خوانی، بازرسی بدنی، بازجوئی‌های مکرر، مجازاکردن از دیگران، ضرب و شتم، احضار و اعزام به بازداشتگاه سپاه و غیره.

زندانی سیاسی از هیچ حقی برخوردار نبود، دائم به او یادآور می‌شدند که از نظر شرعی خونش مباح است. او باید می‌پذیرفت گناهکار، مجرم و ضد انقلاب است، توبه کند و تازه، بعد از پذیرش گناه و ابراز توبه و ندامت شروع بدبختی بود. چون زندانی تواب مجبور بود، برای جبران گناهان گذشته، با آدم فروشی و اذیت و آزار سایر زندانیان، ثابت کند که واقعا پشیمان و متنبه شده است.

یکی از روش‌های آماده‌کردن زندانیان برای ابراز ندامت و پذیرش گناهان ناکرده و انداختن آنان در سراشیب سقوط شخصیتی و اخلاقی، اصرار بر این بود که زندانی، توبه تاکتیکی کند. پیشنهاد توبه تاکتیکی، علاوه بر اینکه به شکل پیچیده‌ای و با کمک افراد خانواده زندانی و توابین، به زندانی تلقین می‌شد، گاه خیلی صریح و در بازجوئی‌ها و گفتگوهای در ظاهر خصوصی و از سر خیرخواهی!! توسط دادیاران زندان و بازجویان به زندانی پیشنهاد می‌شد. در میان شکنجه گران و مقامات زندان، این اعتقاد رایج بود: «کسی را که الف را بگوید، به راحتی می‌توان تا ی برد. مهم راضی‌کردن زندانی به گفتن الف است». و الف یعنی اینکه زندانی بپذیرد گناهکار است و پشیمان! و رساندن او تا ی یعنی تباهی کامل شخصیت زندانی و آلوده‌کردنش به خیانت، آدم فروشی، مردم آزاری و جنایت.

با گذشته زمان، شیوه برخورد با زندانیان نیز تغییر می‌کرد. شاید بتوان گفت، اوج اعمال فشار به منظور توابسازی، سال‌های ۶۲ و ۶۳ بود. چون با افول جنبش در سطح جامعه، زندانبانان، که تجربه کافی کسب کرده بودند، می‌توانستند، با فراغ بال به پیاده‌کردن برنامه‌های خود، در زندان‌های کشور بپردازند.

پدیده توابسازی که با توبه‌های تاکتیکی در سال‌های ۶۰ و ۶۱ آغاز شده بود، در سال ۶۲ کاملا ثمر داد و زندان‌ها بطور کلی توسط توابین اداره می‌شد. اینان سعی می‌کردند، سایر زندانیان را ناامید از مقاومت و آماده تسلیم در برابر خواسته‌های نامشروع و غیرانسانی زندانبان کنند و توابین که خودشان به هر حال زندانی بودند، حالات روحی ـ روانی زندانیان را درک می‌کردند، نقاط ضعف افراد را بهتر می‌شناختند و در مجموع چون خودشان در تباهی غرق شده بودند، ترجیح می‌دادند که دیگران را نیز آلوده کنند و با این کار یعنی گسترش توابیت، از قبح آن و عذاب وجدان ناشی از آن بکاهند و رهائی یابند.

با این حال، در سال‌های ۶۲ و ۶۳ علیرغم تشدید فشار برای توابسازی کم‌کم وضع تغییر کرد. زندانیان با شرایط زندان خو گرفتند و راه حفظ تعادل خویش را پیدا کردند. هر زندانی، باتوجه به خلق و خو، منش و شخصیتش، راهی یافت که خودش را از شر تباهی و پستی همکاری با مقامات زندان برهاند. با گذشت زمان موج توابشدن نه تنها فروکش کرد، بلکه برخلاف گذشته و با شتابی فزاینده جهت عکس به خود گرفت. یعنی گروه گروه زندانیان تواب مواضعی برخلاف انتظار زندانبان می‌گرفتند. در سال ۶۳ بسیاری از زندانیان سیاسی کارون که خود را اسماً تواب می‌دانستند، حاضر به هیچگونه همکاری با مقامات زندان در اذیت و آزار سایرین و حتی شرکت در مراسم مختلف دعا و نماز نبودند. این وضع زندانبان را عملا سر درگم کرده بود. تشدید فشار، جابجائی‌های مختلف و اعمال محدودیت‌های بچگانه در مورد هواخوری، توالت و حمام، هیچکدام نتوانست تغییر جهت در جریان تواب‌شدن را متوقف کند. زندانبان به وضوح مشاهده می‌کرد که حتی یک نفر را هم نتوانسته به حقانیت نظام قانع کند و بتدریج این واقعیت را پذیرفت که ادامه فشار با گذشت زمان، تاثیر خودش را از دست خواهد داد. زندانی با آن خو می‌گیرد و راه مقابله و سازگاری با آن را پیدا خواهد کرد.

در پایان سال ۶۳، باوجود اعمال فشار زیاد، نتیجه‌ای برای زندانبان حاصل نشد و بتدریج پذیرفت که هر زندانی بعد از تغییرات مختلف و عبور از مسیر آزمون و خطا، در نقطه‌ای متوقف می‌شود، نقطه‌ای که با ویژگی‌های روحی ـ روانی و شخصیتی‌اش هماهنگ باشد و بنابراین بتدریج عده‌ای از زندانیان را از سیکل فشار به منظور توابسازی خارج کرد و به زندان دیگری فرستاد. بعدها نیز این روند ادامه یافت و تا سال ۶۴ و ۶۵ بود که تقریبا همه زندانیان سیاسی را به زندان جدید فرستادند. زندانی؛ که با همه سختی‌ها و محدودیت‌هایش، این امتیاز بزرگ را داشت که توسط توابین اداره نمی‌شد. امتیازی که در آن شرایط نومیدکننده و غیرقابل تحمل، پایان دوره‌ای مرارت‌بار را نشان می‌داد و نویدبخش آینده بهتری بود و زندانیان سیاسی را به وجد می‌آورد و امیدوار می‌ساخت.

پایان قسمت اول

مقدونیه از اسکندر تا اوچکا

ادامه از صفحه ۱۲

اوچکا، آمریکا و اروپا

ارتش آزادی‌بخش ملی (اوچکا) که از چریک‌هائی از آلبانیائی‌های مقدونیه، کوسوو و کشور آلبانی تشکیل شده، عملیات خود علیه دولت مرکزی مقدونیه را زمانی آغاز کرد که در پی حذف میلوسویچ از صحنه سیاسی یوگوسلاوی وضعیت در کوسوو با ابهامات بیشتری مواجه شد و از نظر اوچکا پشتیبانی غرب از استقلال قطعی کوسوو با شک و تردیدهائی همراه گشت. به عقیده بسیاری از ناظران ناامیدی اوچکا از بروز چنین وضعیتی آن را بر آن داشت که بر بستری نسبتا آماده در مقدونیه، جبهه جدیدی بگشاید و شانس ایجاد منطقه آلبانیائی‌نشین مستقلی فراتر از مرزهای کوسوو را بیازماید. بسیاری از محافل سیاسی در غرب برآنند که ضعف نیروی ویژه ناتو (KFOR) در کوسوو در انجام یکی از اصلی‌ترین وظایف خود، یعنی خلع سلاح اوچکا، میدان را برای مانور و حرکات خودسرانه این نیرو در ایجاد بحران‌های جدید منطقه گشوده است و بروز جنگ در مقدونیه عمدتا باید به حساب ناتوانی همین نیرو گذاشته شود. گزارش بسیاری از جراید معتبر غرب حاکی از آن است که هم‌اینک کوسوو به خاطر ضعف KFOR به یکی از مناطق اصلی قاچاق اسلحه، کالا و خرید و فروش زنان بدل شده و درآمدهای حاصله از این تبادلات رقم عمده‌ای را در تامین هزینه‌های اوچکا بازی می‌کند. در این میان اما در پایتخت‌های اروپایی اینک سخن بر سر آن است که موقعیت اوچکا، بی سر و سامانی درکوسوو و بروز جنگ در مقدونیه بیش از آن که به ناتوانی KFOR مرتبط باشد به‌نخواستن آن ارتباط دارد و این نخواستن هم با برخی محاسبات استراتژیک و تمایلات دولت آمریکا گره می‌خورد. امروز در نشریات غرب گزارش‌ها و اخبار بسیاری می‌توان دید که از نقش عمده دولت واشنگتن در حمایت‌های مالی، تعلیماتی و لجیستیک برای اوچکا در آستانه جنگ کوسوو حکایت دارند. این حمایت‌ها هم اینک نیز به نوشته نشریات مزبور در راستای تحقق استراتژی آمریکا ادامه دارد. روزنامه‌های هرالد تریبون و مجله تایمز در شماره‌های اواخر ژوئن خود گزارش‌های مفصلی از حضور نظامیان آمریکائی در صفوف اوچکا برای تعلیم افراد آن و نیز ارتباط تنگاتنگ رهبران این نیرو با دیپلمات‌ها و مقامات نظامی آمریکا منتشر کردند. این گزارش‌ها با اخبار تائید شده‌ای‌که از سهم عمده سلاح‌های آمریکائی در تجهیزات نظامی اوچکا منتشر شده، تکمیل‌تر شده‌اند. گزارشی که مجله آلمانی اشپیگل در شماره ۳۰ جولای خود منتشر کرد نیز ابعاد دیگری از نحوه دخالت آمریکا در حمایت از اوچکا را آشکار نمود. به نوشته اشپیگل اوچکا در درگیری‌های خود با نیروهای دولت مرکزی مقدونیه از تجهیزات مخابراتی و ارتباطاتی نیروهای آمریکائی مستقر در منطقه استفاده می‌کند. اشپیگل در گزارش خود به گزارش‌های سازمان‌های جاسوسی اروپائی در مورد نحوه همکاری آمریکا با اوچکا استناد کرده و یادآور می‌شود که در پایتخت‌های عمده اروپا خشم و نگرانی از برخورد دوگانه آمریکا نسبت به بحران مقدونیه رو به افزایش است.

در باره استراتژی و انگیزه‌های آمریکا در این بازی دوگانه یعنی حمایت از برقراری آرامش و دستیابی به توافق در مقدونیه از یک سو و تسلیح و همکاری تنگاتنگ با اوچکا از سوی دیگر ارزیابی‌های متفاوتی ارائه می‌شود. عمده‌ترین این ارزیابی‌ها، منافع آمریکا در موزائیکی‌ترکردن جغرافیای سیاسی منطقه و ایجاد یک آلبانی بزرگ را عامل عمده سیاست کنونی واشنگتن در منطقه می‌شناسد. بر اساس همین ارزیابی ایجاد دولت‌های تک قومی و به ویژه یک کشور نسبتا بزرگ که تنها آلبانی‌ها را در برگیرد سر پل محکمی برای حضور آمریکا در منطقه خواهد بود. بدبینی نسبی آمریکا به اسلاوها و مناسبات تاریخی آنها با روسیه و نیز داشتن متحدانی استراتژیک در قلب یک رقیب رو به رشد هم‌چون اتحادیه اروپا نیز می‌تواند تعیین‌گر انگیزه‌های آمریکا در پیشبرد سیاست‌های یاد شده باشد. قدرت‌گیری دم‌افزون اتحادیه اروپا در عرصه سیاسی و اقتصادی جهان و گسترش آتی مرزهای آن و نیز جدی‌تر شدن این اتحادیه در ایجاد نیروی واکنش سریعی مستقل از ناتو که اروپا را برای مهار بحران‌ها در حوزه جغرافیایی خود و فراتر از آن، از کمک و مداخله آمریکا بی‌نیاز کند نیز طبعا در واشنگتن نگرانی‌ها را در باره آینده حضور آمریکا در اروپا دامن‌زده است و می‌توان تصور نمود که تعیین و تبیین استراتژی آمریکا در قبال بالکان بی‌ارتباط با این نگرانی‌ها هم نبوده است.

واقعیت این است که به رغم عادی‌شدن مناسبات یوگوسلاوی با غرب و به ویژه آمریکا، کمتر کسی الحاق مجدد و کامل کوسوو به این کشور را پیش‌بینی می‌کند. به عقیده بسیاری از ناظران اروپائی انتخابات نوامبر آتی در کوسوو جدائی کامل این منطقه از یوگوسلاوی را رقم خواهد زد. اما کوسوو تنها زمانی می‌تواند برای آمریکا اهمیت استراتژیک بیابد که با پیوستن بخش آلبانیائی‌نشین مقدونیه مرزهای گسترده‌تر پیدا کند و فراتر از آن با کشور آلبانی به یک حوزه سیاسی ـ جغرافیائی مشترک بدل شود. ضریب تحقق این گزینه و عواقب آن بر کل جغرافیای سیاسی منطقه تابعی از موافقت‌ها و مخالفت‌های کشورهای اروپائی و چگونگی برخورد کشورهای بالکان با آن خواهد بود.

دراین میان مذاکراتی که در خود مقدونیه میان نمایندگان اسلاو و آلبانیائی این کشور جریان دارد به پیشرفت‌هائی در حصول توافقات دست‌یافته است. بر اساس این توافقات زبان آلبانیائی به دومین زبان رسمی کشور بدل می‌شود و در مناطقی که آلبانیائی‌ها ۲۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند در مدارس و دانشگاه‌ها مورد استفاده قرار خواهد گرفت. علاوه بر آن آلبانیائی‌ها مجازند که در ادارات و موسسات دولتی و نیز پارلمان مقدونیه به زبان آلبانی سخن بگویند. اما زبان رسمی در اجلاس‌های دولت و در عرصه سیاست خارجی کماکان زبان مقدونی خواهد بود. سهم آلبانیائی‌ها در ترکیب ارتش و نیروهای انتظامی نیز با سهم آنها در کل جمعیت مقدونیه متناسب خواهد شد. آلبانیائی‌ها این تقاضا را نیز داشته‌اند که نیروی انتظامی در مناطق محل سکونت آنها باید به لحاظ رهبری و پرسنل برگزیده و تابع فرمانداری‌های محلی باشد. تحقق این خواست اما از آنجا که از نظر رهبران اسلاو مقدونیه می‌تواند به شکل‌گیری نیروهای نظامی مستقل بیانجامد و زمینه‌های بیشتری برای جدائی‌طلبی فراهم آورد، مورد موافقت واقع نشد و از این رو نیروی انتظامی در وجه اصلی کماکان زیر مجموعه وزارت کشور باقی خواهد ماند.

توافقات یادشده اسلاوها و آلبانیائی‌های مقدونیه با حضور نمایندگان آمریکا و اتحادیه اروپا به آن دست یافتند، قرار است که رسما به امضای طرفین مناقشه برسد. اجرای این توافق با خلع سلاح هم‌زمان اوچکا توسط نیروهای اعزامی ناتو مشروط شده است. ▣

دیدگاه پرویز بابائی در مورد جنبش کارگری

ادامه از صفحه ۷

کار غیرمتشکل است یعنی کار متشکل وجود ندارد و خیال می‌کنند که این مساله به نفع آنهاست. هیچ سرمایه‌دار منفردی حاضر نیست به کارگرش امتیاز بدهد. اما اگر اینها متفکرینی داشتند که آینده سرمایه‌داران ایران را در نظر می‌گرفتند، اصولا نباید با سندیکاها مخالفت می‌کردند، عین همان کاری که در غرب می‌بینیم.

نکته مهم‌تر دیگر که هم در زمان شاه شاهد آن بودیم و هم الان، این است که «وزارت کار» خودش را جایگزین مبارزات کارگران می‌کند. به این صورت که سر عید که می‌شود یک اضافه دستمزدی را برای آنها در نظر می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد که خود کارگران به مسایل‌شان برسند و مطالبات‌شان را بخواهند و بدانند که خودشان باید حق‌شان را بگیرند نه کس دیگری. دخالت‌های این چنینی می‌کنند و خودشان را می‌خواهند جایگزین کارگران بکنند و به همین علت هم سندیکاها پا نمی‌گیرند. در واقع، اجازه رشد به سندیکا نمی‌دهند. به محض اینکه شخصی می‌آید تا کار سندیکائی بکند بلافاصله هم از طرف مقامات، سوال پیچ می‌شود که چه انگیزه‌ای دارد و هم از طرف کارفرماها.

حکومت‌ها و سرمایه‌دارها در ایران هیچ‌وقت نیروی کمکی برای شکل‌گیری و گسترش سندیکاها نبودند.

○ ضرورت شکل‌گیری سندیکاهای مستقل کارگران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

● به نظر من، ضرورت دارد که امر سندیکا از امر فعالیت سیاسی جدا بشود، و کار سندیکائی، کاری مستقل و صنفی باشد. فعالیت سندیکائی در جامعه ما ریشه ندارد. بعد از انقلاب، دولت در تصادمی که با احزاب چپ داشت، سعی کرد مهار سندیکاها را در دست بگیرد و همه اینها را سوق بدهد در خانه کارگر یا انجمن‌های اسلامی. چنین رفتاری، در واقع، خلط کردن موضوع است. کار صنفی و سندیکائی چه ارتباطی با اعتقادات فرد دارد. ممکن است در کارخانه‌ای، کارگر مسیحی، کلیمی، مسلمان، زرتشتی باشد. اینها باید مدافع حقوق صنفی باشند نه مسایلی غیر از آن.

تحت این عنوان، مثلا انجمن اسلامی صنعت چاپ درست می‌کنند. یعنی هم کارگر در آن باشد و هم کارفرما! این خلط کردن موضوع است. کار انجمن اسلامی جداست و جریان سندیکا و حقوق صنفی و مرکزی که منافع این حقوق کارگران باشد، نیز جداست.

سندیکاها باید مستقل از ایدئولوژی‌ها باشند و صرفا مدافع حقوق صنفی باشند، در حال حاضر ما سندیکائی به این شکل نداریم. وزارت کار و انجمن اسلامی نباید جایگزین سندیکا شود، و سندیکالیست‌ها هم نباید فعالیت‌های سندیکائی را تحت‌الشعاع سایر فعالیت‌های‌شان قرار دهند تا با رفتن و آمدن حکومت‌ها، سندیکاها باقی بمانند.

فکر می‌کنم اگر این مسایل مورد توجه قرار گیرد و سندیکاها متکی به خودشان باشند و نه غیره سندیکالیست‌های حرفه‌ای بوجود می‌آیند که مدافعان واقعی حقوق کارگران خواهند بود.

این مطلب اندکی کوتاه شده است

کار

ارکان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یکبار در روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

زیر نظر شورای سردبیری

سردبیر

بهروز خلیق

شورای سردبیری

فریدون احمدی

بهزاد کریمی

علی مختاری

www.iran-archive.com

کار

چهارشنبه ۳۱مرداد۱۳۸۰ - ۲۲آگوست ۲۰۰۱دوره‌سوم -شماره۲۶۳

KAR - No. 263 Wednesday 22. Aug. 2001

G 21170 D

آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org

آدرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

شماره فاکس: Fax: 0049 - 221 - 331 82 90

شماره پیام‌گیر: 0049 - 221 - 9322136

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان

بهای اشتراک: اروپا: شش ماهه ۵۵ مارک، یک ساله ۱۰۲ مارک

سایرکشورها: شش ماهه ۶۲ مارک، یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v

دارنده حساب: I.G.e.v

شماره حساب: 22 44 20 32

کد بانک: 37 05 01 98

نام بانک: Stadtsparkasse Köln

آدرس: I.G.e.v
Postfach 260268
50515 Köln
Germany

فرم درخواست اشتراک کار

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

Name:..... نام:

Address:..... نشانی:

.....

.....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر)

به آدرس کار پست کنید!

اشاره: هفته گذشته در پایتخت مقدونیه موافقت‌نامه‌ای که تنظیم‌کر حقوق و مناسبات اکثریت اسلاو و اقلیت آلبانیانی بود، به امضا رسید. متعاقب آن پیش‌فراولان به منطقه اعزام تا راه را برای ورود ۳۵۰۰ نفر پرسنل ناتو هموار کنند. قرار است نیروی نظامی ناتو برای مدت ۳۰ روز بر خلع سلاح اوچکا نظارت کند.

مقدونیه از اسکندر تا اوچکا

نگاهی به جنبه‌های بحران و جنگ جاری در مقدونیه

سعید شروینی — به نقل از سایت ایران امروز — iran-emrooz.de

پیشفراولان ناتو امنیت ورود نیروهای خودی را به منطقه درگیری تامین می‌کنند

مقدونیه گرچه در جریان جنگ دو سال پیش ناتو علیه یوگوسلاوی، به سبب سرازیرشدن آوارگان کوسوو به آن کشور از خبرسازترین نقاط جهان بود، لیکن از زمستان سال پیش، یعنی از زمانی که خود درگیر بحران و جنگ داخلی گردید، روزی نیست که نام این کشور در رسانه‌های گروهی جهان بی‌اشاره بماند و از نبردهای مسلحانه یا پیشرفت و سکون در مذاکرات صلح میان طرف‌های درگیر خبری از سوی خبرگزاری‌ها مخابره نشود. تا بهمن‌ماه سال پیش که هنوز «ارتش آزادی‌بخش ملی» (اوچکا) به نمایندگی از اقلیت آلبانیایی مقدونیه علیه دولت مرکزی این کشور وارد جنگ نشده بود، در بسیاری از محافل سیاسی و آکادمیک جهان از مقدونیه به عنوان یکی از نمونه‌های موفق همزیستی اقوام در چارچوب یک کشور واحد یاد می‌شد و کمتر کسی بروز یک بحران قهرآمیز قومی را در آنجا محتمل می‌شمرد. اما آغاز درگیری‌ها در این کشور برای بسیاری از ناظران حاوی این پیام بود که شرایط سیاسی و اجتماعی هر جامعه می‌تواند تحت تاثیر عوامل درونی و بیرونی به سرعت متحول گردد و معضلاتی که کم‌اهمیت به نظر می‌رسیدند، موجب بحرانی عظیم و خشونت‌بار شوند.

ولی به راستی بحران و جنگ جاری در مقدونیه از کدام زمینه‌ها و بسترها نشات گرفته است و عوامل داخلی و خارجی در تشدید آن چه سهم و نقشی داشته‌اند؟

مقدونیه‌ای که بود، مقدونیه‌ای که هست

مقدونیه به لحاظ تاریخی نام منطقه نسبتا وسیعی در بالکان است که در سده چهارم پیش از میلاد قلب امپراتوری بزرگی بود که اسکندر بر آن حکومت می‌راند و دامنه آن قسماً تا بخش‌هائی از هند امروزین نیز کشیده شد. از گذر گسترش همین امپراطوری بود که فرهنگ و زبان یونانی به آسیا نیز نفوذ کرد و از درآمیختن آن با عناصری از فرهنگ شرقی، فرهنگ گسترنده هلنی پدید آمد. عمر امپراطوری اسکندر اما دیری نپائید و مقدونیه هم پس از آن سرنوشت متحولی را از سرگذراند، به گونه‌ای که بعدتر ایالتی از امپراطوری روم شد و در سده هشتم میلادی به تصرف بلغارها درآمد. ۵ قرن بعدتر نوبت به ترکان عثمانی رسید تا مقدونیه را به تسلط خود درآوردند. بلغارها اما این سلطه را برنتابیدند و در پی درگیری‌های متوالی که از سوی روسیه حمایت می‌شد، توانستند در سال ۱۸۷۸ مقدونیه را به زیر حاکمیت خود درآوردند. اما حاکمیت بلغارها نیز با چالش و ادعاهائی از سوی یونان، صربستان و بعدها یوگوسلاوی مواجه گشت. همین چالش‌ها بود که در سال‌های نخستین دهه دوم قرن پیش به کشاکش‌های معروف به «جنگ‌های بالکان» انجامید و به انعقاد پیمانی راه برد که بر اساس آن بخش بزرگی از مقدونیه به یونان واگذار گردید، بخشی از آن به صربستان رسید که همین مقدونیه کنونی را تشکیل می‌دهد و سهم مختصری از آن نیز نصیب بلغارستان شد. در جریان جنگ جهانی دوم بلغارستان دوباره همه بخش‌های مقدونیه را به تصرف خود درآورد، اما به‌موجب پیمان‌های صلح پاریس در ۱۹۴۷، دوباره همان موقعیت پیش از جنگ در مقدونیه احیا گردید. گرچه سال ۱۹۴۶ قانون اساسی یوگوسلاوی بخش مقدونی این کشور را بعنوان یک از جمهوری‌های فدرال یوگوسلاوی به رسمیت شناخت، اما هم‌زمان در مذاکرات سه‌جانبه‌ای که میان مارشال تیتو (رهبر یوگسلاوی)، گئورکی دیمتریوف (رهبر بلغارستان) و استالین جریان داشت ایده تشکیل جمهوری مقدونیه از دو بخش بلغاری و یوگوسلاوی آن (بدون بخش یونانی) نیز مورد تائید و موافقت قرارگرفت، لیکن روندهای بعدی هم‌چون آغاز جنگ سرد و سردشدن مناسبات بلگراد و مسکو تحقق این ایده را نیز به حال تعلیق درآورد.

جمهوری مقدونیه در چهارچوب یوگسلاوی پیشین موقعیت خاص و ویژه‌ای نسبت به سایر جمهوری‌ها داشت. واقعیت این است که اسلاوهای مقدونیه دارای یک زبان و فرهنگ دیرینه‌اند و کلیسای ارتدکس آنها نیز که جزئی از هویت ملی‌شان به شمار می‌رود از همه کلیساهای منطقه قدمت بیشتری دارد. سال ۱۹۵۷ زمانی که تیتو به رغم مخالفت کلیسای صرب‌ها، به کلیسای مقدونی نشان جامعیت و استقلال اعطا کرد، عملا بر هویت ملی و تاریخی مقدونی‌ها مهر تائید نهاد. شاید همین ویژگی و نیز سهم اندک صرب‌ها (۲ درصد) در ترکیب جمعیت مقدونیه بود که استقلال این کشور از مجموعه یوگسلاوی در سال ۱۹۹۱ را بدون چالش و بروز خونریزی متحقق ساخت. این استقلال اما در عرصه جهانی سریعا مهر تائید نخورد، چراکه یونان به خاطر بیم از ادعای احتمالی رهبران اسکوپیه بر بخش مقدونی خود، حاضر نبود جمهوری آنها را با نام «جمهوری مقدونیه» به رسمیت بشناسد. سرانجام در پی مذاکراتی دو ساله رای سازمان ملل بر آن قرار گرفت که کشور مقدونی‌ها را به خاطر رعایت نگرانی‌های یونان با نام «جمهوری مقدونیه یوگوسلاوی پیشین» به رسمیت بشناسد و هنوز هم در محافل و جامع رسمی از همین نام استفاده می‌شود.

چالش‌ها و کاستی‌ها در مناسبات اکثریت و اقلیت

ظرف ۱۰ سالی که از استقلال مقدونیه می‌گذرد، مناسبات میان اکثریت اسلاو و اقلیت آلبانیائی‌تبار که ۲۳ درصد جمعیت دو میلیونی این کشور را تشکیل می‌دهند، گرچه از کینه و نفرت عمیق مبرا بود، اما از تبعیض و عدم رعایت حقوق آلبانیائی‌ها هم عاری نبوده است. آلبانیائی‌ها با دو حزب عمده خود به ویژه در سال‌های اخیر در ساختار سیاسی مقدونیه شریک و دخیل بوده‌اند و از سال ۱۹۸۸ نیز در ائتلاف دولتی شرکت دارند. با این همه قانون اساسی مقدونیه این کشور را زیستگاه مردم مقدونی می‌شناسد و آلبانیائی‌ها معتقدند که این فرمول‌بندی وجود و حقوق آنها به عنوان یکی از اجزای با اهمیت ملت مقدونیه را مسکوت می‌گذارد. علاوه بر آن ارجحیت بخشیدن به مسیحیت ارتدکس در قانون اساسی هم با موافقت آلبانیائی‌های مسلمان همراه نیست و حمایت تبعیض‌آمیز دولت از فرهنگ اسلاو که مانع جدی بر سر رادرشد و گسترش فرهنگ اقلیت پدید آورده نیز کم و بیش رگه‌هائی از بیگانگی را درمیان دو قوم دامن زده است. یکی از جنبه‌های تبعض فرهنگی را می‌توان در موقعیت حقیر و حاشیه‌ای زبان آلبانیائی مشاهده کرد. واقعیت این است که زبان مقدونی تاکنون تنها زبان رسمی کشور بوده و زبان آلبانیایی نه در سیستم تعلیم و تربیت و نه در ادارات و موسسات دولتی و عمومی رسمیتی نداشته است. علاوه بر موارد فوق، شمار آلبانیائی‌ها در میان کارکنان دولت و نیروهای انتظامی و ارتش نیز ابدا متناسب با سهم آنها در ترکیب جمعیت مقدونیه نیست. همه این عوامل گرچه احساسی از تبعیض و عدم برابر حقوقی در میان اقلیت آلبانیائی پدید آورده بود، اما آن حد از نفرت و بیگانگی را در میان آنها و اسلاوها دامن نزده بود که به کشمکش و درگیری‌های مسلحانه منجر شود و دستیابی به اهداف فوق در چارچوب یک مقاومت و مذاکره مدنی امیدی عبث به شمار رود. از همین رو زمانی که در فوریه سال جاری ارتش آزادی‌بخش ملی که به‌لحاظ نیرو و رهبری با ارتش آزادی‌بخش کوسوو تفاوت چندانی ندارد مبارزه مسلحانه خود بر علیه دولت مرکزی را آغاز نمود، بسیاری از آلبانیائی‌ها ابتدا از همبستگی با آن امتناع کردند و بروز این درگیری‌ها را بی‌مورد و دارای عواقب خطرناک ارزیابی نمودند.

هم از این رو بود که در روزهای نخستین نزاع‌ها، هم احزاب سیاسی و هم رهبران مذهبی آلبانیائی‌ها به رغم تاکید بر تبعیض‌ها، رسما با جنگ و درگیری از در مخالفت درآمدند. اما گسترش دامنه زدوخوردها و تشدید تعصبات ملی در هر دو سو، آتش جدائی‌ها و نفرت‌ها را شعله‌ورتر کرد و اینک اوضاع را درمسیری انداخته است که زبان مشترک و زمینه‌های تفاهم میان دو قوم هر روز کم‌تر می‌شود.

ادامه در صفحه ۱۱

اختلافات ایران با جمهوری آذربایجان

ماشاالله رزمی — برگرفته از سایت ایران خبر — iran-chabar.de

مسلیون‌ها آذربایجانی در ایران نمی‌توانند در اختلافات جمهوری اسلامی و آذربایجان بی‌طرف باشند. این نیروی عظیم خواهان حل اختلافات از راههای مسالمت‌آمیز و با درنظر گرفتن منافع طرفین است

با اخطار یک ناو جنگی جمهوری اسلامی به دو کشتی حفاری جمهوری آذربایجان در دریای خزر اختلافات دو کشور وارد مرحله جدیدی شد، که بخشی از آن مربوط به وضعیت حقوقی دریای خزر و بهره برداری از نفت و گاز آن می باشد. باید دانست که اختلافات جمهوری اسلامی با جمهوری آذربایجان قبل از اینکه دعوای ارضی و مرزی باشد، بیشتر سیاسی و ایدئولوژیک است. سیاسی از این جهت که سیاست‌های خارجی آنها در تقابل با یکدیگر می‌باشد. جمهوری آذربایجان بعد از استقلال، برای قطع وابستگی‌هایش به روسیه سعی کرده است روابط نزدیکی با دشمنان سنتی روسیه یعنی، آمریکا، ترکیه و اسرائیل برقرار سازد و در مسائل بین‌المللی با آنان همسو و هم‌نظر باشد. برعکس جمهوری اسلامی سیاست خارجی خود را در راستای مبارزه با آمریکا و اسرائیل تنظیم کرده است و در سالهای اخیر بیش از هر کشور دیگری بویژه در عرصه نظامی با روسیه هم‌پیمان شده است.

جنبه ایدئولوژیک اختلاف نیز به اسلام و ناسیونالیسم بر می‌گردد. ایران و آذربایجان تنها کشورهای شیعه در دنیا می‌باشند، ولی برداشت آنها از مذهب متفاوت است، بدینجهت جمهوری اسلامی همواره سعی کرده است نوعی از اسلام سیاسی و بنیادگرائی را در آذربایجان تقویت نماید و متقابلا نیروهائی در جمهوری آذربایجان وجود دارند که مایلند نوعی از ناسیونالیسم آذربایجانی را در ایران رشد بدهند.

این اختلافات سیاسی، ایدئولوژیک اکنون با مساله نفت حوزه خزر گره خورده و روابط دو کشور را تیره ساخته است. یازده سال از انحلال اتحاد شوروی می‌گذرد، ولی هنوز وضعیت حقوقی دریای خزر مشخص نشده است. در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ بین ایران و اتحاد شوروی قراردادهائی برای بهره‌برداری مشاع از دریای خزر امضا شده بود و اگر اختلافی هم پیش می‌آمد طرفین باهم حل می‌کردند، هرچند که بهره‌بردار اصلی اتحاد شوروی سابق بود.

بعد از انحلال اتحاد شوروی بر سر بهره‌برداری از ذخایر دریای خزر بین پنج کشور ساحلی اختلاف بوجود آمد. ایران و روسیه از قراردادهای گذشته دفاع می‌کردند ولی آذربایجان و ترکمنستان و کازاخستان خواستار تقسیم دریای خزر بین پنج کشور حوزه خزر بودند. در سال ۱۹۹۸ روسیه با آذربایجان و کازاخستان برای بهره‌برداری از بستر دریا قراردادهای دو جانبه امضا کرد و ایران در موضع خود تنها ماند و خواستار بیست مایل بعنوان آبهای ساحلی و دویست مایل بعنوان حوزه بهره‌برداری اختصاصی شد. در ضمن در سال ۱۹۹۵ یکصد و سی و پنج کشور جهان کنوانسیونی را امضا کرده‌اند که براساس آن دوازده مایل از آب دریاهای آزاد جزو آبهای ساحلی کشورهای کنار دریا محسوب می شود، و دویست مایل از دریا نیز حوزه بهره‌برداری اختصاصی هر کشور می‌باشد. این قانون بین‌المللی در مورد دریای خزر قابل اجرا نیست، زیرا عرض دریای خزر کم می‌باشد و حوزه بهره‌برداری ایران، آذربایجان و ترکمنستان با هم تداخل می‌کند، بدین جهت باید قرارداد مشخصی با توافق کشورهای ساحلی خزر امضا شود تا وضعیت حقوقی آن تعیین شود. در حال حاضر ایران دوازده مایل از دریا را بعنوان آبهای ساحلی خود و دویست مایل دیگر را برای بهره‌برداری اختصاصی می‌خواهد که مورد قبول آذربایجان نیست. به این ترتیب از سال ۱۹۸۹ که بحث راجع به وضعیت حقوقی جدید دریای خزر شروع شده جمهوری اسلامی سه بار تغییر موضع داده است.

این اولین بار نیست که بین ایران با همسایگانش بر سر بهره‌برداری از منابع زیر دریا اختلاف بروز می‌کند. در دهه هفتاد میلادی هم بین جمهوری اسلامی و عربستان سعودی و جمهوری اسلامی و کویت نیز راجع به بهره‌برداری از خلیج فارس اختلاف وجود داشت که با امضا توافق‌نامه‌ای با عربستان سعودی حل شد ولی در مورد کویت چون عراق نیز مدعی مالکیت مناطقی بود که بین جمهوری اسلامی و کویت مورد اختلاف بود توافق حاصل نشد و موضوع مسکوت ماند. کمپانی‌های نفتی از جزئیات مناطق نفتی مورد اختلاف اطلاع دقیق دارند و ضوابط بین‌المللی حکم می‌کند که اقدام به اکتشاف در این مناطق نکنند، ولی شرکت نفت انگلیس که کشتی‌های حفاری آذربایجان را در اجاره داشت این ضوابط را رعایت نکرد. اختلافات ایران و آذربایجان بر سر یک حوزه نفتی است که گفته می‌شود حدود بیست میلیارد بشکه نفت دارد. این حوزه که از آستارا شروع شده و به لنکران ختم می‌شود، از طرف ایران حوزه «البرز» و از طرف آذربایجان حوزه «الوو» نامیده می‌شود.

هم‌اکنون بین آذربایجان و ترکمنستان نیز بر سر بهره‌برداری از نفت خزر اختلاف وجود دارد و ترکمنستان یاداشت اعتراض‌آمیزی به آذربایجان داده که حفاری در سه سکوی نفتی را متوقف سازد. شایان ذکر است که آذربایجان بعد از استقلال در جذب و جلب سرمایه‌های خارجی بویژه شرکتهای نفتی موفق بوده است و بر عکس سایر کشورهای ساحلی که نتوانسته‌اند قرارداد عمده‌ای با کمپانی‌های بزرگ نفتی امضا کنند، آذربایجان تقریبا با همه غولهای نفتی وارد معامله شده است.

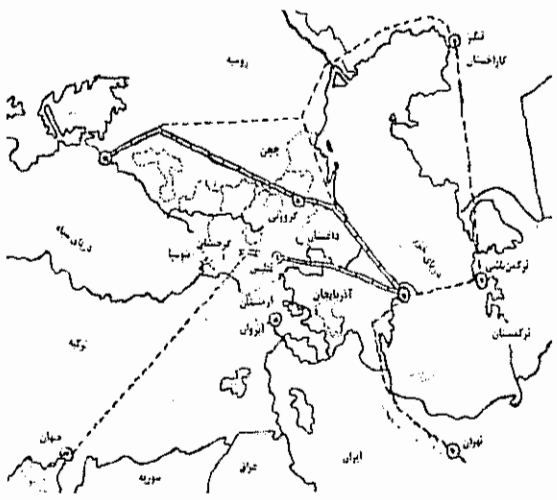

بعضی از مفسران بین‌المللی مساله انتقال نفت حوزه دریای خزر از طریق خط لوله باکو - جیهان را علت اصلی اقدام نظامی جمهوری اسلامی می‌دانند. طی ده سال گذشته بر سر انتقال نفت حوزه خزر بحث و جدل وجود داشته است. ایران برای عبور لوله‌های نفت و گاز قفقاز و آسیای میانه کوتادترین و اقتصادی‌ترین راه بوده و بویژه اینکه نیاز به ایجاد خط لوله

ادامه در صفحه ۱۰